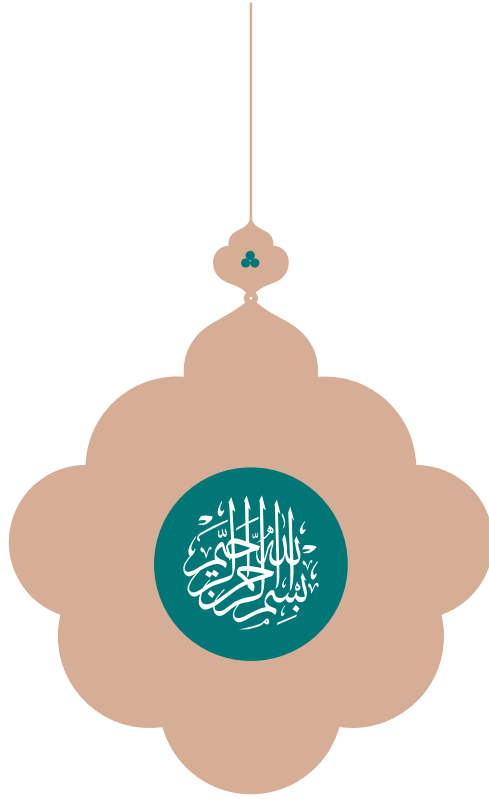




تذکره طرح کلی در قرآن

خلاصه سلسله جلسات استاد سید علی حسینی خامنه‌ای

مشهد مقدس، مسجد امام حسن
ماه مبارک رمضان ۱۳۵۳ شمسی



فهرست

جلسه اول: ایمان (۱)	۷
جلسه دوم: ایمان (۲)	۱۲
جلسه سوم: ایمان از روی آگاهی	۱۸
جلسه چهارم: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی	۲۴
جلسه پنجم: ایمان و پایبندی به تعهدات	۳۰
جلسه ششم: نویدها (۱)	۳۷
جلسه هفتم: نوید (۲)	۴۳
جلسه هشتم: توحید در جهان بینی اسلام	۴۹
جلسه نهم: توحید در ایدئولوژی اسلام	۵۵
جلسه دهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا	۵۹
جلسه یازدهم: روح توحید: نفی عبودیت غیر خدا	۶۵
جلسه دوازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی	۷۱
جلسه سیزدهم: تأثیرات روانی توحید	۷۷
جلسه چهاردهم: فلسفه نبوت	۸۱
جلسه پانزدهم: بعثت در نبوت	۸۵
جلسه شانزدهم: رستاخیز اجتماعی نبوت	۹۴
جلسه هفدهم: هدف های نبوت	۹۹
جلسه هجدهم: نخستین نغمه های نبوت	۱۰۵
جلسه نوزدهم: گروه های معارض	۱۱۲
جلسه بیستم: فرجام نبوت (۱)	۱۱۸
جلسه بیست و یکم: فرجام نبوت (۲)	۱۲۴
جلسه بیست و دوم: تعهد ایمان به نبوت	۱۳۱
جلسه بیست و سوم: ولایت	۱۳۷
جلسه بیست و چهارم: پیوندهای امت اسلامی	۱۴۳
جلسه بیست و پنجم: بهشت ولایت	۱۵۰
جلسه بیست و ششم: پیرامون ولایت (۱)	۱۵۳
جلسه بیست و هفتم: در پیرامون ولایت (۲)	۱۵۸
جلسه بیست و هشتم: در پیرامون ولایت (۳) (هجرت)	۱۶۵

خلاصه کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن»

حضرت آیت الله خامنه‌ای در ماه مبارک رمضان سال ۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد جلساتی با عنوان «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» داشته‌اند و طی آن به «تبیین پایه‌های تفکر اسلامی» بر مبنای آیات قرآن پرداخته‌اند. ایشان با اشاره به اهمیت این مباحث گفته‌اند: «این جلسات، پایه‌های فکری برای ایجاد یک نظام اسلامی است.» ۱۳۸۱/۰۴/۰۴

بخش فقه و معارف پایگاه اطلاع‌رسانی KHAMENEI.IR خلاصه جلسات «طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن» را در قالب یک کتابچه تولید کرده است. ساختار این محصول در هر جلسه شامل این موارد است:

- **مقدمه توضیحی:** در این قسمت توضیح سریعی درباره‌ی محتوا و سیر موضوع مورد بحث در آن جلسه آمده است.

- **نشانی و ترجمه آیات:** آیات به کار رفته مشخص شده و هر آیه به صورت مجزا معنا شده است.

- **واژگان کلیدی:** کلیدواژه‌های اصلی استخراج شده است.

- **نکات کلیدی:** مطابق با سیر محتوایی کتاب، نکات اصلی و مهم مطرح شده ذیل هر آیه به تفکیک آمده است.

- **بُرش‌های کوتاه از متن:** در انتهای هر جلسه بُرش‌های جذاب و خواندنی از بیانات آیت الله خامنه‌ای آورده شده است.

این محصول با دسته‌بندی و خلاصه‌سازی محتوای کتاب «طرح کلی اندیشه اسلامی» می‌تواند مخاطبین و خوانندگان گرامی را در مطالعه‌ی سریع و فهم نکات اصلی و رئوس مباحث حضرت آیت الله خامنه‌ای یاری دهد.



تقوای الهی یعنی مجهز بودن در مقابل گناه

خلاصه جلسه اول:

اولین جلسه از مجموعه‌ی سخنرانی‌های آیت‌الله خامنه‌ای پیرامون طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن در دومین روز ماه مبارک رمضان در مبحث ایمان به موضوع تقوا، انفاق و رحمت و مغفرت الهی اختصاص دارد. سخنران ۳۵ ساله‌ی مسجد امام حسن مشهد، به صورت غیرمستقیم درباره‌ی مباحث سیاسی و اجتماعی روز نیز جملاتی در سخنرانی خود گنجانده است: اینکه «رحمت خدا شامل حال ملتی است که به مسئولیتش عمل کرده باشد»، «انفاق آن خرج کردنی است که با آن خلئی پر شود» چند نکته از آن سخنرانی است که خطوطی از تصویر روشن اندیشه‌ی اسلامی را رقم می‌زند.

 جلسه ۱: ایمان (۱) تقوای الهی یعنی مجهز بودن در مقابل گناه				
آیات ۱۳۱ تا ۱۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران			آیات این جلسه	
انفاق	غفران الهی	رحمت الهی	تقوا	واژگان کلیدی
نکات کلیدی			آیه	
یک فرد مسلمان خودش را متقی می‌کند. دارای تقوا، یعنی آن تجهیز لازم را در مقابل آسیب گناه برتن می‌پوشد و وارد منطقه‌ی گناه می‌شود برای دستگیری گناهکاران؛ خلاصه‌ی تقوا این است. وقتی که این معنای تقوا شد، آیا تقوا مقدمه و وسیله‌ای برای پیروزی هست یا نه؟ می‌بینید که خیلی آسان وسیله‌ای برای پیروزی است.			وَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ (آل عمران/۱۳۱) بپرهیزید و پروا کنید از آن آتشی که آماده شده است برای کافران	
۱. اگر فقط بگویند اطیعوا الله، اطاعت کنید از خدا، پیغمبر را به عنوان مصداق و نمونه‌ای ذکر نکنند، آن کسانی هم که در نقطه‌ی مقابل پیغمبر قرار دارند ممکن است ادعا کنند که ما هم داریم اطاعت از خدا می‌کنیم. ۲. [عموماً ما] رحم خدا و رحمت پروردگار را رقیب عمل کردن و جایگزین عمل کردن می‌دانیم برای آنجا که عمل نکردیم و نافرمانی کردیم و مسئولیت و تعهد الهی نداشتیم. آیه‌ی قرآن به عکس است؛ می‌گویند عمل کنید، اطاعت کنید، شاید مورد رحمت پروردگار قرار بگیرید. ۳. مؤمنین کسانی هستند که احکام خدا و رسول کمترین غبار کدورتی بر روح و دل آنها بر جای نمی‌گذارد.			وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَالرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (آل عمران/۱۳۲) اطاعت کنید خدا را و رسول را، تا مورد رحمت خدا قرار بگیرید	

وَسَارِعُوا إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ
وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ
وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ

(آل عمران/۱۳۳)

سرعت بگیرید به سوی مغفرتی
از پروردگارتان و بهشتی که پهنا و
گسترده‌گی آن به قدر آسمان‌ها و
زمین است، که آماده شده است
برای باتقوایان

۱. ای انسان! به تونمی‌گویند از دیگران سرعت بگیر
و در خانه بخواب، نیروهایت را به کار مزن. دین
می‌گوید مسابقه بده هر چه زیادت‌تر. اما به‌سوی
چه؟ به‌سوی چیزی که شایسته‌ی توست. نه
به‌سوی زندگی دنیا. ای انسان بزرگ! سرعت بگیر!
مسابقه بده! اما به‌سوی چه؟ به‌سوی مغفرت
الهی و بهشت برین الهی.

۲. مغفرت یعنی چه؟ ما این بخشش‌های دنیوی را
دیده‌ایم خیال کرده‌ایم که مغفرت خدا هم همین
است. ... غفران یعنی خلئی که با گناه و نافرمانی
خدا در روح انسان به وجود آمده برطرف شود. چه
جوری برطرف می‌شود آن نقیصه‌ای که در روح تو
با گناه به وجود آمده؟ با جبران کردن. ... با توبه با
کوشش و سرعت گرفتن در مسیر کمال.

۳. باتقوا کیست؟ (در آیه‌ی بعد به این سؤال پاسخ
داده می‌شود)

الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ
وَالضَّرَّاءِ وَالْكَاطِمِينَ الْغَيْظَ
وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ
يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ

(آل عمران/۱۳۴)

آن کسانی که انفاق می‌کنند در
خوشی و ناخوشی؛ و فروبرندگان
خشم؛ و گذرندگان از مردم؛ و
خدا دوست می‌دارد مردمان
احسان‌کننده‌را.

۱. سه ویژگی مهم باتقوایان: انفاق در خوشی و
ناخوشی، فروبردن خشم، گذشتن از خطاهای مردم.
۲. انفاق یعنی چه؟ انفاق خرج کردن هست اما نه
هر خرج کردنی. انفاق به آن خرج کردنی می‌گویند
که با آن خلئی پر شود. یک نیاز راستینی برطرف
شود. کجایند آن کسانی که میلیون‌ها خرج می‌کنند
به ظاهر هم برای کارهای نیک خرج می‌کنند تا از
زیان قرآن به آنها بگوییم بدبخت‌ترین مردمند.

۳. فروبرندگان خشم یعنی چه؟ یعنی بر اساس
احساسات عمل نمی‌کنند؛ همه جا بر اساس
عقل. نه فراموش‌کنندگان خشم. گاهی عقل هم با
خشم‌های درست همراه است.

وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ
ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ
فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ
يَغْفِرُ اللَّهُ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ
يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ
يَعْلَمُونَ

(آل عمران/۱۳۵)

آن کسانی که چون گناه بزرگی انجام دهند، یا بر خویشتن ستم کنند فوراً به یاد خدا بیفتند. پس طلب غفران و مغفرت می‌کنند برای گناهانشان. و چه کسی غفران و مغفرت می‌بخشد گناهان را به جز خدا؟ و آن کسانی که بر آنچه که می‌دانند گناه است، اصراری نورزند.

۱. دو ویژگی دیگر باتقوایان: باقی‌نماندن در وادی غفلت (یاد خدا پس از ارتکاب گناه) و استغفار از گناه.
۲. یاد خدا حربه‌ای است در دست ما علیه شیطان‌ها؛ یاد خدا ریسمانی است در اختیار ما، برای نجات از ورطه‌ای که دشمنان هوشیاری ما در برابر ما به وجود آورده‌اند. یاد خدا خیلی چیز ارزشمند و قیمتی است.

بخشی از بیانات آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۶/۲۸ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

روح شما اگر در مقام تمثیل، مانند جسمی باشد، هر گناهی که انجام می‌دهید، ضربتی بر روح شما وارد می‌کند و زخمی به وجود می‌آورد. چرا آقا؟ چرا می‌گوییم گناه ضربت بر روح است؟ برای خاطر اینکه روح باید تعالی پیدا کند و گناه، هر آن چیزی است که روح انسانی را یک گام از تعالی و تکامل مورد نظرش باز می‌دارد. در مقام مثل و تشبیه، می‌شود همین زخم خوردن، همین شکاف را برپیکره‌ی روح توبه وجود آوردن. این گناه که شد، این نقیصه انجام گرفت... این روح او زخمی شد، ناقص شد، از کمال که غایه‌الآمال است دور افتاد؛ این گناه حالا باید مغفرت پیدا کند.

غفران یعنی چه؟ غفران یعنی این خلأ، این کمبود روح، این زخم روان، این نقیصه‌ای که در نفس او به وجود آمده است، این برطرف شود، این را می‌گویند غفران. چه جوری برطرف می‌شود؟ چه جوری برطرف می‌شود آن نقیصه‌ای که در روح تو از سوی گناه به وجود آمده؟ با جبران کردن. آن کسی که با یک گناهی جان خود را از اوج انسانیت و تکامل و نقطه‌ی پرواز انسانی یک قدری منحط کرده و دور انداخته، آن وقتی این عقب ماندگی‌اش جبران شده است که یک مقداری برود بالا.

ایمان نقطه آغاز حرکت انسان

خلاصه جلسه دوم:

دومین جلسه از مجموعه سخنرانی‌های حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ماه مبارک رمضان سال ۵۳ که با عنوان «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» انجام شده است، در ادامه‌ی جلسه‌ی قبل، به کلیاتی درباره‌ی موضوع ایمان اختصاص دارد. ایشان در این جلسه، ذیل چهارآیه‌ی ابتدای سوره‌ی انفال، پس از مرور «سه تکلیف مهم مؤمنان»، به پنج خصلت مؤمنین راستین اشاره میکنند. یکی از این ویژگی‌ها «ترس از خدا»ست. اما معنای صحیح این ترسیدن چیست؟ آیا همان برداشتی که از ترسیدن‌های روزمره‌ی زندگی داریم اینجا هم صادق است؟ یا معنای متفاوتی مورد نظر است؟ آیت‌الله خامنه‌ای در توضیح آیه‌ی دوم به این سؤال نیز پاسخ داده‌اند. همچنین در تفسیر این چهارآیه، مفاهیمی چون توکل، به‌پاداشتن نماز، انفاق و مغفرت الهی که مفاهیمی مرتبط با موضوع ایمان هستند توضیح داده شده‌اند و تلاش شده است که برداشت‌های نمازگزاران مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام در مشهد نسبت به این مفاهیم به نگاه‌های حقیقت‌بین و صحیح نزدیک‌تر شود.

البته ناگفته نماند که سخنران این جلسه، هنگامی که همین موضوعات را در قالب کتاب «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» - که در سال ۵۴ توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر شده - تدوین می‌کرده است به جای چهارآیه‌ی اول سوره‌ی انفال، آیات ۱۷۷، ۱۳۵ و ۱۳۶ سوره‌ی بقره را برای بیان این مفاهیم انتخاب کرده است و مراجعه‌ی به این آیات به تکمیل مباحث این جلسه‌ی سخنرانی کمک خواهد کرد.

 جلسه ۲: ایمان (۲) ایمان نقطه آغاز حرکت انسان				
آیات ۱ تا ۴ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال				آیات این جلسه
اطاعت خدا و رسول	عمل صالح	توکل	ویژگی‌های مؤمنین	واژگان کلیدی
روزی شرافتمندانه	مغفرت	انفاق	اقامه‌ی نماز	
نکات کلیدی				آیه
۱. اگر مؤمن هستید، این سه کار را انجام بدهید: اولاً تقوای خدا پیشه کنید، ثانیاً اختلافات میان خود را به سود حقیقت از بین ببرید، برای مسائل جزئی به جان هم نیفتید. سوم اینکه به فرمان خدا و پیامبر راه بیفتید. ۲. در منطق قرآن به صرف اینکه قلب انسان به یک قطبی وابسته است، اما شعاع این وابستگی در عمل منعکس نیست به درد نمیخورد؛ بلکه اصلاً نام ایمان از نظر اسلام به او صدق نمی‌کند. آن وقتی ایمان به صورت راستین در کسی وجود دارد که بر طبق ایمان «عمل» کند.				يَسْأَلُونَكَ عَنِ الْأَنْفَالِ قُلِ الْأَنْفَالُ لِلَّهِ وَالرَّسُولِ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ (انفال/۷) از تو درباره‌ی انفال پرسش می‌کنند، بگو انفال، متعلق به خدا و رسول است. پس از خدا پروا کنید و فی‌مابین خود را اصلاح نمائید و از خدا و رسولش اطاعت کنید؛ اگر شما مؤمنید.

۱. ترسیدن از خدا به معنی ترسیدن یک گناه‌کار در مقابل قاضی نیست. در ترسیدن گناه‌کار با نداشتن گناه، ترس، منتفی است. اما نوع دیگر ترس که ناشی از معرفت است، بر اثر توجه به یک چیز عظیم و یک حقیقت باشکوه روی می‌دهد و ناشی از احساس حقارت در مقابل اوست. کسی که در مقابل پروردگار، خود را کوچک و ناقص و حقیر می‌بیند، سعی میکند جز از آن خط سیر مستقیمی که خدای عالم برای او معین کرده، از راه دیگری سیر نکند و این بزرگ‌ترین ضامن اجرایی حرکت و تلاش است در یک انسان مسلمان و در یک جامعه‌ی مسلم.

۲. وقتی آیات خدا بر آنان فروخوانده میشود ایمانشان افزون گردد:

(الف) ایمان به صورت یک آب راکد در وجود مؤمن معنی ندارد. یک چنین ایمانی یک روزی هم از دست انسان به آسانی گرفته میشود. ایمان مستودع، ایمان عاریت. مؤمن راستین، کسی است که اگر یک کلمه از حقایق و معارف دینی و الهی در دل اوست، با اندیشه و تدبر و زیاده‌تر کردن ایمان، این ایمان را از زایل شدن نجات دهد.

(ب) از این آیه استفاده میکنیم و به آن کسانی که میگویند قرآن را - چون عقل ما به آن نمیرسد - نباید ترجمه و تفسیر کنید میگوییم اگر ما قرآن را نمیتوانستیم بفهمیم، چگونه ایمان ما با خواندن قرآن زیاد میشود؟ پس پیداست قرآن کتاب رمز نیست. باید آن را خواند به قصد فهمیدن و فهمید به قصد نیرومندتر شدن ایمان.

۳. بر پروردگارشان توکل میکنند:

(الف) یعنی دست روی دست میگذارند و میگویند خدا خودش درست میکند؟ نه. معنای توکل این

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ الَّذِينَ إِذَا ذُكِرَ
اللَّهُ وَجِلَتْ قُلُوبُهُمْ وَإِذَا تُلِيَتْ
عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا
وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

(انفال/۲)

منحصراً مؤمنان آن کسانی هستند که چون خدا یاد شود، دلهایشان به بیم می‌آید و چون آیات خدا برایشان فروخوانده شود ایمانشان افزون گردد و بر پروردگارشان توکل میکنند.

نیست. آن کسی که دست روی دست میگذارد، در مقابل تعهدها و تکلیفها و مسئولیتها، به جای اینکه نیروی خود را مسئول بداند، معجزه‌ی خدایی را مسئول فرض میکند. مثل بنی اسرائیل که میگفتند تو و پروردگارت بروید و مشغول جنگ بشوید و ما اینجا نشسته ایم (سوره مائده آیه ۲۴) توکل یعنی در همه حال اتکا و امیدت به خدا باشد.

ب) به نظر من دو بال نیرومند برای پرواز انسان در تلاش‌های زندگی، یکی صبر است و یکی توکل. هرامتی که این دو بال را داشته باشد، از تیررس دشمن‌های خاکی به‌کلی دور خواهد شد.

۴. کسانی که نماز را اقامه میکنند:

چند احتمال در تفاوت بین یُصَلُّون (نماز خواندن) و یقیمون الصلوة (نماز را به‌پاداشتن):

الف) اقامه‌ی نماز یعنی نماز را به‌صورت کامل، همه‌جانبه و تمام به‌جا آورد. اگر کسی نماز را با ارکان صحیح و با توجه به آموزش‌ها و الهام‌های نماز، به‌جا آورد، جداً فلاح و رستگاری در انتظار اوست. ب) اقامه نماز یعنی در جامعه نماز را به‌پامیدارند، جامعه را نمازخوان میکنند. اگر کسی خوب نماز بخواند اما به دیگران کاری نداشته باشد، این عمل نشانه‌ی ایمان نیست.

اقامه صلوة یعنی جامعه را نمازخوان کردن. نه به‌معنای اینکه فقط یک عبادت را همه انجام دهند. جامعه‌ی نمازخوان یعنی جامعه‌ای که دائماً به یاد خدا و در راه خداست. جامعه‌ای که جز خدا کسی را عبادت و عبودیت نمیکند و جز به خدا به هیچ کس دیگر اتکا و استعانت نمیجوید.

۵. از آنچه به آنان روزی کرده‌ایم انفاق میکنند: انفاق یعنی چه؟ انفاق یعنی پر کردن خلأها و نیازها. آن خرج کردنی که خلأ و نیازی را پر نکند

انفاق نیست. ... فقط هم در مورد مال نیست. از هر چه که خدا داده انفاق میکنند. پول، عمر، فرزند، آبرو، توان جسمی، زبان، فکر، از همه‌ی اینها در راه خدا و به جا خرج میکنند. بعد از این هر جا خواستید وقت صرف کنید، از آبرومایه بگذارید یا پول خرج بکنید، خوب فکر کنید ببینید دارید انفاق میکنید یا خرج بیهوده میکنید.

۱. در مورد معنای مغفرت به جلسه روز گذشته مراجعه شود:
مغفرت یعنی التیام بر جراحاتی که گناه در روح انسان به جامیگذارد.

۲. درباره‌ی رزق کریم (روزی شرافتمندانه):
یک جامعه آن وقتی عزیز و شرافتمندانه روزی میگیرد که مؤمن باشد و دارای این صفات. همه‌ی شعارهایی که امروز احزاب سیاسی دنیا دارند در گوشه و کنار شعارش را میدهند در جامعه‌ی ایمانی محقق خواهد شد.

أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقًّا
لَهُمْ دَرَجَاتٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ
وَمَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

(انفال/۴)

آنهايند مؤمنان به راستی؛
برای آنهاست رتبه‌هائی نزد
پروردگارشان و مغفرتی و روزی
تکریم‌آمیزی.

بخشی از بیانات آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۶/۲۹ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

کجایند آن کسانی که میلیون‌ها، میلیون‌ها خرج میکنند، به ظاهر هم برای کارهای نیک خرج میکنند، تا از زبان قرآن به آنها بگوییم که بدبخت‌ترین مردمند، زیرا کارشان انفاق نیست. قل هل ننبئکم بالآخرین اعمالاً؟ الذین ضلّ سعيهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون أنّهم یحسنون صنعاً [بگو آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه گردانم؟ آنان کسانی هستند که کوشش ایشان در زندگی دنیا هدر رفته و خود میپندارند کار خوب انجام میدهند.] این پول‌هایی که خرج میشود، این زروزیورهایی که برپیکر گرسنه‌ی یک عده مردم آویخته میشود، این پیرایه‌های زیادی و دروغین. اینها انفاق نیست، چرا؟ چون خلئی را پر نمیکند.

۳

فقط ایمان آگاهانه باقی می ماند

خلاصه جلسه سوم:

«ایمان از روی آگاهی» نامی است که حضرت آیت الله خامنه‌ای برای سخنرانی روز چهارم ماه رمضان سال ۵۳ در مسجد امام حسن (علیه السلام) مشهد انتخاب کرده‌اند. آیه‌ی ۲۵۸ سوره‌ی بقره اولین آیه‌ی انتخاب شده برای این جلسه و از آیات معروف قرآن است: «آمَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ...» پیامبران خود به آنچه به آنها نازل شده، ایمان آورده‌اند و مانند رهبران سیاسی نیستند که به آنچه می‌گویند ایمان لازم رانداشته باشند. بحث با مطرح کردن سه نوع ایمان دنبال می‌شود: ایمان متعصبانه، ایمان مقلدانه، و ایمان آگاهانه. تنها ایمان سعادت بخش که تا پایان عمر با انسان همراه است، «ایمان آگاهانه» است. چند نکته پیرامون کلمه‌ی «اولی الالباب» یکی از موضوعات جذاب این سخنرانی است: اولی الالباب یعنی خردمندان. اما در فرهنگ قرآنی به کسی که زرنگی‌های رایج در روابط اجتماعی را دارد خردمند نمی‌گویند. امام جماعت آن روزهای مسجد امام حسن (علیه السلام) در این جلسه تعریف دیگری از واژه‌ی خردمند بر مبنای قرآن ارائه می‌دهند.

جلسه ۳: ایمان آگاهانه فقط ایمان آگاهانه باقی می ماند				
آیات این جلسه			آیات ۲۵۸ سوره بقره و ۱۹۰ تا ۱۹۲ سوره آل عمران	
واژگان کلیدی	ایمان	پیامبران	فهمیدن دین	خردمندان
	ایمان	متعصبانه	ایمان مقلدانه	ایمان آگاهانه
آیه	نکات کلیدی			
۱. اولاً ایمان یک خصلت برجسته‌ی پیامبران خدا و مؤمنان و دنباله‌روان آنهاست؛ ایمان داشتن، باور داشتن به رسالت خود، درحالی‌که سیاستمداران عالم، احیاناً سخنان زیبایی و بیانات دلکش و شیوایی ممکن است داشته باشند، اما به آنچه می‌گویند، ایمان ندارند. نتیجه‌گیری: ایمان و باور، خاصیت وابستگان به دعوت اسلام است. آدم‌هایی که ایمان و باوری ندارند و فقط چون دیگران رفتند، اینها هم احتیاطاً دارند می‌روند، اینها در قلمروی فکر اسلامی داخل نیستند. رودریاستی هم ندارد. ایمان لازم است. ۲. سمع، یعنی شنوایی. حالت شنوایی، غیر از گوش است، گوش به معنای یک عضو بدن، با لفظ اُذُن در عربی تعبیر می‌شود. وقتی می‌گویند سمعنا یعنی ما با تمام وجود فهمیدیم آنچه را که خدا برای ما معین کرده و فرستاده بود. و اطاعت ما از روی روشنی و آگاهی و سمع بود. ایمان دو جور است: یک جور ایمان مقلدانه و متعصبانه.				
آَمَنْ الرَّسُولُ بِمَا أُنْزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَالْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ آمَنَ بِاللَّهِ وَمَلَائِكَتِهِ وَكُتُبِهِ وَرُسُلِهِ لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَقَالُوا سَمِعْنَا وَأَطَعْنَا غُفْرَانَكَ رَبَّنَا وَإِلَيْكَ الْمَصِيرُ (آل عمران/ ۲۵۸) پیامبر به آنچه از جانب پروردگارش به او نازل گشته، مؤمن و گرویده است و مؤمنان همه ایمان آورده‌اند به خدا و فرشتگانش و کتاب‌هایش و پیامبرانش (وگویند) میان هیچ یک از پیامبران او تفاوت نمی‌گذاریم (همه را فرستاده و مأمور خدا می‌دانیم) (پذیرش وحی) وگویند: شنیدیم (فهمیدیم) و فرمان بردیم ... مغفرت تو را جویائیم - پروردگارا! و بازگشت همه به سوی توست.				

از بعضی‌ها اگر بپرسی، از کجا گفتی که پیغمبر اسلام حق است؟ هیچ نمی‌دانند. چون مردم کوچه و بازار و پدرها و معلم توی مدرسه می‌گویند پیغمبر حق است، این هم می‌گوید پیغمبر حق است. البته ایمان هم دارد. یعنی باورش آمده که پیغمبر حق است. اما این باور از روی تقلید و چشم بسته به دست آمده است. این ایمان مقلدانه است. ایمان متعصبانه هم مثل همین ایمان، ایمان مقلدانه است؛ که بعضی‌ها حاضرند العیاذ بالله به پیغمبرهای دیگر بی‌احترامی کنند، برای خاطر دلخوشی پیغمبر ما! چون فلان عمل را ما مسلمان‌ها انجام می‌دهیم درست است و چون دیگران فلان عمل دیگر را انجام می‌دهند، غلط است. یک ایمانی دارد، اما این ایمان متکی به دلیل نیست، فقط از روی تعصب است. ایمان مقلدانه و متعصبانه در اسلام، هیچ قیمتی ندارد. یکی از دلایل این بی‌ارزش بودن، این است که ایمان وقتی از روی تقلید و تعصب بود، زائل شدنش هم به آسانی کسب خود ایمان تقلیدی، آسان است. برادران! ایمان ارزشمند، ایمان آگاهانه است، ایمان توأم با درک و شعور است، ایمانی است که از روی بصیرت و چشم باز و بدون ترس از اشکال به وجود آمده باشد.

این نشانه‌ها (آیات) برای چه کسانی است؟ برای گیج‌ها؟ برای بی‌هوش‌ها؟ برای آنان که نمی‌اندیشند؟ ابداً. لأولی الألباب. برای خردمندان.

إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ
وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ

(آل عمران/ ۱۹۰)

به یقین در آفرینش آسمان هاو
زمین و آمد و شد شب و روز
نشانه های روشنی است برای
خردمندان.

خردمند. آن که دارای خرد و نیروی فهمیدن است و
آنان همه ی مردمند، در صورتی که فکر و هوششان
را به کار بیندازند.

الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا
وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ
يَتَذَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ
وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا
بَاطِلًا سُبْحَانَكَ فَقِنَا عَذَابَ
النَّارِ

(آل عمران ۱۹۱)

آنها که خدا را در حال ایستاده و
نشسته و به یک پهلو خوابیده یاد
می کنند و در آفرینش آسمان ها و
زمین می اندیشند (و به دل و زبان
می گویند) پروردگار ما! این همه
را به بیهودگی نیافریده ای و تو
از بیهودگی ها منزّه و پیراسته ای!
پس ما را از شکنجه ی آتش
محفوظ بدار.

۱. اگر مردم معمولی بخواهند خردمندان را
معرفی کنند می گویند خردمند آن کسی است
که در همه ی امور زندگی اش پیشرو است، در
هیچ کار سرش کلاه نمی رود، در کاسبی ها، در
پلتیک ها، در سیاست بازی ها، در معارضه ها
و مقابله های با حریف ها، همه جا دست او
روی دست حریف هاست. قرآن اما چون هیچ
یک از این بازیگری ها را قبول ندارد، چون
ارزش واقعی را برای انسان، اتصال و ارتباط با
خدا می داند، خردمند را به این صورت معرفی
می کند: خردمند از نظر قرآن آن کسی است که
این عالی ترین ارزش ها را بیش از همه چیز و همه
کس مورد نظر داشته باشد. «الَّذِينَ يَذْكُرُونَ»
خردمندان آن کسانی اند که یاد می کنند خدا را...
در همه حال به یاد خدایند. اما این به یاد خدا
بودن به معنای یک حالت عرفانی خلسه آمیز
درویش مآبانه نیست... یاد خدا بودن فعال. یاد
خدا بودنی که عمل محسوب می شود.

رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ
أَخْزَيْتَهُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ
أَنْصَارٍ

(آل عمران/۱۹۲)

پروردگار ما! بی‌گمان هر که
را با آتش درافکنی، زبون و
سرافکنده‌اش ساخته‌ای. و
ستمگران را هیچ یاور و مددی
نیست.

۲. خردمندان آن کسانی‌اند که در حال تفکر باشند،
بعد که این تفکر و اندیشمندی را انجام می‌دهند به
زبان دل و زبان ظاهر می‌گویند پروردگار ما! این را
به بیهوده نیافریده‌ای. منزهی تواز این کار که به
بیهوده بیافرینی؛ یعنی مهم‌ترین و اساسی‌ترین
نقطه‌ی ایدئولوژی.

هر ایدئولوژی زندگی‌ساز، نقطه‌ی اساسی‌اش این
است که من اینجا برای کاری هستم... پس من
مسئولیتی دارم و در این نظم عجیب یک جایی
هم من دارم که اگر آنجا کار را به‌صورت درست و
صحیح، آن عمل را آن چنانی که تو خواسته‌ای انجام
ندهم، این نظم را خراب کرده‌ام.

رَبَّنَا إِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيًا يُنَادِي
لِلْإِيمَانِ أَنْ آمِنُوا بِرَبِّكُمْ فَآمَنَّا

...

(آل عمران/۱۹۳)

پروردگار ما! (به‌گوش دل و
با تفکر در پدیده‌های خلقت)
صدای نداکننده‌ای را که به ایمان
فرامی‌خواند (و می‌گفت) به
پروردگارتان ایمان آورید، شنیدیم
و در پاسخ به این ندای تکوین،
ایمان آوردیم.

آن کسانی که ندای منادی را شنیدند که برای
ایمان ندا می‌کرد و بعد ایمان آوردند، چه جور
ایمانی آوردند؟ یک نفر گفته ایمان بیاورید، آن
وقت ایمان آوردید. نه؛ اینها همان اولی‌الالبابند،
همان متفکرانند. این منادی ممکن است به ظاهر
پیغمبری باشد، اما در باطن، پیامبر عقل و تفکر و
بینش آنها است که آنها را به سوی ایمان به خدا
فرامی‌خواند و دعوت می‌کند. پس منادی به آنها
گفته ایمان بیاورید و آنها از روی درک و شعور و
آگاهی کامل ایمان آوردند. این جور ایمانی در اسلام
مطلوب است: ایمان آگاهانه.

وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ تَعَالَوْا إِلَى مَا
أَنْزَلَ اللَّهُ وَإِلَى الرَّسُولِ قَالُوا
حَسْبُنَا مَا وَجَدْنَا عَلَيْهِ آبَاءَنَا
أَوَلَوْ كَانُوا يُدْعُونَ
شَيْئًا وَلَا يَهْتَدُونَ

(مائده/۱۰۴)

و چون به آنان گفته شود که بیایید
و آنچه را خدا فرستاده و پیامبر
می آموزد، بیازمائید و بفهمید
گویند: راه و رسمی که پدران
خود را بر آن یافتیم ما را بس! ولو
پدرهایتان هیچ چیز نمی فهمیدند
و هیچ راهی نمی یافتند، باز هم
شما از آنها تقلید می کنید؟

چون ایمان آگاهانه از نظر اسلام مطلوب است
و خدای متعال ایمان ناآگاهانه را قبول ندارد
و ارج و ارزشی برایش قائل نیست؛ لذا چندین
جای قرآن، ایمان های کورکورانه ی مقلدانه ی
متعصبانه، که غالباً هم این جور ایمان ها آدم را با
مغز به زمین می کوبند، این چنین ایمان هایی را
با شدت توبیخ می کند.

بخشی از بیانات آیت الله خامنه ای در ۱۳۵۳/۶/۳ در مسجد امام حسن (علیه السلام) مشهد:

آن ایمانی که فلان مرد مسلمان دارد، [که] برای نگه داشتنش باید بگوییم روزنامه
نخواند، فلان کتاب را نخواند، در کوچه بازار راه نرود، با فلان کس حرف نزند، سرما و
گرما نخورد، آفتاب و مهتاب نبیند، تا بماند؛ این ایمان، متأسفانه نخواهد ماند. ایمانی
لازم است که آن چنان آگاهانه انتخاب شده باشد که در سخت ترین شرایط هم آن ایمان
از او گرفته نشود. «إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ» (نحل ۱۰۶) آیه ی قرآن می گوید:
اگر در زیر شکنجه، برای خاطر آنکه دشمن را از خود، لحظه ای منصرف کنی، یک جمله
گفتی، بگو، ایمان تو ایمانی نیست که با شکنجه از قلبت زائل بشود. آن ایمانی که
حَبَاب بن اَرْت دارد، آهن را داغ می کردند به گردنش می چسباندند، شوخی نیست، آهن
گداخته را به بدنش نزدیک می کردند و به پوست بدنش می چسباندند، او به خاطر آن
ایمان آگاهانه ی عمیقش، دست بر نمی داشت، ایمان این است.

عمل به تکلیف، شرط تحقق وعده‌های الهی

خلاصه جلسه چهارم:

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در چهارمین جلسه‌ی سلسله سخنرانی‌های «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» در ادامه‌ی موضوع «ایمان» به یکی از ویژگی‌های دیگر ایمان واقعی و راستین در مقابل ایمان‌های غیر واقعی و دروغین می‌پردازند: تعهد عملی و تکلیف الهی. ایشان در این جلسه این نکته‌ی مهم را متذکر می‌شوند که ایمان واقعی صرفاً یک اعتقاد قلبی نیست بلکه با مأموریت‌های دشواری همراه است. در این جلسه همچنین در تکمیل جلسه‌ی قبل که به برخی تکالیف مؤمنین (از قبیل اقامه‌ی نماز، اصلاح ذات‌البین، انفاق و توکل) اشاره شده بود، تکلیف دیگری مطرح می‌شود به نام «هجرت». اما هجرت صرفاً به معنای مسافرت از شهری به شهر دیگر نیست و سخنران روز پنجم ماه رمضان مسجد امام حسن علیه السلام مشهد بیانات خود را با توضیح معنای صحیح این واژه‌ی قرآنی به پایان می‌برد.

 جلسه ۴: ایمان زاینده و همراه با تعهدات عملی عمل به تکلیف، شرط تحقق وعده‌های الهی					
آیات ۷۷ و ۷۸ سوره مبارکه‌ی حج و ۷۲ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال					آیات این جلسه
هجرت	وعده‌های الهی	ایمان زاینده	امت برگزیده	تکلیف و تعهد	واژگان کلیدی
نکات کلیدی					آیه
ایمان، بر طبق فرهنگ قرآن، صرفاً یک امر قلبی نیست. درست است که ایمان، یعنی باور؛ و باور مربوط است به دل، اما قرآن هر باوری را به رسمیت نمی‌شناسد. ایمان مجرد، ایمان قلبی خشک و خالی، ایمانی که در جوارح و اعضای مؤمن مشهود نیست؛ این ایمان از نظر اسلام ارزشمند نیست. اول مؤمن به خدا، شیطان است. ابلیس سالیانی خدای متعال را عبادت می‌کرد و دلش کانون معرفت خدا بود، اما در آن بزنگاه، در آنجایی که ایمان‌ها همه آنجا به کار می‌آیند؛ یعنی در هنگام انتخاب، در هنگام تعیین راه‌نهایی، این ایمان به کار ابلیس نیامد، این ایمان در همان دل ماند. ایمانی که فقط در دل بماند، می‌پوسد و می‌خشکد. آن ایمانی از نظر اسلام ارزش دارد که با عمل، با مسئولیت، با تکلیف، با تعهد همراه است. اگر تعهدی احساس نکردی، در مؤمن بودن خودت شک کن. جامعه‌ای که به تعهدات ایمانی عمل نمی‌کند، نام خود را جامعه‌ی مؤمن نگذارد. آن کسانی که از قرآن شنیده‌اند: «وَلَا تَهِنُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَانْتُمُ الْأَعْلَوْنَ إِنَّ كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» سست نشوید					يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ازْكُوا وَأَسْجُدُوا وَاعْبُدُوا رَبَّكُمْ وَأَفْعَلُوا الْخَيْرَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ (حج/۷۷) ای کسانی که ایمان آورده‌اید! رکوع و سجود کنید و پروردگارتان را عبادت کنید و کار نیکو انجام دهید، مگر موفقیت یابید.

غمگین نشوید، اگر مؤمن باشید از همه برترید؛ آن کسانی که این صلاهی عجیب را از قرآن شنیدند، بعد به واقعیت‌ها نگاه می‌کنند می‌بینند مؤمنین به قرآن از همه برتر نیستند، بلکه گروکش همه هستند و تعجب می‌کنند که این وعده‌ی قرآن پس کو؟ و اگر زمانی برای انجام این وعده پیدا نکردند، منتظر ظهور ولی عصر صلوات الله علیه می‌مانند. به این عده باید خاطر نشان ساخت که بله، وعده‌ی الهی حق است، هم در زمان ظهور مهدی موعود صلوات الله علیه و هم هر جایی که ایمان صورت بدهد. اما ایمانی که قرآن آن را همراه با عمل می‌داند، ایمانی که آن را از تعهد جدا نمی‌داند. ایمان، نه فقط یک امر قلبی.

اگر فقط تصدیق و پذیرش در صدق کلمه‌ی ایمان کافی بود، من می‌گویم اول مؤمن به پیغمبر ابولهب یا ولید بن مغیره می‌مخزومی بود آن هوشمندان عرب خوب می‌فهمیدند که رسول خدا راست می‌گوید. اما شما بعد از چهارده قرن از آن تاریخ او را شیعه نمی‌دانید.

یا عمرو عاصی که درباره‌ی امام علی علیه السلام شعر می‌گوید و دم احتضار، در آن حساس‌ترین لحظه‌ها، اظهار ندامت و پشیمانی می‌کند و می‌گوید دینم را به دنیای معاویه فروختم، با علی که می‌دانستم حق است جنگیدم؛ اگر فقط تشخیص و ایمان قلبی و باور کافی بود، عمرو عاص باید اول شیعه‌ی عالم باشد.

قرآن صریحاً نفی می‌کند ایمان را از آن کسانی که به طور مطلق پایبند تعهدات ایمانی خود نیستند. بنابراین ایمانی که در اسلام معتبر است ایمان زاینده و تعهد آفرین است.

وَجَاهِدُوا فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ ۚ هُوَ اجْتَبَاكُمْ وَمَا جَعَلَ عَلَيْكُمْ فِي الدِّينِ مِنْ حَرَجٍ مِّلَّةَ أَبِيكُمْ إِبْرَاهِيمَ ۚ هُوَ سَمَّاكُمُ الْمُسْلِمِينَ مِنْ قَبْلُ وَفِي هَذَا لِيَكُونَ الرَّسُولُ شَهِيدًا عَلَيْكُمْ وَتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ ۚ فَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَاعْتَصِمُوا بِاللَّهِ هُوَ مَوْلَاكُمْ ۚ فَنِعْمَ الْمَوْلَىٰ وَنِعْمَ النَّصِيرُ

(حج/۷۸)

و در راه خدا آنچنان که شایسته است مجاهدت نمایید. اوست که شما را برگزیده و در دین بر شما هیچ دشواری و ناسازی قرار نداده. این شیوه و آئین پدرتان ابراهیم است. او شما را از پیش و در این نوبت («مسلم») نامیده است تا پیامبر گواه و دیدبان شما باشد و شما گواهان و دیدبان بشریت باشید. و به پا دارید نماز را و بدهید زکات را و به خدا متکی و پناهنده گردید (به آئین او متوسل شوید) اوست سرپرست و پشتیبان شما، نیکو سرپرست و نیکو یآوری است.

۱. ای ملت اسلام! یعنی چه برگزیده؟ یعنی شما را به صورت دردانه‌های نازپرورده‌ای گذاشته کنار، گفته اینها تافته‌ی جدا بافته‌اند، گناه و اشتباه هم کردند، برخلاف فرمان ما هم عمل کردند، بهشت به نام اینهاست؟ این حرفی است که یهودی‌ها هم درباره‌ی خودشان مدعی بودند. قرآن در مقابل یهودی‌ها، آن کسانی که خیال می‌کردند که احب و اولیا و دوستان، بلکه فرزندان خداوند با لحن خیلی ملامت‌آمیزی اعلام می‌کند که این دوستی و ولایت در گرو این است که به فرمان خدا عمل کنید.

خدا امت اسلام را انتخاب کرد، اما قبل از اسلام، بنی اسرائیل را هم انتخاب کرده بود. این انتخاب به معنای انتخاب آماده‌ترین فرد است برای بزرگ‌ترین کار.

۲. این بار را به شما دادیم و این گزینش را نسبت به شما به عمل آوردیم، برای چه؟ تا چه بشود؟ [تا] مسئول مستقیم شما پیغمبر باشد و مسئول همه‌ی بشریت شما باشید. تا پیامبر بر شما گواه و مراقب و دیدبان باشد و شما بر مردمان و بر بشریت مراقب و نگهبان و دیدبان.

۳. حالا که شما از طرف پروردگار، به مأموریتی دشوار دارید گسیل می‌شوید، به پادارید نماز را. باز هم تکلیف و تعهد. ایمان خشک و خالی نداریم.

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا
وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوُوا
وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ ۚ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ
يُهَاجِرُوا مَا لَكُمْ مِّنْ وَلَايَتِهِمْ
مِّنْ شَيْءٍ حَتَّىٰ يُهَاجِرُوا...

(انفال/۷۲)

به یقین کسانی که ایمان آوردند
و هجرت کردند (به خاطر خدا
و جامعه‌ی اسلامی از خانه و
زندگی دست شستند) با مال و
جان خود در راه خدا مجاهدت
نمودند.

و آن کسانی که پناه دادند و یاری
کردند آنان به هم پیوستگان و
هم جبهه‌گان یکدیگرند

و آنان که ایمان آوردند ولی
هجرت نکردند (و به عضویت
جامعه‌ی اسلامی که متضمن
تعهدات فراوان است
درنیامدند) شما را با آنان پیوند
و پیوستگی‌ای نیست تا وقتی
هجرت کنند.

علاوه بر تعهدات ایمانی از نوع زکات، نماز و اعتصام
به خدا که در آیات آخر سوره‌ی حج مطرح شد، در
آیات آخر سوره‌ی انفال تعهدات ایمانی دیگری نیز
مطرح می‌شود: هجرت و جهاد و ...

هجرت کردند یعنی چه؟ یعنی از مشهد رفتند
تهران ماندند؟ از شهری به شهری مهاجرت کردند
و بس؟ نه. اولاً هجرت کردن به معنای یک باره از
همه چیز دست شستن به خاطر هدف، به خاطر
پیوستن به جامعه‌ی اسلامی، به خاطر قبول
تعهد در مجموعه‌ی تشکیلات جامعه‌ی اسلامی
محسوب می‌شود. از مکه که بلند می‌شدی بیرون
می‌آمدی، مغازه‌ی پرمتاع و پرکالای خود را از دست
می‌دادی و اموالت به تاراج می‌رفت. هجرت یعنی
این. آن کسانی که هجرت می‌کردند همه‌ی این
محرومیت‌ها و ناکامی‌ها را به جان می‌پذیرفتند.
از سوی دیگر هجرت، یعنی برای بنای کاخ عظیم
جامعه‌ی اسلامی یک خشت بردن... جامعه‌ی
اسلامی که در مدینه به وجود آمده بود محتاج بود
به عناصر مؤمن، فعال، پرتلاش، پرتوان، سابقه‌دار،
اسلام‌فهم، محب و معتقد به این راه، با دلی
سرشار از ایمان. آن کسی که هجرت می‌کرد از مکه،
از انس و محبت و خاطره و راحتی و عیش و نوش
می‌گذشت. و در حقیقت به سهم خودش، گام
بزرگی برداشته بود در راه بنای آن چنان جامعه‌ای.
اینها به هم پیوستگان و هم جبهه‌گان یکدیگرند.
اینها همه یک عنصرند و خشت و آجر یک دیوار و
سقفند.

بخشی از بیانات آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۶/۳۱ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

یک صفتی است در انسان که همیشه دنبال کارهای راحت ترمی‌رود، حالت سهولت‌طلبی، سهل‌گرایی در انسان هست. بین دو کار اگر مخیّرش کنید، هر کدام آسان‌تر است، هر کدام تلاش کمتری، مایه‌ی کمتری می‌برد، آن را انسان انتخاب می‌کند، خاصیت آدم این است، معمولاً انسان‌ها این‌جوری‌اند. ... از طرفی ایمان مذهبی می‌گوید، بهشت از دست رفت. برای اینکه هم سهل‌گرایی به جای مانده باشد، هم بهشت از دست نرفته باشد، مجبوریم بنشینیم فرمول درست کنیم، فرمول‌هایی که نتیجه می‌دهد رفتنِ آدم بیکاره‌ی تنبل را به بهشت. پای فرمول‌ها می‌ایستیم، گیر می‌دهیم، نمی‌فهمیم؛ تا وقتی به بهشت نرفتیم می‌فهمیم که فرمول‌ها غلط بود. من می‌گویم حالا یک تجدیدنظری بکنیم ببینیم آیا واقعاً این فرمول‌ها درست است؟ ... امام علیه السلام در روایتی این مضمون را می‌فرمایند که نمی‌رسد به شفاعت ما، مگر به وسیله‌ی کوشش و جدّ و جهد. حالا ما با تنبلی، با زانوی غم به بغل گرفتن و غم گذشته و آینده را با بی‌غیرتی خوردن، ما با این حالت منفی‌پستِ بی‌خاصیت، می‌نشینیم به امید شفاعت، در حالی که خود امام علیه السلام، طبق این روایت می‌فرماید که شفاعت ما به آن کسانی می‌رسد که جدّ و جهد و کوشش داشته باشند، درست نقطه‌ی مقابل آنچه که در مغزهای ماست.

احساس تعهد در مقابل همه احکام خدا

خلاصه جلسه پنجم:

جلسه‌ی پنجم از جلسات طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی نیز به موضوع ایمان اختصاص دارد. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در اولین روز ماه مهر سال ۵۳ و ششمین روز ماه مبارک رمضان این سال، به این نکته اشاره می‌کنند که مؤمنین واقعی در همه حال خود را ملزم به تعهدات ایمانی می‌دانند. چه آنجایی که این تعهدات به سود منافع شخصی آنها باشد و چه آنجا که با منافع شخصی سازگار نباشد، به حکم الهی گردن می‌نهند و در مقابل آن تسلیم هستند. در بخشی از متن پیاده‌شده‌ی این جلسه که در کتاب طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در سال ۵۴ به چاپ رسیده است می‌خوانیم:

«نفع‌طلبان به مسئولیت‌های ایمانی به چشم یک تعهد لازم‌الاجرا نگاه نمی‌کنند. بلکه تا آنجا که این تعهدات پایبندند که با منافع شخصی و تجاوزکارانه‌ی آنان سازگار باشد و در غیر این صورت، با بی‌اعتنائی و لاقیدی، آن را به کناری می‌نهند. فرهنگ قرآن به صراحت، اینگونه افراد را -که شاید مایه‌ای از ایمان قلبی برای روزهای پریشانی نیز در گوشه‌ی دل ذخیره کرده‌اند!- بی‌ایمان و نامؤمن اعلام می‌کند و نویده‌های خدا به مؤمنان را مخصوص آن کسانی می‌داند که در همه حال و به هر صورت پایبند و متعهد در برابر تکلیف‌های دین می‌باشند.»

 جلسه ۵: ایمان و پابندی به تعهدات احساس تعهد در مقابل همه احکام خدا			
آیات ۴۶ تا ۵۲ و ۵۵ سوره مبارکه ی نور			آیات این جلسه
حکومت در قرآن	اراده‌ی الهی	تکلیف و تعهد	واژگان کلیدی
امنیت	خلافت الهی	شک در دین	
نکات کلیدی			آیه
۱. اینکه می‌گوئیم هر که را خدا بخواهد، خواستن خدا یعنی چه؟ یعنی یک نفر را خدا می‌خواهد، یک نفر را نمی‌خواهد؟ با بعضی‌ها یک نظر خاصی دارد، آنها را می‌کشاند، می‌برد، بعضی‌ها را پس می‌زند؟ این جور نیست قضیه. اراده و مشیت خدا -در موارد معمولی البته- جز در قالب علت‌های طبیعی و عادی جلوه‌گری نمی‌کند. ... اراده‌کردن خدا به این معناست که وسایل و اسباب عادی پیش آمده یا نیامده؛ اگر وسایل و علل عادی پیش آمده برای انجام گرفتن این معلول، با اراده و خواست شما، اینجا خدا خواسته. اگر چنانچه شما نخواستید پیداست که خدا نخواسته؛ نه اینکه نخواستن خدا موجب بشود که شما اراده نکنید؛ نه، شما در اراده‌کردن آزادید. خدا نخواسته یعنی علت لازم مترتب نشده، این معنی خدا نخواسته. ۲. خب چرا نمی‌گوئیم علت لازم مترتب نشده، می‌گوییم خدا نخواسته؟ برای خاطر اینکه به وجود آورنده‌ی علت‌ها و خاصیت‌بخش علت‌ها خدا بود. ... به خاطر اینکه خدا			لَقَدْ أَنْزَلْنَا آيَاتٍ مُبَيِّنَاتٍ وَاللَّهُ يَهْدِي مَن يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (نور/۴۶) همانا نازل ساختیم آیاتی روشن‌گر و خدا هر که را بخواهد به راه راست رهنمون می‌گردد.

آفریننده‌ی علت‌هاست، به این دلیل. این «من‌یشاء» هادر همه جای قرآن از این قبیل است.

گروهی از آنان [ایمان‌آوردگان] پس از این ادعا [که ایمان آورده‌اند] از فرمان خدا و پیغمبر رو برمی‌گردانند - صحبت از کفار نیست، صحبت از مرتدین نیست که یکهو قهر می‌کنند، از عالم اسلام خارج می‌شوند، می‌روند؛ نه، صحبت از همین مؤمنین معمولی داخل جامعه‌هاست، جامعه‌ی اسلامی - قرآن می‌گوید اینها مؤمن نیستند.

وَيَقُولُونَ آمَنَّا بِاللَّهِ وَبِالرَّسُولِ
وَأَطَعْنَا ثُمَّ يَتَوَلَّى فَرِيقٌ مِّنْهُمْ
مِّنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَمَا أُولَئِكَ
بِالْمُؤْمِنِينَ

(نور/۴۷)

می‌گویند: به خدا و پیامبر ایمان آوردیم و سر به فرمان نهادیم. آنگاه گروهی از آنان پس از این ادعا، سر از فرمان دین می‌پیچند و اینان مؤمن نیستند.

آیه به حسب ظاهر درباره‌ی قضاوت است، تعبیر حکومت در قرآن، غالباً، نمی‌گویم همیشه، به معنای قضاوت کردن است، همان چیزی که ما داوری و قضاوت به آن می‌گوییم، اما مضمون مفاد آیه عام است، چنین نیست که این درباره‌ی کسانی است که تن به قضاوت پیغمبر فقط نمی‌دهند، نه، آن کسانی که تن به فرمان پیغمبر در غیر موارد قضاوت هم نمی‌دهند، مشمول آیه‌اند و این روشن است.

وَإِذَا دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ
لِيَخْجَمَ بَيْنَهُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْهُمْ
مُّعْرِضُونَ

(نور/۴۸)

و چون دعوت شوند به سوی خدا و پیامبر که میان آنان حکم و داوری کند، گروهی از آنان را می‌نگری که روی گردانند.

وَ إِنْ يَكُنْ لَهُمُ الْحَقُّ يَأْتُوا إِلَيْهِ مُذْعِنِينَ

(نور/۴۹)

و اگر (در ماجرای) حق به جانب آنان باشد، گوش به فرمان و سربه راه، نزد پیامبر می آیند.

اگر حق به جانب آنها باشد، بیایند به سوی پیامبر اطاعت کنندگان، با اذعان. آنجایی که بناست حکم به نفع آنها باشد، در مقابل دین تسلیمند؛ آنجایی که احتمالاً حکم به زیان آنهاست، دین را قبول ندارند. اینجا قرآن اینها را به استیضاح می کشد در حقیقت.

چرا آنجایی که به سود شخصیتان نیست، دین را قبول نمی کنید؟ یکی از سه چیز است:

أَفِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ أَمْ اِزْتَابُوا أَمْ يَخَافُونَ أَنْ يَحِيفَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَرَسُولُهُ بَلْ أُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ

(نور/۵۰)

آیا در دل مرضی دارند؟ یا به دودلی و شک (در امر دین) دچار شده اند؟ یا می ترسند که خدا و پیامبرش بر آنان ظلم کنند؟ حقیقت آن است که آنان خود ستمگرانند.

آیا در دل آنان بیماری است؟ بیماری نفاق؟ بیماری هوا و هوس؟ بیماری جهل و غرور؟ این بیماری در دل آنهاست که نمی پذیرند حکم را؟ یا بالاتر از این است؟ «أَمْ اِزْتَابُوا» یا اصلاً در دین شک کردند اینها؟ اگر شک در دین نداری، اگر مردد نیستی، در ریب نیستی نسبت به دین، چرا آنجایی که به سودت نیست و برایت زحمت دارد، آنجا حاضری زیرش بزنی، اصلاً دین را منکر بشوی، یعنی آن حکم را منکر بشوی؟

یا از این هم بالاتر است: شاید می ترسند خدا و پیامبر به آنان ظلم کنند؛ که این از آن شک کردن بالاتر است، این عین کفر است. ... آن کسی که چنین ترسی داشته باشد، بترسد که خدا یا پیامبر به او ظلم بکند، این آدم پیداست که خدا و پیامبر را اصلاً نمی شناسد و قبول ندارد. اینها خودشان ظالمند. خدا به کسی ظلم نمی کند، اینها هستند که به خود و به حقیقت ستم می کنند.

إِنَّمَا كَانَ قَوْلَ الْمُؤْمِنِينَ إِذَا
دُعُوا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ لِيَحْكُمَ
بَيْنَهُمْ أَنْ يُقُولُوا سَمِعْنَا وَ
أَطَعْنَا وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

(نور/۵۱)

سخن مؤمنان به هنگامی که
نزد خدا و پیامبر برای حکم و
قضاوت، فراخوانده شوند جز
این نیست که گویند: شنیدیم
(دانستیم) و فرمان بردیم. و فقط
آنهاست رستگاران و به هدف نائل
شوندگان.

وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَ
يَخْشَ اللَّهَ وَيَتَّقْهُ فَأُولَئِكَ
هُمُ الْفَائِزُونَ

(نور/۵۲)

(هر که از خدا و پیامبرش
اطاعت کند و از خدا بیم برد و
پروا کند، پس منحصر آنهاست
موفق شوندگان).

اما مؤمنین چه جورند؟ ببینید فرهنگ قرآنی این
است. مؤمنین در اصطلاح قرآن کسانی هستند که
پس از آنکه به سوی خدا و رسول دعوت شدند
می‌گویند شنیدیم و فرمان بردیم. که عرض کردیم
شنیدیم یعنی فهمیدیم نه اینکه به گوش شنیدیم.
یعنی پس از آنکه آگاهانه ایمان آوردیم، آن وقت
اطاعت هم ورزیدیم.

آن کسی که مؤمن است و می‌خواهد مؤمن
بماند و از ثمرات مؤمن بودن بهره‌بردار، در مقابل
همه‌ی احکام خدا باید احساس تعهد کند و در
همه‌جا احساس تعهد کند. ... قرآن در مقام توییح
بنی‌اسرائیل می‌فرماید: به بعضی از دین ایمان
دارید، به آنجا‌های بی‌دردسر راحتش مؤمنید و
متعهد، به بعضی دیگر از دین بی‌ایمانید؟

۱. وعده‌ی الهی در این آیه به صراحت می‌گوید: ما
به مؤمنین وعده کردیم که حکومت روی زمین
برای شماست، ایده و آیین و فکر و مکتب شما بر
جهان خیمه خواهد زد، ترس و بیمناکی شما بدل
به امن و امان خواهد شد، اگر در طول تاریخ زجر
کشیدید، جور بردید، بعد از این به راحتی،

وَعَدَ اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا مِنْكُمْ وَ
عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَيَسْتَخْلِفَنَّهُمْ
فِي الْأَرْضِ كَمَا اسْتَخْلَفَ
الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَلَيُمَكِّنَنَّ
لَهُمْ دِينَهُمُ الَّذِي ارْتَضَى لَهُمْ

بی‌دغدغه، بی‌تشویش خواهید زیست و خدا را عبادت خواهید کرد و رقبای خدا را از زمین برخواهید انداخت. این وعده مربوط است به مؤمنین متعهد... شرط تحقق این وعده چیست؟ شرطش این است که جملات اول آیه محقق شود: خدا وعده داده به کسانی که ایمان بیاورند و عمل شایسته و صالح کنند؛ یعنی طبق تعهدات این ایمان عمل کنند.

۲. بعضی خیلی وسواسی می‌شوند و جمود می‌کنند، می‌گویند مخصوص زمان ولی عصر صلوات‌الله‌وسلامه‌علیه است. شکی نداریم ما در اینکه امام زمان مصداق کامل این آیه است. در این تردیدی نیست؛ اما کجای این آیه نوشته که مخصوص آن زمان است؟ بگویید ببینیم! چرا آیه را محدود می‌کنید؟ مگر خدا با مؤمنین صدر اسلام به این وعده عمل نکرد؟

۳. «لیستخلفنهم فی الارض» که جانشینشان سازد بر روی زمین، همچنانی که مؤمنان پیشین را جانشین ساخته است. ما خیال می‌کنیم مؤمنین هر جا بودند از اول عالم، همیشه توسری خورده‌اند، اصلاً تاریخ‌دانی و جهان‌بینی عامه‌ی مسلمان‌ها این است که ایمان یعنی ملازمت با کتک‌خوری؛ مسلم بودن، مؤمن بودن، در راه خدا بودن، ملازم با زجرکشیدن است و شکنجه‌شدن و کشته‌شدن و شکست خوردن. درست نقطه‌ی مقابل آنی که قرآن می‌خواهد بگوید. ما یک وقتی تشریح کردیم این را که چطور دین از اولی که به وجود آمده تا امروز، همه‌اش پیشرفت داشته و یک قدم عقب‌نشینی نداشته. آنی که خیال می‌کنند عقب‌نشینی است، آن پیشرفت است در واقع.

وَلْيَبْذُلْنَهُمْ مِّن بَعْدِ خَوْفِهِمْ
أُمًّا يَعْبُدُونَنِي لَا يُشْرِكُونَ بِي
شَيْئًا وَمَن كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ
فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ

(نور/۵۵)

خدا به کسانی که ایمان آورده و عمل شایسته انجام دهند، وعده و نوید داده است، که بدون تردید، آنان را در زمین، خلیفه و جانشین می‌سازد، همان‌طور که پیشینیان را خلیفه ساخت. و آئینشان را که برای آنان پسندیده است، مستقر و پابرجا می‌نماید. و پس از ترس و ناامنی، برای ایشان امنیت ارزانی می‌دارد که: مرا عبودیت کنند و کسی را شریک نسازند.

۴. خوف و بیم را به امن و امان تبدیل خواهیم ساخت. تا چه بشود؟ در سایه‌ی این امنیت چه کار کنند؟ امنیت داشته باشند تا بتوانند راحت لم بدهند و لشی کنند و بی‌عاری کنند؟ نه. آن امنیت برای این است که بتوانند در سایه‌ی آن، یک گام و ده گام به‌سوی سرمنزل نهایی انسان، یعنی تکامل، نزدیک بشوند. بتوانند بندگی خدا کنند.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۷/۱ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

هر چیزی که با عقل مردم مبارزه می‌کند، دین با او مبارزه می‌کند. هر چیزی جلوی چشم و درک و عقل و فهم مردم را می‌گیرد، دین جلوی تجاوز او را می‌گیرد. هر عاملی، به هر صورتی که نمی‌گذارد مردم بیندیشند و بفهمند و درک کنند، دین نمی‌گذارد آن عامل زنده بماند. دین این است. آن دینی که گفتند مخدر و افیون ملت‌هاست، چیز دیگری است. در قرآن ما نشانه‌های آن دین نیست. اسلام که با کفر می‌جنگد، با آن چنان دینی هم می‌جنگد. امیرالمؤمنین ما، رهبر بزرگ اسلامی می‌گوید: پیغمبران را خدا فرستاد تا گنجینه‌های عقل و خرد را در درون مردمان و انسان‌ها برشورند و برانگیزند. «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنُ الْعُقُولِ» پس هر چیزی این دفینه‌ها را دفن‌تر کند، نیروی خرد و فکر انسان‌ها را زیر خروارها عصبیت یا پندار باطل یا اختناق یا خفقان یا هر چیز دیگر، مخفی و پنهان بکند، هر عاملی که این جور باشد، درست نقطه‌ی مقابل فلسفه‌ی بعثت انبیاست؛ فرقی نمی‌کند هر چه می‌خواهد باشد و در هر زمانی می‌خواهد باشد.

شناخت هدف، لازمه سعادت انسان

خلاصه جلسه ششم: نویدها (۱)

در ششمین جلسه از جلسات «طرح کلی اندیشه‌ی اسلامی در قرآن» آیت‌الله خامنه‌ای، دقایق ابتدای جلسه را به مرور مباحث مطرح شده در جلسات قبلی اختصاص می‌دهند و به این نکته نیز اشاره می‌کنند که جلسات مربوط به موضوع ایمان به نوعی مقدمه‌ی ورود به مباحث اصلی معارف اعتقادی اسلام (توحید و نبوت و ولایت و معاد) بوده است. ایشان موضوع این جلسه و جلسه‌ی فردا را در ابتدای همین سخنرانی توضیح می‌دهند: «حالا برای اینکه ما ارزش ایمان را و نتیجه‌ی ایمان را بدانیم، لازم است از مژده‌ها و نویدهایی که خدا به مؤمنین داده است، آگاهی پیدا کنیم، ببینیم خدای متعال برای مؤمن، در مقابل ایمانش و در مقابل عمل شایسته‌اش و انجام تعهداتش، متقابلاً چه چیزی را تعهد می‌کند.» ایشان در ادامه، دوازده مورد از نویدها و وعده‌های الهی به مؤمنین را برمی‌شمرند و به شرح دو مورد اولی می‌پردازند: «نور» و «هدایت».

 جلسه ۶: نویدها (۱) شناخت هدف، لازمه‌ی سعادت انسان			
یونس / ۹، نساء / ۱۷۴ و ۱۷۵، عنکبوت / ۶۹، بقره / ۲۵۷ احزاب / ۴۱ تا ۴۳ و حدید / ۲۸			آیات این جلسه
نور	هدایت	وعده‌های الهی (نویدها)	واژگان کلیدی
ولایت	مجاهدت	ایمان	
نکات کلیدی			آیه
۱. عمل صالح را با یک تعبیری داخل پرانتز توضیح دادیم، عمل صالح یعنی تعهد متناسب با آن ایمان. ایمان انسان بردوش انسان تعهدی می‌گذارد، انجام آن تعهد، بردوش گرفتن آن تعهد، عمل صالح است. ۲. آن کسانی که ایمان بیاورند، آن باور را پیدا کنند، بعد هم بر طبق تعهداتش عمل نمایند، پروردگارشان به سبب ایمانشان آنها را هدایت خواهد کرد. خود ایمان موجب می‌شود که آنها راه را پیدا کنند. به چه راه پیدا کنند؟ هم به هدف هم به راه‌ها و هم به وسیله‌ها. ... وقتی انسان ایمان به هدف و راه آورد و دنبال این ایمان حرکت کرد، راه خود به خود، خود را نشان می‌دهد.			إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ (یونس / ۹) همانا کسانی که ایمان آوردند و اعمال شایسته (تعهدات) متناسب با ایمان) به‌جای آوردند، پروردگارشان به‌وسیله‌ی ایمانشان (که با عمل همراه است) هدایتشان می‌نماید (به سرمنز سعادت، به راه‌های قابل پیمودن، به وسایل تکامل)
۱. منظور از این برهان و نور، قرآن است و حقایق قرآنی. ۲. این هدایت [به صراط مستقیم] مخصوص مؤمنین است. اگر ایمان نداشته باشید؛ اگر ایمان داشته باشید، اعتصام نداشته باشید، تعهدات			يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِّن رَّبِّكُمْ وَأَنزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُّبِينًا (نساء / ۱۷۴)

هان ای انسان‌ها! همانا از سوی پروردگارتان برای شما دلیلی قاطع آمد و به سوی شما نوری روشن‌گرفتادیم.

فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ
وَاعْتَصَمُوا بِهِ فَسَيُدْخِلُهُمْ فِي
رَحْمَةٍ مِّنْهُ وَفَضْلٍ وَيَهْدِيهِمْ
إِلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمًا

(نساء/۱۷۵)

پس آن کسانی که به خدا ایمان آورده و به او متمسک و متکی گردند، پس خدا آنان را مشمول رحمت و فضل خویش می‌سازد و به راهی مستقیم راهبریشان می‌کند.

خودتان را در مقابل خدا عمل نکنید؛ به سوی خدا راه نمی‌یابید. آن روشنایی هدایت در دل شما فروغ نمی‌افکند، این مخصوص مؤمنین است.

وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ
سُبُلَنَا وَإِنَّ اللَّهَ لَمَعَ الْمُحْسِنِينَ

(عنکبوت/۶۹)

و آن کسانی که در راه ما (و به خاطر هدف‌های الهی) مجاهدت کنند راه‌های خود (که راه‌های سعادت و تکامل انسان است) رهبریشان می‌کنیم و بی‌گمان خدا با نیکوکاران است.

آن کسانی که در راه ما -خدا می‌گوید، راه خدا چیست؟- و به خاطر اهداف الهی در این عالم مجاهدت کنند. هدف‌های خدایی چیست؟ عدالت است، امنیت است، بندگی در مقابل او، به رشد رسیدن و تکامل بندگان خداست، آبادشدن روی زمین و آبادشدن دل انسان‌هاست؛ اینها خواسته‌های خداست. در همه‌ی رشته‌ها هرکسی که در راه هدف‌های الهی قدم گذاشت، هر قدمی که پیش رفت، قدم بعد برایش روشن است.

اللَّهُ وَلِيَ الَّذِينَ آمَنُوا
يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى
النُّورِ^۱

خدا سرپرست و هم‌جبهه‌ی
مؤمنان است، آنان را از
ظلمت‌ها (ظلمت‌های جهل،
خرافه، غرور، نظام‌های تحکم‌آمیز
و ضد انسانی) می‌رهاند و به نور
(نور معرفت، دانش و ارزش‌های
انسانی) می‌رساند.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا أُولَئِئَا هُمْ
الطَّاغُوتُ يُخْرِجُونَهُمْ مِّنَ
النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ^۲

و آنان که کفر و انکار ورزیدند،
سرپرستان و اربابان‌شان
طاغوت‌ها و سرکشان و
تجاوزکارانند، آنان را از نور و
معرفت دور ساخته، به زندان
ظلمت‌ها و تاریکی‌های می‌کشاند.

أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ
فِيهَا خَالِدُونَ

(نقره/ ۲۵۷)

آنها همگی مصاحبان آتش و در
آن جاودانه‌اند.

۱. کلمه‌ی ولی را من، هم‌جبهه و به‌هم‌پیوسته،
هم‌سطح معنا می‌کنم و بر سرپرست و دوست
و یاور و این چیزهایی که معمول است، ترجیح
می‌دهم. چون ولایت به معنای پیوستگی است،
دو چیز که به همدیگر پیوسته‌ی بسته می‌شوند، به
این می‌گویند ولایت. خدا ولی مؤمنین است، یعنی
پیوسته‌ی با مؤمنین است، یعنی چه پیوسته‌ی با
مؤمنین است؟ یعنی خدا و مؤمنین در یک صفند.
دشمنان خدا در صف دیگر، در مقابل مؤمنین و در
مقابل خدا. هر جاکه در قرآن تعبیر (ولی) هست،
به این معنی است.

۲. خدا هرگز غیر مؤمن را، بی‌ایمان را، شک و
تردیدگرا را، کافر ناسپاس را به نور نمی‌رساند؛ لذا
مشرك همیشه مضطرب است و دغدغه دارد.

۳. اما کفار چگونه؟ کفار یعنی آن کسانی که عقیده‌ی
دینی و مکتب دین را ناسپاسی کردند؛ این ارمغان
هدیه‌ی الهی را با ناسپاسی رد کردند، کافر نعمتان.
... کافر آن کسی نیست که دین را قبول نکرده، کافر
یعنی پوشاننده‌ی نعمت، ناسپاس نعمت، چرا به
این می‌گویند کافر؟ خب، این دین را قبول نکرده،
کافر چرا؟ برای خاطر اینکه این دین ارمغان خدا
بود، این هدیه‌ای بود از سوی خدا برای سعادت
او و همه‌ی انسان‌ها؛ این را رد کرد، این ناسپاس
نمک‌نشناس، این کافر نعمت؛ لذا به او می‌گویند
کافر.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ
ذِكْرًا كَثِيرًا

(احزاب/ ۴۱)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید! خدا
را بسیار یاد کنید.

وَسَبِّحُوهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

(احزاب/ ۴۲)

و در هر بامداد و شامگاه او را به
پیراستگی و پاکی بستانید.

هُوَ الَّذِي يُصَلِّي عَلَيْكُمْ
وَمَلَائِكَتُهُ لِيُخْرِجَكُم مِّنَ
الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ

(احزاب/ ۴۳)

اوست که بر شما درود می‌فرستد
- و فرشتگانش نیز- تا شما را
از ظلمت‌ها برهاند و به نور و
روشنی رهنمون گردد.

اوست که بر شما درود می‌فرستد و فرشتگانش
نیز. چرا؟ تا شما را از ظلمت‌ها برهاند و به نور و
روشنی رهنمون گردد. این قرآن است و این نوید
قرآن است.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَ
آمِنُوا بِرَسُولِهِ

ای کسانی که در دایره‌ی مؤمنان
درآمدید! از خدا پروا کنید و به
پیامبرش به درستی بگروید.

يُؤْتِكُمْ كِفْلَيْنِ مِن رَّحْمَتِهِ

تا به شما دو بخش و دو بهره از
رحمتش نصیب فرماید.

[در جلسه‌ی سخنرانی به این آیه اشاره‌ای نشده
بوده است اما در کتابی که سال ۵۴ توسط سخنران
منتشر می‌گردد این آیه اضافه می‌شود. به همین
جهت توضیحاتی ذیل این آیه وجود ندارد.]

وَيَجْعَلْ لَّكُمْ نُورًا تَمْشُونَ بِهِ

(حدید/ ۲۸)

و برای شما فروغ و نوری که با آن
بتوانید راه پیمود قرار دهد.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۷/۲ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در قدم اول هیچ یک از رهبران و بزرگان و راهروان و دنباله‌روان، نمی‌دانستند قدم دهم چیست؟ بنده گاهی مثالی می‌زنم، می‌گویم در یک بیابانی که فرض کنید، ده‌ها کیلومتری بیشتر، طول و عرض این بیابان است، در یک شب تاریک و مُظْلَم، نه ماهی، نه ستاره‌ای، جنابعالی دارید تنها می‌روید، یک دانه چراغ قوه‌ی کوچک، یک لامپ نمره‌ی پنج کوچک، یک شمع کوچک هم در دست است. به شما بگویند آقا، با این شمع باید تا آخر آن بیابان بروی. شما یک نگاهی می‌کنی، می‌گویی آقا این شمع من تا شعاع یک متر را بیشتر روشن نمی‌کند، من همه‌ی این ده کیلومتر را با همین یک شمع بروم؟ این شمع من فقط یک متر را روشن می‌کند، من ده کیلومتر بروم؟ این یک منطقی است که آدم بی‌اطلاع، بی‌تجربه، ناوارد، ممکن است داشته باشد. جوابش چیست؟ جواب این منطق کور چیست به نظر شما؟ آیا جواب این حرف این نیست که آقای محترم، یک متر اطرافت روشن هست یا نه؟ یک قدم بگذار جلو، یک متر دیگر روشن خواهد شد، اگر نشد نرو. همین یک متری که روشن هست برو، همین یک قدمی که می‌توانی برداری و می‌دانی کجا می‌گذاری بردار، اگر یک قدم دیگر در مقابلت روشن نشد نرو؛ اگر شد، باز هم برو. خواهی دید که تا آخر بیابان تدریجاً روشن خواهد شد و تو این راه را خواهی پیمود و به منزل خواهی رسید؛ آیا غیر از این است؟ «يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» خدا با ایمانش آنان را هدایت خواهد کرد. خودِ ایمان، موجب آن است که انسان راه را پیدا کند.

خدا عمل مؤمنین را ضایع نمی کند

خلاصه جلسه هفتم: نوید (۲)

در هفتمین جلسه ی «طرح کلی اندیشه ی اسلامی در قرآن» و آخرین جلسه ی مربوط به مبحث ایمان، دو نوید و مزده ی دیگر از مجموعه ی دوازده وعده ی الهی به مؤمنین که در جلسه ی گذشته به آنها اشاره شده بود توضیح داده می شوند و برخی از آیات مربوط به آنها مرور می شود: «اطمینان، امن و سکون» و «ثمربخش بودن».



جلسه ۷: نویدها (۲)
خدا عمل مؤمنین را ضایع نمی‌کند

وعددهای الهی (نویدها)			اطمینان	امن
ضایع نشدن عمل			ثمربخش بودن عمل	سکینه
واژگان کلیدی			نکات کلیدی	
آیه			آیه	
الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ			الَّذِينَ آمَنُوا وَتَطْمَئِنُّ قُلُوبُهُمْ بِذِكْرِ اللَّهِ أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ	
(رعد/۲۸)			(رعد/۲۸)	
آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت (به سوی خدا هدایت می‌شوند) همانا به وسیله یاد خدا، دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌گیرد.			آنان که ایمان آوردند و دل‌هایشان با یاد خدا ثبات و اطمینان یافت (به سوی خدا هدایت می‌شوند) همانا به وسیله یاد خدا، دل‌ها طمأنینه و ثبات می‌گیرد.	
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ			الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ طُوبَى لَهُمْ وَحُسْنُ مَآبٍ	
(رعد/۲۹)			(رعد/۲۹)	
آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند. فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده‌شان.			آنان که ایمان آوردند و عمل شایسته کردند. فرخنده باد امروزشان و نیکو باد آینده‌شان.	

بکشاند که همه‌ی جاذبه‌های دیگر برای او هیچ و پوچ و مسخره بیایند، هیچ و پوچ و مسخره.
۳. یاد خدا و ذکرالله همان جاذبه‌ی قوی است. همان جاذبه‌ی قوی که گفتم جاذبه‌های کوچک را محو می‌کند، اثرشان را خنثی می‌کند همین ذکرالله است.

گروهی از آنان [ایمان آورندگان] پس از این ادعا [که ایمان آورده‌اند] از فرمان خدا و پیغمبر رو برمی‌گردانند - صحبت از کفار نیست، صحبت از مرتدین نیست که یکهو قهر می‌کنند، از عالم اسلام خارج می‌شوند، می‌روند؛ نه، صحبت از همین مؤمنین معمولی داخل جامعه‌هاست، جامعه‌ی اسلامی - قرآن می‌گوید اینها مؤمن نیستند.

۱. قرآن وقتی محاسبه‌ی ابراهیم خلیل الرحمان با قومش را نقل می‌کند، نمی‌گوید که قوم، چگونه با او بحث کردند و چه گفتند. اما از جوابی که ابراهیم به آنها داده و قرآن نقل می‌کند، انسان حدس می‌زند که حرف آنها چه بوده است.
۲. ابراهیم جواب می‌دهد که «وَقَدْ هَدَانِ» من هدایت شده‌ام، راه یافته و روشنم. می‌دانم چه می‌کنم. و از آنچه شما شریک خدا دانسته‌اید، هیچ بیمی ندارم، مگر آنکه خدا درباره‌ی من چیزی اراده کند؛ یعنی در حقیقت از خدا می‌ترسم و بس. اما از آنهایی که شما شریک خدا دانسته‌اید و ا همه‌ای ندارم.

ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ

(توبه/۲۶)

خدا آرامش روح و سکینه‌ی روح را بر پیغمبر و بر مؤمنین نازل کرد.

وَحَاجَّهُ قَوْمُهُ ۚ قَالَ أَتُحَاجُّونِي فِي اللَّهِ وَقَدْ هَدَانِ ۚ وَلَا أَخَافُ مَا تُشْرِكُونَ بِهِ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ رَبِّي شَيْئًا ۖ وَسِعَ رَبِّي كُلَّ شَيْءٍ عِلْمًا ۖ أَفَلَا تَتَذَكَّرُونَ

(انعام/۸۰)

[ابراهیم (ص) همین واقعیت را با مشرکان سرگردان زمان خود، که چون از مکتب و مسلکی مشخص و حساب شده و مقرون

به دلیل پیروی نمی‌کردند، نمی‌توانستند دلی آرام و روحی مطمئن داشته باشند، در میان نهاد و سکون نفس و امنیت درونی خود را که از ایمانی راسخ، مایه گرفت به رخ آنان کشید: [و قوم او (ابراهیم) با او به مجادله پرداختند. گفت آیا با من درباره‌ی خدا مجادله می‌کنید؟ و حال آنکه خدا مرا هدایت کرده است. و از آنچه شما شریک خدا دانسته‌اید هیچ بیمی ندارم مگر آنکه خدا درباره‌ی من چیزی اراده کند. پروردگارم به همه چیز دانشش گسترده است. با این حال آیا به خود نمی‌آئید؟]

وَكَيْفَ أَخَافُ مَا أَشْرَكْتُمْ وَلَا تَخَافُونَ أَنَّكُمْ أَشْرَكْتُمْ بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزَّلْ بِهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَانًا فَأَيُّ الْفَرِيقَيْنِ أَحَقُّ بِالْأَمْنِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

(انعام/۸۷)

چگونه من از آنچه شما شریک خدا قرار داده‌اید بترسم و شما از اینکه بدو شرک آورده‌اید نرسید؟ با اینکه شما را هیچ حجت و برهانی بر این نیست کدام یک از ما دو گروه به ایمنی سزاوارتریم؟ (من که خدا را شناخته و با

۳. از این جواب به دست می‌آید لابد آنها به ابراهیم می‌گفته‌اند: ابراهیم بترس! از این شرکایی که ما برای خدا قرار دادیم، بترس. اینها خشکت می‌کنند، پدرت را در می‌آورند و روزگارت را سیاه می‌کنند. از ادامه‌ی پاسخ ابراهیم این مطلب واضح‌تر می‌شود.

۴. ابراهیم در ادامه‌ی پاسخ به قومش می‌گوید: چطور من بترسم؟! شما باید بترسید. من از آن کسانی که شما بی‌دلیل، شریک و رقیب خدا قرار دادید بترسم، درحالی که مرا هدایت کرده و مطلب برایم روشن است.

۵. ابراهیم در ادامه می‌گوید: ما یا شما؟ من سزاوارترم که روحاً ایمن باشم و امنیت روحی داشته باشم یا شما؟ منی که دلم به خدا وابسته است، منی که مورد هدایت خدایم، من بی‌تشویش‌ترم یا تو، بیچاره؟ که در آن راهی که قرار گرفته‌ای دلیل و حجتی نداری.

۶. البته پیداست که اینجا مراد از امن، امن روحی است، نه امن اجتماعی. امنیت اجتماعی البته به معنای آن است که همه‌ی افراد از یک آرامشی در اجتماع برخوردار باشند تا هرکسی بتواند حق خودش را ببرد. و سکوت، سکوت‌های اجباری، غیر از امنیت است. این امنی که اینجا می‌گوییم، غیر از آن امنیتی است که در زمینه‌ی مسائل اجتماعی و امن اجتماعی مطرح است. این امن یعنی امن روحی، نداشتن تزلزل، اضطراب و بیم، هراسمند و هراسناک نبودن.

بصیرت و آگاهی بدوره یافته‌ام؟
یا شما که برپندار باطل خود هیچ
حجتی ندارید؟ اگر می‌دانستید!

الَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يَلْبِسُوا
إِيمَانَهُمْ بِظُلْمٍ أُولَٰئِكَ لَهُمُ
الْأَمْنُ وَهُمْ مُّهْتَدُونَ

(انعام/۸۲)

آنها که ایمان آورده‌اند و ایمان
خود را به ظلم و ستم نیالوده‌اند،
فقط آنها را ایمنی هست و آنها‌یند
هدایت‌یافتگان.

۱. یکی از چیزهایی که راه‌رویه هدف و مقصود، اگر
داشته باشد، بهتر می‌تواند حرکت کند و احتمال
رسیدنش هست و اگر نداشته باشد، کندتر حرکت
می‌کند و احتمال نرسیدنش هم زیاد است، این
است که کار خود را ثمربخش بدانند یا ندانند. اگر
ثمربخش دانست این راه را؛ حرکت خود و کار خود
و گام خود را، احساس کرد که این از بین نمی‌رود،
عملش ضایع نمی‌شود، بر این حرکت و بر این گام،
یک اثری مترتب می‌شود، هر حرکت او یک موجی
را ایجاد می‌کند که او را بیشتر به منزل می‌رساند.
مؤمن این جور است. مؤمن کار خودش را ثمربخش
می‌داند و قرآن این را به او آموخته است.

۲. وقتی که مسلمان‌ها در مکه بودند، رو به کعبه نماز
می‌خواندند وقتی آمدند به مدینه، رو به بیت المقدس
نماز می‌خواندند؛ به دستور پروردگار البته. همان کاری
که یهودی‌ها هم می‌کردند. چندی گذشت و آیه نازل

وَمَا جَعَلْنَا الْقِبْلَةَ الَّتِي كُنْتَ عَلَيْهَا
إِلَّا لِنَعْلَمَ مَنْ يَتَّبِعِ الرَّسُولَ مِمَّنْ
يَنْقَلِبُ عَلَىٰ عَقْبَيْهِ ۖ وَإِنْ كَانَتْ
لَكَبِيرَةً إِلَّا عَلَى الَّذِينَ هَدَى اللَّهُ
ۚ وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ إِيْمَانَكُمْ ۚ
إِنَّ اللَّهَ بِالنَّاسِ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ

(بقره/۱۴۳)

قبله‌ی پیشین تو (بیت المقدس)
را معین نکرده بودیم مگر برای
آنکه پیروان واقعی پیامبر از
دنباله‌روان سنت‌های جاهلی
معلوم و ممتاز گردند.
هر چند که بسی بزرگ و مهم
می‌نمود مگر برای کسانی که

شد که برگرد به طرف کعبه، مسجد الحرام. و مسلمان‌ها بنا کردند به آن طرف نماز خواندن. یکی از آیاتی که ابعاد مختلف ماجرای تغییر قبله را شرح می‌دهد این آیه است. می‌گوید خواستیم با این کار آزمایشی از شما به عمل بیاید... ما خواستیم یک سنت آبا و اجدادی را موقتاً از شما بگیریم و ببینیم چقدر حاضرید برای خاطر خدا سنت‌ها را زیر پا بگذارید... نه اینکه خیال کنید نمازهایی که در مدتی که در مدینه بودید و اوایل، رو به بیت المقدس خواندید، این نمازها را ما به هیچ می‌گیریم، قبولشان نداریم، قبله‌ی بیت المقدس، قبله‌ی باطلی بود، نه، نخیر. کارهایی که کردید، همه‌اش در همه‌ی مراتب، مورد قبول است. تلاش‌های شما و سعی‌های شما مؤمنان، هم در مورد قبله و هم به طور کلی، مورد تصدیق و تأیید و مورد پاداش و سپاس خداست... خدا هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کند.

خدا هدایتشان کرده است و خدا
هرگز ایمان شما را ضایع نمی‌کرد.
همانا خدا بر مردمان مهربان و
دارای رحمت است.

بخشی از بیانات آیت الله خامنه‌ای در ۳/۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

نماز، کپسول ذکر خداست. سرتاپای نماز ذکر الله است. لذاست که خود قرآن هم بعد از آنی که می‌فرماید «(الصلاة تنهى عن الفحشاء والمنکر)» نماز، از فحشا و منکرات باز می‌دارد، دنبالش می‌گوید: «(و لذكر الله اکبر)» یاد خدا بالاتر است. و بزرگ‌ترین خاصیت نماز این است. یاد خدا و توجه و شناخت خدا، یکی از خواص مهمش این است که این دل را از اضطراب‌ها، وسوسه‌ها و جاذبه‌های گوناگون، در همه کاری باز میدارد و دل، آرامش پیدا می‌کند.

خداوند صاحب اختیار عالم است

خلاصه جلسه هشتم: توحید در جهان بینی اسلام

حضرت آیت الله خامنه ای در هشتمین جلسه ی سلسله سخنرانی های «طرح کلی اندیشه ی اسلامی در قرآن» به موضوع توحید می پردازند و پس از تعریف جهان بینی به معنای برداشت یک انسان، یک مسلک یا یک دین از جهان؛ توحید را در جهان بینی اسلام شرح میدهند و می فرمایند توحید: «یعنی همه مجموعه ای که نامش جهان است ساخته و پرداخته قدرتی بالاتر و عظیم تر به نام الله است» و با بررسی آیاتی از سوره بقره و سوره مریم این مطلب را عینا در قرآن بررسی می کنند. در انتهای جلسه نیز ایشان بیان می کنند «بینش توحیدی خالص اسلامی می گوید تمام ممکنات و موجودات از یکجا، از یک مبدا، از یک دست قدرت، آفریده و ساخته و پرداخته شدند؛ همه در مقابل او بندگان و بردگانند، همه در مقابل او اسیر قدرتند، همه باید فرمان او را ببرند.»



جلسه ۸: توحید در جهان بینی اسلام خداوند صاحب اختیار عالم است

آیه ۲۵۵ سوره مبارکه ی بقره آیات ۸۸ تا ۹۴ سوره مبارکه ی مریم	آیات این جلسه
الله بندگان بینش توحیدی جهان بینی	واژگان کلیدی
نکات کلیدی	آیه
جهان یک حقیقتی ست که به خودی خود استقلال ندارد؛ خودش خودش را بوجود نیاورده؛ از داخل و از درون نجوشیده؛ بلکه دست قدرتمندی این پدیده‌های گوناگون را آفریده و به وجود آورده... این دست قدرتمند نامش الله است، نامش خداست. اله هر آن موجودی است که انسان درمقابل او به صورت تقدیس، به صورت تعظیم و تکریم، خضوع می‌کند و اختیار خودش را دست او می‌دهد... آن کسانی که به سنت‌ها و عقیده‌های پوچ، بطور بی‌قید و شرط تسلیم می‌شوند، اله‌شان همان سنت و عقیده پوچ است. پس اینی که می‌گوید «لا اله الا الله» جز او الهی نیست؛ یعنی اله واقعی نیست، یعنی هرکس دیگر را غیر از الله به الوهیت، به معبودیت پذیرفتید، گناه کردید، برخلاف حق، عملی را انجام دادید؛ چون جز الله هیچ کس شایسته معبود بودن و الوهیت نیست.	اللهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الله؛ هیچ معبودی جز او نیست.

[از خصوصیت الله آن است که] زندگی او دائمی و جاودانه و همیشگی است. آن کسی که زندگان به زندگی او زنده اند و اگر او نباشد، اگر او نخواهد، اگر او اراده نکند، یک زنده و یک جلوه زندگی در جهان باقی نخواهد بود.	الْحَيِّ الْقَيُّومُ آن زنده پاینده و نگهدار و نگهبان
لحظه‌ای غفلت، لحظه‌ای بی‌توجهی و جهل در وجود و حیات او راه ندارد. موجودات دیگر، خداوندگاران دروغین غفلت می‌کنند از خودشان، از مردم تحت اختیارشان، از جهانی که در قبضه آنها هست.	لَا تَأْخُذُهُ سِنَّةٌ وَلَا نَوْمٌ لَّهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ او را چرت و خواب نمی‌رباید. هرچه در آسمان‌ها و در زمین است از اوست
هیچ قدرت دیگری سراغ نداریم ما که حتی به اندازه قدرت یک شفیع، بتواند در مقابل خدا عرض اندام بکند. اگر کسی شفاعت دیگران را می‌کند باز به اذن خداوند می‌کند. پیغمبران که شفاعت می‌کنند، اولیا و ائمه و صلحا و مومنین و شهدا که شفاعت می‌کنند پیش خدا، جز به اذن خدا نمی‌کنند.... تازه آنها هم علت اینکه می‌توانند شفاعت کنند، این است که بیشتر بندگی خدا کردند؛ چون تحت قدرت خدا بیشتر خودشان را قرار دادند.	مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ کیست در نزد او، که جز به اذن و رخصت او شفاعتی کند؟

يَعْلَمُ مَا تَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَمَا
خَلْفَهُمْ وَلَا يُحِيطُونَ بِشَيْءٍ
مِّنْ عِلْمِهِ إِلَّا بِمَا شَاءَ وَسِعَ
كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَلَا
يَئُودُهُ حِفْظُهُمَا وَهُوَ الْعَلِيُّ
الْعَظِيمُ

(بقره/۲۵۵)

هر آنچه پیش روی و هر آنچه
پشت سر آنها (بندگان) است،
میداند و آنان (بندگان) به چیزی
از دانش او- مگر آنچه خود او
بخواهد- احاطه و آگاهی ندارند.
تخت قدرت و حکمرانی او، بر
آسمانها و زمین گسترده است و
نگهبانی آسمان و زمین او را گران
نمی آید.
اوست بلند مرتبه و بزرگ

ببینید چطور تمام عالم را به دو صف تقسیم
می‌کند. یک صف، صف خدا؛ یک صف، صف
موجودات دیگر. در این صف دیگر، همه‌ی ذرات
عالم بندگان خدایند در حد واحد. از لحاظ بندگی
خدا، بین دو موجود عالم هیچ امتیازی نیست. از
این جهت که بنده خدا هستند، از این جهت که
تحت قدرت و در قبضه خدایند، همه یکسانند.

وَقَالُوا اتَّخَذَ الرَّحْمَنُ وَلَدًا

(مریم/۸۸)

وگفتند که خدای رحمان، فرزندی
گرفته است

لَقَدْ جِئْتُمْ شَيْئًا إِدًّا

(مریم/۸۹)

همانا چیزی سهمگین فرا آوردید

[مشرکین با قائل شدن فرزند برای خداوند] این دو
صف را، سه صفش می‌کردند. می‌گفتند بله، خدا،
بندگان، زیدگان؛ فرزندی، آقا زاده‌ای، خدا زاده‌ای،
چیزی. [که این آیات] این مطلب را نفی می‌کند

تَكَادُ السَّمَاوَاتُ يَتَفَطَّرْنَ مِنْهُ وَ
تَنْشَقُّ الْأَرْضُ وَتَخِرُّ الْجِبَالُ هَدًا

(مریم/۹۰)

چیزی که کم مانده بود به سبب آن
آسمان ها پاره پاره و زمین شکافته
شود و کوهها درهم فروریزند.

أَنْ دَعَا لِلرَّحْمَنِ وَلَدًا

(مریم/۹۱)

(و آن این بود) که برای خدای
رحمان، فرزندی قائل شدند

وَمَا يَنْبَغِي لِلرَّحْمَنِ أَنْ يَتَّخِذَ وَلَدًا

(مریم/۹۲)

درحالیکه برای خدای رحمان،
فرزند داشتن، شایسته نیست

إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ
الْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا

(مریم/۹۳)

همه‌ی اشیاء و اشخاص آسمان ها
و زمین، نیستند مگر فراهم آمدگان
نزد خدای رحمان به عبودیت

لَقَدْ أَحْصَاهُمْ وَعَدَّهُمْ عَدًّا

(مریم/۹۴)

همانا همگی آنان را به ضبط
آورده و ایشان را برشمرده است
برشمردنی.

[تعبیر خداوند این است] که این عقیده بسیار
خطرناک است. [پروردگار عالم] آنچه که به عنوان
عقیده به مردم می‌دهد، آن چیزی است که در
تامین هدف‌های الهی دخالت دارد. آنچه هم که به
عنوان عقیده فاسد نفی می‌کند، آن چیزی است که
اعتقاد به آن، در تأمین فساد جامعه دخالت دارد.
نفی عقیده فاسد به معنای نفی یک رگه فساد
است در جامعه بشری.

اعتقاد به اینکه خداوند ولد دارد، فرزند دارد، اعتقاد
به حد واسط بین خدا و بشر، این اعتقاد مفاسدی
دارد در جامعه ... این در حقیقت بهانه‌ای است
برای اینکه بندگان، غیر اینکه بنده‌ی خدا می‌شوند،
بنده‌ی یکی دیگر هم بشوند

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۷/۴ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

از مجموع، بینش اسلام را در مورد خدا، خوب به دست می‌آورید و آن چیست؟ و آن این است که در همهٔ منطقهٔ وجود، یک قدرت به نام خداست، یک مرکز قدرت، یک کانون دانش و حیات و نیرو، به نام خدا. و در طرف مقابل، تمام پدیده‌ها رو به آن قدرت عظیم و جلیل، با حال مسکنت، با حال عبودیت، با حال بندگی، همه و همه؛ فرقی هم بین پدیده‌های عالم، از جهت عبودیت در مقابل آن مرکز قدرت نیست. یک ذرهٔ کوچک تا یک کهکشان عظیم، یک انسان مؤمن یا یک انسان کافر، یک موجود بی ارزش یا یک انسان با ارزش، همگان در مقابل آن موجود، دست بسته، تسلیم، عبد، بنده، برده‌اند.

آزادی از عبودیت غیر خدا

خلاصه جلسه نهم: توحید در ایدئولوژی اسلام

پس از بیان توحید در جهان بینی اسلام، آیت الله خامنه‌ای در جلسه دوم مبحث توحید، به مقایسه دو نگرش مادی و الهی به توحید می‌پردازند. در برابر نگرش مادی قائل‌اند؛ دینی را که با ظالم می‌سازد و با مستبد همکاری می‌کند و گره‌ای از کار مردم نگشاید را نباید پذیرفت. و در ادامه تاکید می‌کنند: «آن توحیدی که اسلام به آن دعوت می‌کند، توحیدی است بالاتر از حد یک پاسخ به یک سوال، به یک استفهام... [بلکه] توحید اسلامی الهامی است در زمینه‌ی حکومت، در زمینه‌ی روابط اجتماعی، در زمینه سیر جامعه، در زمینه هدف‌های جامعه، در زمینه تکالیف مردم، در زمینه مسئولیت‌هایی که انسان‌ها در مقابل خدا، در مقابل یکدیگر، در مقابل جامعه و در مقابل پدیده‌های دیگر عالم دارا هستند، توحید این است.» حضرت آیت الله خامنه‌ای این نکته را تذکر می‌دهند: «وقتی توحید در یک جامعه آمد، همه بندگان در یک تراز قرار می‌گیرند؛ یعنی چه؟ یعنی همه می‌شوند بنده‌ی خدا» و «بندگی خدا یعنی آزادی از عبودیت و بندگی هرچه غیر خدا و هرکس غیر خداست.» و در انتها به تبیین آیات ۱۶۵ تا ۱۶۷ سوره بقره می‌پردازند:

 جلسه ۹: توحید در ایدئولوژی اسلام آزادی از عبودیت غیر خدا					آیات این جلسه
آیات ۱۶۵ تا ۱۶۷ سوره بقره					واژگان کلیدی
توحید	جامعه توحیدی	بندگی غیر خدا	قیامت	عبودیت	
نکات کلیدی					آیه
برای خدا شریک از جنس بشر یا از غیر جنس بشر انتخاب می‌کنند. و آنها را مانند مهر و محبتی که باید به خدا داشت، دوست می‌دارند. ... [اما] از همه‌ی این جلوه‌های ظاهری، از همه‌ی قطب‌هایی که دل انسان را مثل کهربا به سوی خود جذب می‌کنند، از همه‌ی خدایان دروغین، از خدای نفس و شهوت؛ که خودت بگیر پروتا آن خداهایی که در صدور بالای اجتماعات جا گرفته اند و جا می‌گیرند و جای داده می‌شوند، از همه‌ی اینها خدا برای مومن محبوب‌تر است.					وَمِنَ النَّاسِ مَن يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ گروهی از مردم بجز خدا به رقیبان و هم‌وردانی (از جنس بشر یا جز آن) روی می‌آورند. به آنان مهر می‌ورزند همچون مهری که به خدا باید ورزید. و مومنان راستین در دوستی خدا شدید‌ترند
ناگهان منتقل می‌کند بیان را به صحنه‌ای از قیامت. آن لحظه‌ای را بیان می‌کند که خلایق جمع شده‌اند، محشور شده‌اند و سایل عذاب خدا و سایل رحمت و لطف خدا هم هست، ... بندگان خوب خدا و بندگان بد خدا هستند، بعد ستمگران و ظالمان ناگهان می‌بینند که تمام قدرت در قیامت از آن خداست. ستمگر ظالم چه ستمگری که ستم می‌کرد به دیگران، و چه ستمگری که به خودش ستم می‌کرد و خودش را بنده‌ی آن ستمگر					وَلَوْ يَرَى الَّذِينَ ظَلَمُوا إِذْ يَرَوْنَ الْعَذَابَ اگر می‌دیدند آنان که (با سرسپردگی به غیر خدا) ستم کرده‌اند آنگاه که عذاب را مشاهده می‌کنند

اولی قرار داده بود، وقتی نگاه کنند، ببینند، عجب! اینجا همه‌ی آن حرف‌ها و ادعاها و باد و بُروت‌ها و کاخ‌ها و زندگی‌ها، همه هیچ و پوچ است، هیچ کاری از دست کسی بر نمی‌آید. دو گروه را در نظر بگیرید، یک گروه، گروه دیگر را عبادت کردند؛ یعنی اطاعت، اطاعت بی قید و شرط، این دو گروه، روز قیامت روبه روی هم قرار می‌گیرند، با هم جنگ و منازعه و مخاصمه دارند.

بی‌گمان از رفتار خود پشیمان می‌شدند، پشیمان می‌شدند که در دنیا چه خِرگیری‌ای می‌کردند، می‌رفتند بنده و برده‌ی ستمگرانی می‌شدند که حالا این قدر در قیامت بی‌عرضه‌اند، این قدر از دستشان کار بر نمی‌آید. اگر با چشم عبرت می‌نگریستند، می‌دیدند در دنیا هم به همان اندازه بی‌عرضه‌اند.

أَنَّ الْقُوَّةَ لِلَّهِ جَمِيعاً وَأَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعَذَابِ

(بقره/۱۶۵)

اینکه قدرت یکسره از آن خدا است. و اینکه عذاب خدا سخت و سهمگین است (بی‌گمان از رفتار خود پشیمان می‌شوند)

إِذْ تَبَرَّأَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا مِنَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا وَرَأَوْا الْعَذَابَ وَتَقَطَّعَتْ بِهِمُ الْأَسْبَابُ

(بقره/۱۶۶)

از پیروان و تابعان - آنگاه که پیشوایان و سران، بیزاری جویند و عذاب خدا را بنگرند و رابطه‌ها و پیوندها میان آنان قطع شود.

آن کسانی که آنجا دارند چوب می‌خورند، چوب عبودیت غیر خدا را می‌خورند، چوب این را می‌خورند که بنده و برده‌ی غیر خدا شدند؛ یعنی چیزی غیر توحید و ضد توحید، در حالی که قرآن تعبیرش «اتَّبَعُوا» است، دنباله‌روان، پیروان.

وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا
كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ كَمَا تَبَرَّؤُا
مِنَّا كَذَلِكَ يَرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ
حَسْرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ
بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ

(بقره/۱۶۷)

و تابعان و دنباله‌روان گویند:
کاش ما را بازگشتی بود به دنیا- تا
از آنان بیزاری می‌جستیم چنانکه
آنان از ما بیزاری می‌جستند.
بدینگونه خداوند کارهای آنان را
بصورت مایه‌ی حسرتی به آنان
می‌نمایاند و آنان هرگز از آتش
برون نخواهد آمد.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۰۵ در مسجد امام حسن علیه‌السلام مشهد:

اگر چنانچه به توحید قائل باشی، در جامعه اختلاف طبقاتی و تبعیض معنی ندارد
دیگر. آن جامعه‌ای که سری و تهی دارد، بالایی و پایینی دارد، آن جامعه، جامعه
توحیدی نیست. توحید می‌گوید که «كُلُّكُمْ لَادَمٍ وَادَمٌ مِنْ تُرَابٍ» همه فرزندان آدمند و
آدم از خاک است. نزدیکی شما به خدا و رجحان شما به تقواست و بس؛ هرکسی بیشتر
مراقب فرمان خدا باشد، او بالاترست.

قطعه‌نامه توحیدی

خلاصه جلسه دهم: عبادت و اطاعت انحصاری خدا

در جلسه‌ی سوم از بحث توحید، آیت‌الله خامنه‌ای با بیان این موضوع که توحید طولانی‌ترین و مفصل‌ترین بحث سراسر قرآن از لحاظ سخن و تعداد آیات است و این توحید عقیده‌ای متضمن تعهد و مسئولیت است، فرمودند: «اگر قرار شد توحید یک عقیده‌ای باشد که به دنبال خود تعهدی را... به ارمغان می‌آورد، پس باید فهمید و دانست، که این مسئولیت و تعهد و این تکلیف چیست.»

ایشان تعهد توحید به جامعه‌ی موحد را بالاتر از حد فرمان‌های شخصی و تکالیف فردی دانستند و آن را مهمترین و بزرگترین و اساسی‌ترین مسائل یک جامعه مانند حکومت، اقتصاد، روابط بین‌الملل و... تعریف کردند. همچنین با طرح این موضوع که توحید به مثابه یک قطعه‌نامه است، بیان کردند: «موحدین عالم از طرف پروردگارشان... ملزمند که این قطعه‌نامه [توحیدی] را مورد عمل و اجرا قرار بدهند.» حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ادامه از طریق آیات قرآن، مفاد این قطعه‌نامه‌ی توحیدی را در ذیل بحث شرح دادند:

 جلسه ۱۰: عبادت و اطاعت انحصاری خدا قطعه‌نامه توحیدی				
آیات ۲۸ تا ۳۱ و سوره مبارکه یونس				آیات این جلسه
تکالیف و مسئولیتهای فرد موحد	حقوق اساسی	نظم اجتماعی	نفی عبودیت خدانماها	واژگان کلیدی
غیر خدا	قطعه‌نامه‌ی توحیدی	شیطان		
نکات کلیدی				آیه
اینجا شما با یک نظر خیلی عادی و سطحی می‌فهمید که در قیامت این شریک‌ها، آن کسانی که به شراکت خدا انتخاب شده بودند، غیر از آن هُبَلِ عقیقی بی‌جان است،... صحبت آن انسانی‌ست که به شرکت و رقابت با خدا انتخاب شده. به آنها گفته می‌شود که در جای خود متوقف شوید، ایست!				وَيَوْمَ نَحْشُرُهُمْ جَمِيعًا ثُمَّ نَقُولُ لِلَّذِينَ أَشْرَكُوا مَكَانَكُمْ أَنْتُمْ وَشُرَكَائُكُمْ وروزی که همه‌ی آنان را (در قیامت) گرد آوریم. آنگاه به کسانی که برای خدا شریکی قائل شدند گوییم
آن گروه‌هایی که گمراهی‌هایشان متقابل بوده، در قیامت به جان هم می‌افتند، در مقابل هم صف‌آرایی می‌کنند. آن کسی که شرک ورزیده برای خدا و شریک گرفته، می‌خواهد گریبان آن شریک را بگیرد و او را به زمین بکوبد؛ بگوید من تو را به جای خدا قبول کرده بودم و حالا به این بلا دچار شدم. آن کسی هم که در دنیا مورد عبودیت و پرستش بوده، او هم برای تبرئه خودش حاضر است با ناسپاسی هرچه تمام‌تر،				فَزَيَّلْنَا بَيْنَهُمْ وَقَالَ شُرَكَائُهُمْ مَا كُنْتُمْ إِلَّا نَا تَعْبُدُونَ (یونس/ ۲۸) پس میان آنها جدائی افکنیم و شریکان پنداری آنان گویند: شما ما را عبادت نمی‌کردید.

علاقمندان و تابعان و متابعان دنیای خودش را رد کند، از آنها بیزاری و تبری بجوید.	
کارهایی که در دنیا انجام گرفته، آنجا مورد آزمایش آزمون خود انسان قرار می گیرد.	فَكَفَى بِاللّٰهِ شَهِيدًا بَيْنَنَا وَ بَيْنَكُمْ اِنْ كُنَّا عَنْ عِبَادَتِكُمْ لَغَافِلِينَ (یونس/ ۲۹) میان ما و شما خدا گواهی بسنده است که ما از عبادت شما غافل و بی خبر بودیم.
همه ی آن چیزهایی که به صورت بهانه و عذری برای عبودیت غیر خدا در دل انسان بود و آدم فکر می کرد که در قیامت حربه ی دست او خواهد شد، از دست انسان گرفته خواهد شد. و احتمال دیگر در معنای آیه؛ [اینکه] انسان در دنیا پشتیبان ها برای خود فرض می کند، همان هایی که عبادتشان می کند ... دلش به آنها گرم است؛ اما روز قیامت این همه دلگرمی و پشت گرمی، این همه حامی و پشتیبان، نمی توانند باری از دوش او بردارند.	هُنَالِكَ تَبْلُو كُلَّ نَفْسٍ مَا اَسْلَفَتْ وَرُدُّوْا اِلَى اللّٰهِ مُوْلَاهُمْ اَلْحَقَّ وَصَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوْا يَفْتَرُوْنَ (یونس/ ۳۰) و در آن هنگام هر کسی هر آنچه از پیش انجام داده، می آزماید. و بازگردانیده شوند بسوی خدا، مولای حقیقی شان و هر آنچه به دروغ می بستند، همه از ایشان گم و ناپدید گردد.

قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ أَتَمَنُّ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ
الْأَبْصَارَ

بگو چه کسی آنان را از آسمان و
زمین روزی می‌دهد؟ یا چه کسی
شنوایی و بینائی‌ها را در قبضه‌ی
اختیار دارد؟

استدلالات قرآن این جوری‌ست... گاهی خیلی
رویاری استدلال نمی‌کند، زمینه‌ی استدلال مغزی
خود آدم را، برای انسان فراهم می‌کند. اینجا خدای
متعال در این آیات می‌خواهد ثابت کند که فقط
در مقابل خدا باید اطاعت و عبودیت کرد؛ از این
راه وارد می‌شود.
در حقیقت این آیه دارد اشاره می‌کند به داشتن
بصیرت، به داشتن نیروی فهم و خرد، که ای انسان
که بناست حالا فکر کنی و جواب این سوال را به ما
بدهی، تو دارای سمعی و دارای بصری.

وَمَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ
وَيُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ
و چه کسی برون می‌آورد زنده را
از مرده و مرده را از زنده

نشانه‌ی کمال قدرت پروردگار است؛ یک چیز زنده
را از یک چیز مرده‌ای بیرون آوردن، یک چیز مرده را
از یک چیز زنده‌ای خارج کردن، این نشانه‌ی کمال
قدرتمندی و قبضه‌ی نیرومند قدرت خداست.

وَمَنْ يُدَبِّرُ الْأَمْرَ فَسَيَقُولُونَ
اللَّهُ

و چه کسی امر (جهان) را تدبیر
میکند؟ (در تکوین) خواهند
گفت: خدا

این سوال در ضمن اینکه از مشرکان زمان نزول
وحی بود، از من و شما هم [هست]... کیست
که دارد همه‌ی عالم را تدبیر می‌کند؟ بعضی فکر
نکرده می‌گویند الله، که عقیده‌شان در همان زمان
هم این بوده؛... بنده یک خرده فکر می‌کنم، دقت
می‌کنم، «فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ» می‌گوییم خداست. این
انتظام عجیب عالم تکوین از سوی خداست و بس.
این دست قدرت اوست که دارد این گردونه را
می‌گرداند.

یعنی پروا نمی‌کنید از این خدای عظیم... که غیر او را در اطاعت، در عبودیت شریک او قرار می‌دهید؟ ببینید، اگر تدبیر تکوینی عالم به دست اوست، چرا تدبیر تشریعی عالم به دست او نباشد؟... چرا خودش قانون نگذارد؟ چرا خودش قدرت نگاهبان و پاسدار قانون را معین نکند و از او حمایت نکند؟ امامت، ولایت، چرا نکند؟ چرا امام قرار ندهد؟	فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (یونس/۳۷) بگو: پس چرا پروا نمی‌کنید؟ (و غیر او را به اراده‌ی امر جهان در تشریع انتخاب می‌نمایید)
پیداست که منظور در اینجا بت‌های جاندار است، آن کسانی که اقتداری از اقتدارات و قدرتی از قدرت‌ها در قبضه‌ی آنها بوده [است].	قُلْ هَلْ مِنْ شُرَكَائِكُمْ مَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ بگو: از میان این شریکان پنداری، چه کسی بسوی حق راهبر می‌شود؟
کسی که در مقابل خدا بود، قهراً در مقابل حق، به چیز [دیگری] دعوت می‌کند؛ پس خداست فقط آن کسی که به حق فرامی‌خواند.	قُلْ اللَّهُ يَهْدِي لِلْحَقِّ بگو: خدا به سوی حق راهبری می‌کند.
آخرا از چه کسی باید پیروی کرد؟ دنبال چه کسی باید رفت؟ دنبال خدا که خود آفریننده‌ی حق و راهبر به سوی حق و راهنمای حق است؟ یا دنبال آن کسی که اگر بخواهد به حق برسد، دست خودش را هم باید بگیرند و ببرند؟ قرآن می‌خواهد بگوید خدا انسان را به سعادت می‌رساند... آن کسانی که خودشان از خودشان چیزی ندارند، نمی‌توانند.	أَفَمَنْ يَهْدِي إِلَى الْحَقِّ أَحَقُّ أَنْ يُتَّبَعَ أَمْ مَنْ لَا يَهْدِي إِلَّا أَنْ يُهْدَى فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ (یونس/۳۵) پس آیا کسی که به حق راهبری می‌کند شایسته‌تر است که پیروی شود یا آنکه خود راه نمی‌یابد مگر آنکه راهبری شود؟ پس شما را چه می‌شود؟ چگونه قضاوت می‌کنید

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۰۶ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

بسی روشن است که هدایت کردن و هدایت شدن، چیزی درخور موجود زنده و انسانی است. پس .. سخن از آن انسانهایی است که داعیه‌ی ربوبیت و تدبیر در داده و در جلب عبودیت و اطاعت انسان‌های دیگر، خود را شریک و جایگزین خدا دانسته‌اند. نفی عبودیت «خدانما»ها، خدانما- چه در لباس قدرت‌های مذهبی (احبار و رهبان) و چه در لباس قدرت‌های دنیایی (مَلَا، مُتْرِف)- در پیشنهاد اسلام به اهل کتاب، نفی اطاعت قدرت‌های غیر الهی در آن آیه به این صورت آمده که «قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْا إِلَى كَلِمَةٍ سَوَاءٍ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلَّا نَعْبُدَ إِلَّا اللَّهَ وَلَا نُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا وَلَا يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضًا أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ».

رهایی از زنجیره اطاعت غیر خدا

خلاصه جلسه یازدهم: روح توحید: نفی عبودیت غیر خدا

حضرت آیت الله خامنه ای در دوازدهمین روز از ماه مبارک رمضان سال ۵۳ به اهمیت بحث توحید - از آن جهت که پایه اعتقادی و اصل مهم عملی فردی و اجتماعی است - می پردازند. و سپس به سراغ تعریف هایی از عبادت می روند.

ایشان به ذکر این نکته می پردازند که عبادت تنها به معنای این نیست که انسان در مقابل یک موجودی، به صورت تقدیس، به صورت احترام قلبی، به صورت بالاتر دانستن، خم و راست بشود، سجود یا رکوع بکند، اوراستایش و نیایش کند؛ بلکه عبادت مفهوم وسیع تری در فرهنگ قرآن دارد. و ایشان عبادت را چنین تعریف می کنند: «اگر کسی را، یک انسانی، یا یک جامعه انسانی، بی قید و شرط اطاعت بکند، فرمان او را در زندگی خود، در جسم و جان خود، در عمل خود، متبع بشمارد، او را عبادت کرده.» بنابراین تعریف؛ پس هرکسی که اطاعت کند از کسی یا از چیزی یا از قدرت سیاسی یا قدرت مذهبی و حتی از عامل درونی مثل نفس، عبادت او را کرده است.

ایشان این نکته را بیان می کنند که دایره عبادت خیلی وسیع است، نه تنها اطاعت کردن، بلکه حتی شش دانگ حواس را هم به یکی دادن، عبادت اوست. حضرت آیت الله خامنه ای در پی این سخن این سوال را پاسخ می دهند که: «پس ما حرف های درست را هم گوش نکنیم؟ اگر آن کسی که سخن می گوید و شش دانگ حواس و مشاعر تو را به طرف خود جذب کرده است، از زبان خدا سخن می گوید، تو در حالی که دل به او دادی، ذهن به او دادی، فکر و روحت را به او سپردی، داری عبادت می کنی»

و «اگر چنانچه گوینده دارد از زبان شیطان سخن می‌گوید... در همان حال مشغول عبادت و اطاعت ابلیسی؛ یعنی خود او شیطان است.» در نهایت ایشان می‌فرمایند: «اگر کسی بخواهد عبادت کند فقط خدا را و عبادت غیر خدا را نکرده باشد؛ یعنی موحد باشد، یکتا پرست، یکتا گرا باشد، بایستی که اطاعت مطلق خود را هم مخصوص کند به پروردگار جهانیان، به خدای بزرگ» که تمامی هدف انبیا هم این بوده است که «ازنجیره اطاعت غیر خدا را از دست و گردن آنها بازکنند.»

 جلسه ۱۱: روح توحید: نفی عبودیت غیر خدا رهایی از زنجیره اطاعت غیر خدا			
آیات ۱۱۴ تا ۱۲۱ سوره مبارکه‌ی انعام			آیات این جلسه
خداوند	اطاعت از غیر خدا	عبادت	اطاعت
نکات کلیدی			آیه
آیا جز خدا، حاکمی، فرماندهی یا داوری طلب کنیم؟ در حالیکه خداست که این مجموعه را، قرآن را، با تفصیل، با تبیین، بدون اختلاط و امتزاج، برای شما فرستاده است. مبینا، با تبیین تمام و کامل. [در این آیه] مسئله حکومت و داوری خداست که از همه اولی تر است به حکومت و داوری			أَفَعَيِّرَ اللَّهُ أَتَّبِعِيَ حَكَمًا وَ هُوَ الَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ الْكِتَابَ مُفَصَّلًا وَالَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْلَمُونَ أَنَّهُ مُنْزَلٌ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْمُتَكِبِرِينَ (انعام/۱۱۴) آیا جز آئین و برنامه‌ی خدا، داور و فرمانروایی برگزینیم. در حالیکه اوست که این کتاب (قرآن) را که دارای احکام و معارفی واضح و مشخص است، نازل فرموده است. و آنان که کتاب را به

	ایشان داده ایم می دانند که آن به حق از سوی پروردگات نازل گشته است. پس زنه از مرددان و شک آوران مباح.
فرمان پروردگار این بود که سلسله ی نبوت ها بیایند، مردم را تدریجا و تدریجا به حد نهایی برسانند، بعد نبوت آخرین بیاید، انسان ها را در مقابل یک افق وسیعی، در مقابل یک میدان بی نهایی قرار بدهد. وسیله ی سیر را، وسیله ی دویدن را، وسیله ی تکامل هرچه بیشتر را به آنها اعطا بکند، تا انسان ها بتوانند در این میدان تا بی نهایت بروند؛ تا خدا. [در این آیه] مسئله تخلف ناپذیری دین و فرمان خداست که دشمن و کافر و معاند و معارض، هر غلطی می خواهد بکند، بکند؛ فرمان خدا مضمی ست و تمام شده است.	وَتَمَّتْ كَلِمَةُ رَبِّكَ صِدْقًا وَعَدْلًا لَا مُبَدِّلَ لِكَلِمَاتِهِ وَهُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ (انعام/ ۱۱۵) فرمان و اراده ی پروردگارت- براستی و استواری- تمام گشته و به حقیقت رسید. هیچ چیز، فرمان ها و اراده های او را دگرگون نتواند کرد. و اوست شنوای دانا.
[در این آیه بیان می کند که] اطاعت از خواست ها و هواها و هوس ها نباید کرد، از خدا باید اطاعت کرد. آن کسانی که راه ها و شیوه ها و روش ها را برای زندگی مردم جعل می کنند و پیشنهاد می کنند؛ آیا یقین دارند به صحت این راه ها با تخمین، با گمان، با فرضیه و تئوری، مردم دنیا را، جامعه های بشری را می خواهند اداره کنند، اما خدا با تئوری کسی را اداره نمی کند؛ با متن واقعیت، با علم و دانش به معنای واقعی، انسان ها را به راه راست هدایت می کند.	وَإِنْ تُطِغْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يُضِلُّ لَوْكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنْ يَتَّبِعُونَ إِلَّا الظَّنَّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَخْرُصُونَ (انعام/ ۱۱۶) و اگر بیشترین خلق روی زمین را اطاعت کنی، تو را از راه خدا گمراه می سازند. آنها جز گمان را پیروی نمی کنند و جز این نیست که از روی پندار قضاوت می نمایند.

اینجا انسان با کمال تعجب، ابتدائاً، می‌بیند بعد از این مطالب کلی ... یک دفعه می‌گوید که از آنچه که نام خدا بر آن برده شده است بخورید، گوسفندی را که با نام خدا کشتند، ذبح کردند، از این حق دارید بخورید، مسئله فرعی! در نظر انسان خیلی تعجب‌آمیز می‌آید که چه ارتباطی اینها باهم دارند.

اولاً در نظر پروردگار همه‌ی مسائل در یک سطحند. برای خدا مسائل کلی مربوط به بشر با مسائل جزئی تفاوتی ندارند، همه‌اش یکی ست. برای پروردگار عالم، آنچه مایه‌ی سعادت انسان است، به عنوان یک فرمان مطرح است، فرقی نمی‌کند این فرمان جزئی باشد، فرعی باشد، مربوط به یک نفر باشد یا کلی باشد، عمومی باشد، مربوط به همه بشر باشد.

می‌دانید که مشرکان و قبایل و ملت‌ها و امت‌هایی که از توحید بی‌نصیب بودند، در هر مناسبتی، در هر موقعیتی، برای هر کاری، نام آن معبودان را می‌آوردند. ... وقتی شما کاری را برای خاطر پول، برای خاطر هوای نفس، برای خاطر مسائلی از این قبیل شروع کردید، با آن نام، با آن یاد؛ این قهراً جهت‌ش هم، جهت همان چیزی است که نام و یاد او را در حین شروع این کار بر زبان یا در مغز‌خطور دادید.... اما کاری که با نام خدا، با یاد خدا، شروع می‌شود، جهت‌گیری‌اش هم جهت‌گیری خدایی ست، جهت‌گیری‌اش هم جهت‌گیری طبق فرمان خدا و مناسب با امر پروردگار است. به ما می‌گویند که حتی ذبیحه را وقتی که می‌کشید، با نام خدا بکشید. یعنی ضروری‌ترین، اولی‌ترین نیاز شما که خوراک شماست، بایستی با نام خدا باشد، برای خدا باشد. شکمت را هم که پرمی‌کنی، برای

فَكُلُوا مِمَّا ذُكِّرَ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ
إِنْ كُنْتُمْ بِآيَاتِهِ مُؤْمِنِينَ

(انعام/۱۱۸)

پس تناول کنید از آنچه نام خدا بر آن برده شده است. اگر به آیات او ایمان دارید.

خدا باید پرکنی.... اگر چه نیاز اصیلی ست، اما در زندگی تو، اصل نیست، در زندگی تو اصل خداست و جهت گیری خداست. یعنی تمام جهت گیری های زندگی ات برای تامین هر نیازی، ولو نیازهای اولی، باید بر طبق فرمان خدا و در جهت سبیل الله باشد.

یک کارهایی هست که اشکالاتش، عواقب سوئش ظاهر است؛ قتل نفس معلوم است که کار بدی است، بی جان کردن یک جاندار، بدون استحقاق، معلوم است که کار خلافی است؛ این گناه بودنش ظاهر است. یک کارهایی هم گناه بودنش درست، بارز و ظاهر و نمایان نیست، خیلی از چیزها را انسان نمی فهمد که این چقدر بزرگ است؛ سخن بدون علم گفتن، دنباله روی از غیر علم کردن، نام خدا و یاد خدا را سبک و کوچک شمردن، اطاعت از غیر خدا کردن، فرمان از غیر خدا شنیدن اینها یک چیزهایی ست که آدم خیال نمی کند این قدر مضرات و عواقب سوء داشته باشد، لکن در عین حال، هردو را بایستی کنار گذاشت؛ هرآنچه را که گناه است، چه آشکارا و چه پنهان.

وَدَرُوا ظَاهِرَ الْإِثْمِ وَبَاطِنَهُ
إِنَّ الَّذِينَ يَكْسِبُونَ الْإِثْمَ
سَيُجْزَوْنَ بِمَا كَانُوا يَقْتَرِفُونَ

(انعام/۱۲۰)

واگذارید آشکارا و پنهان را (گناهی که تاثیرات سوء آن مشهود یا پوشیده است) آنان که گناه به بار می آورند به سزای آنچه در آن فرو رفته اند مجازات خواهند شد.

لَمْ يُذْكَرِ اسْمُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَإِنَّهُ
لَفِشْقٌ وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ
إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ لِيُجَادِلُوكُمْ وَإِنْ
أَطَعْتُمُوهُمْ إِنَّكُمْ لَمُشْرِكُونَ

(انعام/۱۳۱)

و [اگر] از آنچه بر آن نام خدا بر
آن برده نشده بخورید و حتماً آن
فسق است و بی‌گمان شیطان‌ها
به همدستان و دوستان خود
الهام می‌بخشند تا با شما مجادله
کنند و اگر شما از آنان اطاعت
کنید بی‌شک مشرک خواهید بود.

مخورید از آنچه نام خدا بر آن یاد نشده است. این
فسق است، از دین برون رفتن است. اهمیت یاد
خدا و نام خدا را، اینجا رویش تکیه می‌کند.
عمده‌ی استدلال و استناد ما همین تکه‌ی آخر
این آیه است؛ «إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَى أَوْلِيَائِهِمْ
لِيُجَادِلُوكُمْ» شیطان‌ها و قطب‌های شرارت به
دوستان و هم‌جهگان و هم‌بستگان خود الهام
می‌دهند تا با شما مجادله کنند. شیطان‌ها و
قطب‌های فساد و تباهی، ایادی خود، اولیای خود،
هم‌جهگان و پیوستگان خود را پرمی‌کنند تا بیایند
با شما بحث کنند، سربه‌سر بگذارند و مجادله
کنند. شما تکلیفتان چیست در مقابل این اولیای
شیطان؟ اگر شما از آنها اطاعت کردید، پیروی
کردید، مشرکید.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۰۷ در مسجد امام حسن علیه‌السلام مشهد:

قرآن عبادت نکردن غیر خدا را برای موحد بودن کافی نمی‌داند و شرط دیگری را نیز
بر آن می‌افزاید ... و آن اطاعت نکردن از رقیبان و معارضان خدا است. این مطلب در
فرهنگ قرآنی چندان واضح است که در مواردی بر اطاعت و دنباله‌روی، نام عبادت
نهاده شده و اطاعت‌کنندگان غیر خدا، مشرک معرفی شده‌اند. با این بیان، عبادت خدا
را که روح و معنای توحید است می‌توان با تعبیر «عبودیت و اطاعت انحصاری خدا»
معرفی کرد و عبودیت و اطاعت غیر خدا را شرک دانست.

حکم قاطع اسلام؛ همه یکسان و برابرند!

خلاصه جلسه دوازدهم: توحید و نفی طبقات اجتماعی

حضرت آیت الله خامنه‌ای در دوازدهمین جلسه از سلسله جلسات سخنرانی خود در مسجد امام حسن علیه السلام علاوه بر تعهد اول قطعنامه‌ی توحید که قائل به «عبودیت و اطاعت، منحصرّاً برای خدا» می‌باشد، به دومین تعهد این قطعنامه که «توحید و نفی طبقات اجتماعی» است، می‌پردازند.

ایشان جامعه توحیدی را اینگونه تعریف می‌کنند که «یک جامعه بی‌طبقه است؛ یک جامعه‌ای است که گروه‌های انسان‌ها در آن جامعه از یکدیگر بر حسب حقوق و مزایا جدا نشدند. همه در یک مسیر و با یک نوع امکانات و با یک نوع حقوق زندگی می‌کنند و حرکت می‌کنند.» برخلاف آنچه که ما در تاریخ مشاهده می‌کنیم که «اختلاف طبقاتی از جمله‌ی دردهای مزمن تاریخ است.» سپس حضرت آیت الله خامنه‌ای به نفی اختلافات طبقاتی می‌پردازند و می‌فرمایند «توحید به معنای یک خدا قائل بودن، تدبیر و خلق و آفرینش و اداره‌ی جهان را از یک خدا دانستن و ضامن نفی طبقات اجتماعی» در جامعه است؛ زیرا که «خالق و معبود و مدبر امور همگان خداست. این یک حرف اسلامی است و خالق همه یک نفر است... وقتی ما یک خدایی هستیم، معنایش این است که مردم جامعه همه یک صنفند، یک گروه‌اند، یک طبقه‌اند، برادر و درکنار همند... یعنی بندگان خدا در یک ترازند، در دو تراز نیستند. از جمله معنای خدا یک است و دو نیست، این است.»

 جلسه ۱۲: توحید و نفی طبقات اجتماعی حکم قاطع اسلام؛ همه یکسان و برابرند!				
آیات این جلسه آیات ۸۴ تا ۹۱ سوره مبارکه‌ی مومنون آیه ۲۲ سوره‌ی مبارکه‌ی بقره				
یک خدایی	برابری	حکومت اسلامی	نفی طبقات اجتماعی	واژگان کلیدی
نکات کلیدی			آیه	
به مشرکینی که منطقه‌های نفوذ خدایان خودشان را تقسیم می‌کردند و مشخص می‌کردند، بگو زمین و هر چه در آن است متعلق به کیست؟ خب مشرکین مکه معتقد به الله بودند و بتها را شفیعانی که پیش الله آنها را شفاعت خواهند کرد، می‌دانستند.			قُلْ لِّمَنِ الْأَرْضُ وَمَنْ فِيهَا إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (مومنون/ ۸۴) بگو: زمین و هر که در آن است از آن کیست؟ اگر می‌دانید. سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ (مومنون/ ۸۵) خواهند گفت از آن خدا. بگو پس چرا به خود نمی‌آیید؟	
قدرت و ملک پروردگار بر آسمان و زمین گسترده است ... بگو پس چرا پروا نمی‌کنید از این خدا؟ عملتان را و فکرتان را برطبق گفته‌ی او و فرمان او قرار نمی‌دهید؟			قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ السَّبْعِ وَرَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ (مومنون/ ۸۶) بگو کیست مدبر هفت آسمان و عرش بزرگ؟ سَيَقُولُونَ لِلَّهِ قُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ (مومنون/ ۸۷) خواهند گفت از آن خدا. بگو پس چرا پروا نمی‌گیرید؟	

آن کسانی که قدرت‌ها در اختیارشان است، فوقش این است که بر ظاهر یک جسمی مسلط باشند. شما که مالک خانه‌ی خودتان هستید، یک آجر را از جایی به جایی می‌گذاری، تسلط همین اندازه است. آن کسی که بر تمام ذرات اجزای این موجود مسلط است، حرکت اتم‌ها در اختیار او و به فرمان اوست، در گیاهان رشد و نمو، در حیوانات و انسان‌ها تمام حرکات داخلی وجود آنها و همه چیزشان خلاصه در قبضه‌ی قدرت اوست، او خداست. علیرغم او کسی پناه داده نمی‌شود... فرض کنید مسیحی‌ها معصیت خدا بکنند، به آغوش عیسی بگریزند و عیسی پناه بدهد به آنها، و در مقابل خدا از آنها حمایت کند، چنین چیزی ممکن نیست.	قُلْ مَنْ يَدِيهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ يُجِيرُ وَلَا يُجَارُ عَلَيْهِ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (مومنون/ ۸۸) بگو حکومت و سلطنت همه چیز به دست کیست و کیست آنکه پناه می‌دهد و در مقابل او کسی پناه داده نمی‌شود؟ اگر می‌دانید.
لطیف است که قرآن روی فریب خوردگی تکیه می‌کند؛ فریب خوردن، غافل ماندن. دائماً می‌خواهد مردم غافل نمانند، فریب نخورند، چشمشان را باز کنند. قرآن مطمئن است که اگر مردم چشم را باز کنند، نظر او تامین می‌شود.	سَيَقُولُونَ لِلّٰهِ قُلْ فَأَنَّى تُسْحَرُونَ (مومنون/ ۸۹) خواهند گفت: به دست خدا است. بگو پس چگونه فریب داده می‌شوید؟
مطلب را برایشان روشن کردیم، حق را در اختیارشان گذاشتیم، آنها با این وضعی که از لحاظ فکری و عملی پیش گرفتند، بهانه می‌تراشند، بهانه‌ی دروغ می‌تراشند.	بَلْ أَتَيْنَهُم بِالْحَقِّ وَإِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ (مومنون/ ۹۰) بلکه ما حق را در اختیار آنان نهاده‌ایم و آنان حقاً دروغ‌گویند.

مَا اتَّخَذَ اللَّهُ مِنْ وَلَدٍ وَمَا كَانَ
مَعَهُ مِنْ إِلَهٍ إِذَا لَذَهَبَ كُلُّ إِلَهٍ
بِمَا خَلَقَ وَ لَعَلَّا بَعْضُهُمْ عَلَى
بَعْضٍ شُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ

(مومنون/۹۱)

خدا فرزندی نگرفته و با او هیچ
خداوندگاری نیست. اگر چنین
بود هر خداوندگاری آفریده‌های
خود را به سوئی می‌برد. و هر
کدام بر دیگری برتری می‌گرفت.
پاک و مبرا است خدا از آنچه
توصیف می‌کنند

بر طبق نظر توحید، آفرینش، یک قطعه‌ی متصل و
منسجم واحد است. انسان و حیوان و کوه و فلک و
زمین و موجودات، همه و همه با همدیگر اتصال و
ارتباط دارند، همه با هم وحدت دارند. اگر چندین
خدا و معبود می‌بودند، هر الهی، هر معبودی،
مخلوق و آفریده‌ی خود را به سویی می‌برد.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي
خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ
لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

(بقره/۲۱)

ای انسانها عبادت کنید
پروردگارتان را. آنکه آفرید شما را
و همه گذشتگانتان را؛ شاید تقوا
پیشه کنید.

خطاب به کیست؟ خطاب به طبقه‌ی بالا و پائین
نیست... خطاب به همه‌ی انسانیت است.
این عبودیت، موجب تقواست. آنچه که حالت
مصونیت از گناه را، در روح، در انسان، بوجود
می‌آورد، عبودیت خداست. لذا در جامعه‌ای که
همه‌ی مردم بنده‌ی خدا هستند و جامعه شکل
بندگی خدا دارد، در آن جامعه تقوا هرچه بخواهی
فراوان است.

الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ فِرَاشًا وَ
السَّمَاءَ بِنَاءً وَأَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ
مَاءً فَأَخْرَجَ بِهِ مِنَ الثَّمَرَاتِ رِزْقًا
لَكُمْ فَلَا تَجْعَلُوا لِلَّهِ أَندَادًا وَأَنْتُمْ
تَعْلَمُونَ

(بقره/۲۲)

آنکه برای شما قرارداد زمین را گسترده و آسمان را بنایی برافراشته و فرود آورد از آسمان آبی را، پس برون آورد به وسیله‌ی آن از محصولات روزی‌ای برای شما. پس برای خدا شریکان و رقیبان فرض نکنید در حالی که خود می‌دانید.

با دو تا خدا قرار دادن، با رقیب و هم‌اورد برای خدا فرض کردن، انسان‌ها را به دو گروه و سه گروه و ده گروه تقسیم نکنید، همه یک گروه‌اند.

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ
ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَ
قَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ
اللَّهِ أَتْقَاكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ

(حجرات/۱۳)

ای انسانها ما شما را از مردی و زنی آفریدیم. و شما را گروه‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید. به یقین گرامی‌ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است. به یقین، خدا دانا و مطلع است.

همه یکسان و برابرند از لحاظ منشأ و ریشه آفرینش، این حکم قاطع اسلامی ست در زمینه نفی طبقات اجتماعی؛ گرامی‌ترین شما نزد خدا، با تقواترین است. یعنی از یک طبقه‌ای بودن، وابسته به خانواده‌ای بودن، وابسته به یک سلسله و تیره‌ای بودن، موجب گرامی‌تر بودن نیست.

نکته جالب‌تر و باریک‌تر اینجاست؛ آنهایی که باتقوا هستند، که بالاتر از دیگرانند، باز از امتیازات حقوقی بیشتری برخوردار نیستند. اینجور نیست که آدم‌های با تقوا یک پول بیشتری بگیرند، یک حقوق بیشتری داشته باشند یا از حقوق اجتماعی بیشتری و بهتری برخوردار باشند، نه، نه خیر؛ اینجور نیست ... پیش خدا عزیزند. البته تقوا منشأ یک آثار اجتماعی است تا یک حدودی.

وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ
حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ
وَرَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ
فَضَّلْنَاهُمْ عَلَى كَثِيرٍ مِمَّنْ
خَلَقْنَا تَفْضِيلًا

(اسرا/۷۵)

به یقین که بنی آدم را گرمی و
عزیز داشتیم و آنان را در خشکی
و دریا برداشتیم و آنان را از
نیکویی‌ها بهره‌مند کردیم. و آنان
را بر بسیاری از آفریدگان خود
برتری دادیم

چه کسانی را تکریم کردیم؟ به چه کسانی طیبات
روزی دادیم؟... انسان‌ها را؛ نه طبقه و تیره‌ی
خاصی.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۰۸ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در جامعه‌ی اسلامی، ذیل ظلّ مقررات اسلامی، این جور نیست که کسی برای درس
خواندن، برای کار کردن، برای چیز فهمیدن، برای پول درآوردن، برای کار گرفتن،
برای شاغل شدن، حتی تا بالاترین مقامات محتاج پارتی باشد.... همه می‌توانند در
جامعه‌ی اسلامی به عالی‌ترین مقامات برسند. خب، شما ببینید، بلال حبشی رسید
به مقام مودنی.

تأثیرات نگاه توحیدی در دل خویشتن!

خلاصه جلسه سیزدهم: تأثیرات روانی توحید

در آخرین جلسه توحید از سلسله جلسات ماه مبارک مسجد امام حسن مجتبی (ع)، حضرت آیت الله خامنه‌ای در خصوص تأثیراتی که اعتقاد به توحید در روح انسان می‌گذارد سخن به میان می‌آورند؛ ایشان در ابتدا دو فایده این بحث را بیان می‌کنند؛ اولاً؛ «توحید را می‌شناسیم». ثانیاً «خودمان را می‌شناسیم که موحدیم یا موحد نیستیم. محکی ست برای شناختن مایه‌ی توحید در دل خویشتن.»

ایشان تأثیرات روانی توحید را در چند جمله خلاصه می‌کنند:

انسان موحد «دارای وسعت افق دید می‌شود. موحد از تنگ نظری‌ها، از کوتاه بینی‌ها، از نزدیک بینی‌ها آسوده و راحت است.»

انسان موحد «می‌داند که فکر توحیدی به درازای عمر بشر دارای قلمرو است.»

«آدم موحد افق دیدش در مسائل مادی و نیازهای پست و حقیر خلاصه نمی‌شود، متوقف نمی‌گردد.»

«آدم موحد در مقابل خود وقتی نگاه می‌کند، در کنار نیازهای مادی، ده‌ها نیاز، صدها نیاز از عظیم‌ترین و عزیزترین نیازهای انسان را می‌بیند. تمام ذهنش و فکرش و حواسش، منحصر و متوقف نیست در نیازهای پست و حقیر کوچک، آنگونه که انسانهای در باطن مادی، اگر چه در ظاهر الهی، در ظاهر معنوی، خودشان را در آن محبوس و زندانی کرده‌اند.»

«آدم موحد وقتی که نگاه می‌کند، آینده را در مقابل خود بی‌نهایت وسیع می‌بیند....»

موحد برای دنیا آخری قائل نیست. برای خاطر اینکه آخر دنیا را متصل به آخرت می‌بیند.»

«از جمله تاثیرات توحید در روان یک موحد این است که ریشه ترس را در او می‌خشکاند.» ایشان در ادامه بیان می‌کنند که «(ترس‌ها ریشه‌ی بد بختی‌ها در زندگی انسان‌هاست.)» و سپس به ذکر شاهد مثال‌هایی در طول تاریخ می‌پردازند که ترس موجب رشد جنایت‌ها و فاجعه‌ها و جلوگیری از فضیلت‌ها شده است، در نهایت همین بحث را در آیات ۱۷۲ تا ۱۷۵ سوره آل عمران بیان می‌کنند:

 جلسه ۱۳: تأثیرات روانی توحید تأثیرات نگاه توحیدی در دل خویشتن!				آیات این جلسه
آیات ۱۷۲ تا ۱۷۵ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران				واژگان کلیدی
انسان موحد	وسعت نگاه	تأثیر روانی توحید	ترس	
نکات کلیدی				آیه
این آیه مربوط به جنگ احد است، در جنگ احد یک عده‌ای گریخته بودند و پیغمبر خدا اینها را صدا زد، عده‌ای می‌ترسیدند، نمی‌آمدند و عده‌ای با اینکه زخمی بودند، آمدند..... عده‌ای استجاب کردند و دعوت خدا و رسول را پذیرفتند و عده‌ای نپذیرفتند و گریختند. این آیه، پاداش و مزد آن عده‌ای را که نگریختند و پذیرفتند و اجابت کردند، بیان می‌کند.				الَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِلَّهِ وَالرَّسُولِ مِنْ بَعْدِ مَا أَصَابَهُمُ الْقَرْحُ لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا مِنْهُمْ وَاتَّقُوا أَجْرٌ عَظِيمٌ (آل عمران/ ۱۷۲) آن‌ها که پس از برداشتن زخم (در میدان‌های جهاد) به ندای خدا و پیامبر پاسخ مثبت می‌گویند. برای گروهی از ایشان که نیکویی کرده و تقوا گزیده‌اند پاداشی بزرگ است.

الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ
قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ
فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ
وَنِعْمَ الْوَكِيلُ

(آل عمران/ ۱۷۳)

آنهايي که، افرادی به آنان گفتند:
مردم بر ضد شما گرویده‌اند،
بترسید! این گفته بر ایمانشان
افزود و گفتند: خدا ما را بس است
و او نیکو پشتیبان و کارگزاری
است.

مومنی که پاداش و مزدش را ما در آیه‌ی قبل
گفتیم، این جور مومنی‌ست که وقتی خیرخواهان
و مصلحت اندیشان به آنان گفتند [خلائق علیه
شما گرد آمده‌اند، توطئه کرده‌اند] آنها در جواب
چه گفتند؟ اولاً ایمانشان از این مطلب زیاد شد.
از توطئه دشمن ایمان مومن زیادتر بشود، خیلی
جالب است. اول ایمانشان زیاد شد، بعد گفتند:
خدا ما را بس، و خوب و کیلی‌ست خدا. خوب
کسی‌ست که می‌تواند انسان کارش را به او بدهد.
خدا ما را بس است. یعنی چه خدا ما را بس
است؟.... یعنی ولو به کام دنیا نرسیم، خدا از ما
راضی باشد، ما را بس.

فَأَنقَلَبُوا بِنِعْمَةِ اللَّهِ وَ
فَضْلٍ لَّمْ يَمَسْسَهُمْ سُوءٌ وَ
اتَّبَعُوا رِضْوَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ ذُو
فَضْلٍ عَظِيمٍ

(آل عمران/ ۱۷۴)

بر اثر این روحیه، به قلمروی از
نعمت و فضل خدا در آمدند.
و هیچ بدی (و نگرانی) به آنان
نرسید و به پیروی از خشنودی
خدا دل بستند. و خدا دارای
فضل بزرگی است.

همین آدمها اولاً که جایگاهشان نعمت خدا
شد، بدی و ناراحتی و گزند هم به اینها نرسید و
خوشحال و مسرور شدند.... آنجا برگشتند به طرف
نعمت خدا، نعمت بی‌زوال، فضل بی‌پایان،
فضلی که هیچ‌گونه بدی در آن نیست، راحتی که
هیچ شائبه‌ی ناراحتی و گزند در آن نیست. هیچ
بدی به اینها نرسید.

أَتَمَّا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ
أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ
خَافُونَ إِن كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ

(آل عمران/ ۱۷۵)

جز این نیست که اینان همان
شیطان‌اند که فقط دوستان و
همدستان خود را می‌ترسانند.
پس از آنان نترسید (و به تهدید
آنان واقعی منهدم) و از من
بترسید (و به فرمان من سر نهید)
اگر مومن می‌باشید.

ترساننده‌ی تو از دشمن خدا، شیطان است و
شیطان می‌ترساند. اما تو را؟ آیا تو از گفته‌ی
شیطان به ترس می‌روی؟ ترسیده می‌شوی؟ بسته
به این است که تو چه کسی باشی. او دوستان
خود را موفق می‌شود که بترساند. تو اگر دوست او
بودی، می‌ترسی؛ اگر دوست او نبودی، نمی‌ترسی.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۰۹ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

مهمترین تاثیر روانی توحید در روح یک انسان این است که در راه خدا، در راه تکلیف،
در راه آنچه که هدف وجود خود تشخیص می‌دهد، از دشمنان این راه نهراسد. نمی‌گویم
ضعف اعصاب نداشته باشد، گاهی دلش هم اضطرابی پیدا نکند، نه؛ ترس فعال
نداشته باشد، بیم فعال نداشته باشد. ترس و بیمی که او را از پیمودن راه خدا باز ندارد،
در وجود او نباشد. این ترس‌ها، این بیم‌ها، این هراس‌هایی که جلوگیری از فضیلت‌هاست،
زمینه‌ی بسیار خوب رشد نامردمی‌هاست، رشد جنایت‌ها و فاجعه‌هاست، این ترس‌ها
و بیم‌ها را به یک کناری بیندازد.

دانش بشری برای هدایت کافی نیست

خلاصه جلسه چهاردهم: فلسفه نبوت

حضرت آیت الله خامنه‌ای در روز میلاد با سعادت امام حسن مجتبی علیه السلام سومین بحث از سلسله سخنرانی‌های خود در ماه مبارک رمضان را پیرامون مسئله‌ی نبوت از فلسفه نبوت آغاز کردند. ایشان با بیان اینکه «نبوت یکی از اصول همه ادیان است؛... بلکه بالاتر از اصل؛ اصلاً دین بدون اعتقاد به نبوت معنایی ندارد. دین یعنی آن برنامه‌ای، آن مسلکی، آن مکتبی، آیینی که به وسیله‌ی پیام‌آوری از طرف خدای متعال رسیده؛ پس پیام‌آور و واسطه‌ی خدا آمدن، این جزو عناصر ذاتی دین است، اصلاً قوام دین به این است.» بیان می‌دارند که حواس ظاهری و غرایز نهانی و برتر از آن، دانش و معرفت بشر برای هدایت وی به سر منزل سعادت بسنده نیست و آدمی به هدایتی فراتر از هدایت خرد که راهبر خرد باشد؛ نیازمند است و این هدایت، وحی است. نبی به موجب این نیاز، مبعوث می‌گردد و برنامه‌ای را که برآورنده این نیاز است اجرا می‌کند.



جلسه ۱۴: فلسفه نبوت
دانش بشری برای هدایت کافی نیست

آیه ۲۱۳ سوره مبارکه ی بقره				آیات این جلسه
وحدی	غریزه	اصل نبوت	عقل و دین	واژگان کلیدی
نکات کلیدی				آیه
كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً يَعْنِي انسان‌ها و مردمان همه به یک حالت برابر و همسان بودند، از لحاظ نیازها و از لحاظ مایه‌ها. همیشه همین جور است. همه انسان‌ها عقل دارند، فکر دارند، هوش دارند، حس ششم دارند، حس ظاهر دارند، حواس باطنه دارند... اگر یک انسانی در یک تربیت بهتری تربیت شده باشد، مایه‌اش شکوفا شده باشد، مطلب دیگری است.... مایه او را استخراج کردند، مایه این بیچاره مانده و استخراج نشده. در میان این انسان‌های برابر، خدای متعال پیامبران را برانگیخت، در این هم‌سطح‌ها یک انسان را پروردگار عالم، بالاتر، قوی‌تر، عمیق‌تر، پرشورتر و پرمایه‌تر برانگیخت. که چه بکند؟ «مُبَشِّرِينَ» مژده رسانی، «و مُنْذِرِينَ» و بیم‌دهندگان. پیامبران مژده بهشت می‌دهند، مژده سعادت دنیا می‌دهند، مژده مدینه فاضله می‌دهند، مژده استقرار امنیت و صلح و رفاه می‌دهند، مژده از بین رفتن فقر و نومیدی و ترس و ناامنی و جهالت می‌دهند، و بالاخره مژده‌ی تشکیل حکومت فاضل و مدینه صالح به انسان‌ها می‌دهند... و از آتش جهنم هم می‌ترسانند، از باریکی پل صراط هم می‌ترسانند، از بدبختی دنیا هم می‌ترسانند، از تسلط عفریت جهل و فقر هم می‌ترسانند، از سقوط در درّه و سراشیب فساد هم می‌ترسانند، از نابود شدن مایه‌های انسانی هم می‌ترسانند.				كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيُخْجَمَ بَيْنَ النَّاسِ فِي مَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمْ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ ۚ فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِهِ ۗ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ (بقره/۲۱۳) آدمیان همه یک امت بودند. (مایه‌ی برابر و نیاز مشابهی داشتند.) پس خداوند پیامبران را برانگیخت. مژده‌رسانان و بیم‌دهندگان. و با آنان کتاب را نیز بر طبق جریان حق فرستاد. تا میان مردم درباره آنچه با یکدیگر در آن اختلاف ورزیده‌اند حکم و قضاوت کنند. و در آن (کتاب یا مسائل پاسخ داده شده) اختلاف نکردند مگر آنان که کتاب و دین

همه‌اش هم این نیست که بگویند مردم بترسید، مردم مژده باد شما را. چه داری همراهت؟! کتابی از سوی پروردگار؛ نازل فرمود با آنان کتابی به حق و برطبق حق. ... آنچه مطابق با فطرت عالم است، آنچه که با روند طبیعی عالم همراه است، آن حق است. ... کتاب پیغمبرها هم حق است، انسان را در راه طبیعی‌اش، در مسیر فطری‌اش، در بستر معمولی و روند تکاملی‌اش پیش می‌راند، جلو می‌برد، کمک می‌کند.

خدا به آنان داده شده بود. پس از آنکه دلیل‌ها و حجت‌های روشن در دسترس آنان قرار گرفته بود از روی تعدی و ستیزه‌گری فیما بین خودشان، پس خدا آن کسانی را که ایمان آوردند، به آنچه در مورد حق در آن اختلاف داشتند، به اذن و رخصت خود هدایت کرد و خدای هرکه را بخواهد به راه راست هدایت می‌کند.

بالاخره اختلافات در میان انسان‌ها یک سنت است و بودنش لازم است... بودن اختلاف خوب است؛ برای خاطر اینکه اختلاف موجب تکامل است... حکومتی که انبیا بوجود می‌آورند، حکومت فرد نبی، حکومت شخص، حکومت استبداد نیست؛ بلکه حکومت قانون است حاکم در آن جامعه در معنا و در واقع، همان کتاب است؛ یعنی قانون.

درباره‌ی این کتاب اختلافی به وجود نیامد،... آن کسانی که همین کتاب آسمانی برای آنها آمد، خود آنها درباره کتاب آسمانی اختلاف کردند. این به ما چه را نشان می‌دهد؟ نشان می‌دهد وجود تحریف را در ادیان آسمانی؛ در میان گفته‌های پیامبران.

اختلاف کردند یعنی چه؟ یعنی یک تیپ راست گفتند، یک تیپ خلاف واقع گفتند؛ پس بنابر این هستند کسانی که پیروان یک دینی هستند و سخن دین را می‌زنند، اما خلاف واقع می‌گویند.

آن کسانی که مومند، گرویده‌ی به دین حقند، خدا آنها را هدایت کرد به پاسخ آنچه که در آن اختلاف کرده بودند، به اذن و رخصتش.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۰/۰۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

پیغمبرها با نیروی وحی‌ای که دارند، به جنگ عقل نمی‌روند. آنی که خیال می‌کند دین با عقل منافات دارد، یا دین را نمی‌شناسد یا عقل ندارد، و الا کسی که دارای عقل است، کسی که عقل را آزموده و تجربه کرده است و دین را هم می‌شناسد، خوب می‌داند که دین هیچ منافاتی با دانش بشرو با عقل بشر نمی‌تواند داشته باشد اصلاً؛ و ندارد ... دین صحیح وقتی در مقابل عقل کامل عرضه بشود، هیچ با همدیگر منافات و تعارضی ندارند.

نبوت یعنی رستاخیزی پس از آرامش

خلاصه جلسه پانزدهم: بعثت در نبوت

حضرت آیت الله خامنه ای در پانزدهمین جلسه از سلسله جلسات طرح کلی در اندیشه اسلامی در مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام و در ادامه مبحث نبوت، به موضوع بعثت در نبوت پرداختند. ایشان با بررسی حالات و تغییرات ایجاد شده در پیامبر الهی و جامعه‌ی پیرامون در طی به نبوت رسیدن نبی خدا، بعثت را اینچنین معنا کردند: «بعثت به معنای برانگیختگی است ... یعنی تحرک بعد از رخوت و سستی و رکود.» و بعثت در شخص نبی را مقدم بر برانگیختگی جامعه دانستند. نبی با مایه‌هایی سرشار و بالاتر از مردم عادی، آماده تحمل بار مسئولیتی بدان عظمت و سنگینی است ولی تا پیش از بعثت این مایه‌ها هنوز به ظهور و فعلیت نینجامیده و او همچون یکی از افراد معمولی دیگر در مسیر عادی اجتماع به تلاش و فعالیت مشغول است؛ وحی الهی در او تحول و انگیزش و انقلابی به وجود می‌آورد.

 جلسه ۱۵: بعثت در نبوت نبوت یعنی رستاخیز و انگیزشی پس از سکون و آرامش!					
آیات ۱ تا ۸ سوره مبارکه ی ضحی آیات ۱ تا ۸ سوره مبارکه ی علق آیات ۱ تا ۱۲ سوره مبارکه ی نجم			آیات این جلسه		
اجتماع	نبی	برانگیختگی درونی	بعثت	دگرگونی	تحول
نکات کلیدی			آیه		
خود این قسم خوردن به آن وقت، این معنی دار است. پیداست که چون سخن درباره‌ی بعثت و رسالت پیغمبر است؛ لذا این ضحی اشاره‌ی به آن نوری ست که بر اثر بعثت پیامبر اسلام و نبوت اسلام، همه‌ی آفاق عالم را فراگرفت.			وَالضُّحَى (ضحی/۱) قسم به هنگام برآمدن روز و تابش نور. وَاللَّيْلِ إِذَا سَجَى (ضحی/۲) و قسم به شبانگاه که تاریکی همه جا را بپوشاند.		
گویا بعد از آنی که وحی آغاز شده بود، مدتی که گذشت، وحی قطع شد. پیغمبر بعد از آنی که آن برانگیختگی در او به وجود آمده، آن شور و هیجان در او پدید آمده، با پیام آور وحی خدا، جبرائیل، انس بسته؛ ناگهان میبیند که وحی قطع شد؛ به شدت غمگین بوده. چقدر طول کشیده دوران فترت؟ اسمش را می‌گویند دوران فترت. چهل روز گفته‌اند، بیشتر هم گفته‌اند. بعد سوره‌ی «وَالضُّحَى» اولین سوره‌ی بشارت آمیزی ست که به پیغمبر			مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَى (ضحی/۳) که پروردگارت تو را فرو نگذاشته و بر تو خشم نگرفته است.		

اکرم خطاب میکند، میگوید: «مَا وَدَّعَكَ رَبُّكَ وَمَا قَلَىٰ»	
آینده، برای تو بهتر است از آغاز، از گذشته؛ فرجام کارت بهتر از آغاز کارت است.	وَلَاخِرَةُ خَيْرٌ لَّكَ مِنَ الْأُولَىٰ (ضحی/۴) و برای تو پایان کار، نیکوتر از آغاز است.
شفاعت یکی از چیزهایی ست که به پیغمبر خدا داده شده و آن قدر داده می شود که خشنود می شود. اما در همین دنیا هم به پیامبر اسلام آن قدر داده شد، تا خشنود شد؛ هدایت انسان ها، تشکیل مدینه ی فاضله، قهر و غلبه بر دشمن های خونین و سر سخت، فتح بلاد، روی غلظک انداختن سیر تکاملی جامعه ی اسلامی، اینها همه نعمت های خدا بود به پیغمبر اسلام.	وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَىٰ (ضحی/۵) و پروردگارت چندان به تو ببخشد که خشنود گردی.
آیا خدا تو را یتیمی نیافت که پناه داد؟.... در آغوش مهر و محبت خود، تو را نگاه داشتیم ای پیامبر. این امید دارد می دهد، می خواهد بگوید پناه خدا همیشه با توست، از کودکی هم بوده، حالا هم که بار رسالتی به این سنگینی روی دوش تو و روی دست توست؛ مَتَرَس، واهمه مکن، مبادا بینداری که خدا تو را وا گذاشته است، ابداً؛ خدا تو را وا نخواهد گذاشت، وقتی آن روز تو را پناه داد.	أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَىٰ (ضحی/۶) آیا تو را یتیمی نیافت که پناه داد!

دارد می‌گوید تو گمگشته بودی، تو را هدایت کردیم؛ یعنی چه گمراه بودی؟ یعنی بت پرست بودی؟ ابداً؛

یعنی آدم منحرفی بودی؟ ابداً؛

یعنی گنه‌کار بودی؟ ابداً؛

پس چه؟ یعنی این صراط مستقیمی که با بعثت و نبوت به تو ارائه داده شد، در اختیار تو نبود. آن معارف، آن قوانین، آن افکار، آن ایده‌ها که با آمدن وحی بر پیغمبر، برای قلب مقدس او روشن و آشکار شد، مگر قبل از نبوت و قبل از بعثت، برای آن بزرگوار وجود داشت؟ مسلماً نه. گمگشته بودی یعنی این.

منظور از این آیه و طرح این سوره در این نوشته چه بوده؟ ... پیغمبر اکرم، همچنانی که مفاد ظاهر آیه است، گمگشته بود، در میان مردم معمولی حرکت می‌کرد، در میان جامعه راه می‌رفت و سیر می‌کرد، اگر چه از وضع ناراحت بود، اگر چه از اینکه آقا زاده‌های قریش، کنیز فلان آدم تهیدست را بگیرند، به زور تصرف کنند، رنج می‌برد و جلف الفضول را درست میکرد؛ پیمان جوانمردان. اگر چه لحظه‌ای حتی به خدا شرک نیاورد و در مقابل این بت‌ها تعظیم و تواضع نکرد، اگر چه لحظه‌ای با قلدرها و زورمندها نساخت و مثل یک انسان جوانمرد در آن جامعه زندگی کرد؛ اما با همه‌ی این اوضاع، آنچه پیغمبر کرد، در مسیر معمولی زندگی آن جامعه بود... ناگهان وحی الهی می‌رسد. یک تحول عمیق در وجود او و در باطن او پدید می‌آید. (آنقدر این تحول عجیب است، آنقدر شدید است که حتی در جسم پیغمبر هم اثر می‌گذارد، در اعصاب پیغمبر هم اثر می‌گذارد. پیغمبر اکرم وقتی در کوه نور، اولین شعله‌ی وحی به جانیش خورد، آتش گرفت؛ دید که پیام آور خدا می‌گوید «اقْرَأ»)

وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ

(ضحی/۷)

و گمگشته‌ای نیافت که راهنمایی کرد؟

وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَىٰ

(ضحی/۸)

و عیالمند تهی دستی نیافت که بی‌نیاز کرد.

اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ

(علق ۷)

بخوان به نام پروردگارت که آفرید.

اقرا باسم ربك الذی خلق... آتش به جان پیامبر می‌زند، تحولی به وجود می‌آورد؛ ناگهان در این انسان متفکر، یک انقلابی به وجود می‌آورد؛ یک رستاخیزی. اصلاً آدم، آدم قبلی نیست. محمد، محمد یک لحظه قبل نبود... اول بعثت در وجود او، انقلاب و تحولی در باطن او به وجود آمد و بعد همین انقلاب منشأ شد که بتواند دنیایی را به تحول بکشد.

خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ

(علق ۲)

آفرید انسان را از خون بسته (علق)

یک سلسله‌ی منظمی را شروع می‌کند؛ اولین چیزی که برای یک انسان خداپرست مثل پیغمبر ما، که قبل از بعثت هم خداپرست بوده، مشرک نبوده؛ اولین چیزی که برای یک انسان خداپرست، موجب توجه او به خدا می‌تواند شد، دل او را به خدا جذب می‌کند، ساده‌ترین موضوع است، موضوع آفرینش است. بخوان به نام پروردگارت که آفرید. آفرینش برای اوست، تمام این مظاهر عظیم خلقت از آن اوست.

نیروی فکر و نیروی اختیار و نیروی اراده و نیروی ابتکار در انسان، اینها چیزهایی هستند که انسان را ممتاز کرده‌اند از بقیه‌ی موجودات. اصلاً یک چیز دیگریست انسان در مقابل آنها و تمام این امتیازاتی که در انسان هست، بر اثر فیضان روح خداست در او، تجلی روح خدا در انسان؛ که «وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي». باری، ناگهان پیغمبر را متوجه می‌کند به یک چیزی بالاتر از آفرینش خشک و خالی؛ آفرینش انسان، آفرینش عقل، آفرینش نیروی فهم و درک، آن هم از چه؟ «مِنْ عَلَقٍ» از خون بسته و منعقد

الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ

(علق/۴)

آنکه به وسیله قلم بیاموخت.

مسئله‌ی آموزش را در انسان، باز مطرح می‌کند برای پیغمبر. و این را شما می‌دانید که اگر قلم نمی‌بود، اگر نوشتن نمی‌بود، باز بشر ترقی نمی‌کرد. آنچه که پیشرفت یک نسل را برای نسل دیگر می‌گذارد، تا آن نسل دیگر، مانند پلکانی از او استفاده کند، پایش را بگذارد روی تجربه‌ی نسل قبل و خود یک تجربه‌ی دیگری درست کند، آن نیست چیزی جز قلم. اگر چنانچه کشفیات علمی، تحقیقات علمی مربوط به نسل قبل، در اختیار نسل بعد قرار نمی‌گرفت، نسل بعد نمی‌توانست چیزی بر او بیفزاید، این را بدانید شما.

عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ

(علق/۵)

آموخت به انسان چیزی را که نمی‌دانست.

آموخت به انسان چیزی را که نمی‌دانست. اینها نعمت‌های خداست درباره‌ی انسان. خب، پس انسان باید شکر کند این نعمت‌ها را. وقتی خدا به انسان آموخته، وقتی خدا راه را به انسان نشان داده، قلم را به انسان داده، انسان را خردمند کرده و آموزش داده، پس انسان بایستی برود به طرف قله‌ی اوج، پس باید انسان یک لحظه انحطاط نداشته باشد. انسان باید دیگر برگشت و بدبختی نداشته باشد، آیا این جور است؟

كَأَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِيَطْغَىٰ

(علق/۶)

نه چنان است، همانا که انسان گردن‌کشی می‌کند.

طغیان بشر، سرکشی‌ها و گردن‌کشی‌های انسان‌های عاجز و طاغوت‌ها در مقابل رحمان‌ها، صف‌آرایی کردنشان، اینها بشریت را بدبخت کرد. این طغیان‌ها نگذاشت که بشر به هدایت برسد. پرورش پیدا کند، بشود آن چنان که خدا برای او اراده کرده بود. طغیان‌گرها نگذاشتند. وقتی خودشان را بی‌نیاز دیدند، طغیان کردند، سرکشی کردند، از راه‌های خدایی خارج شدند.

ببینید، باز دارد پیغمبر ساخته می‌شود. توجه به لطف خدا، توجه به بزرگواری خدا، توجه به آموختن خدا، توجه به اینکه خدا آفریدگار است، توجه به اینکه خدا آموزنده است، توجه به اینکه خدا اکرم است و توجه به اینکه انسانیت به آنجا که باید برسد، نرسیده است و توجه به اینکه تقصیر طغیانگران است.	
طغیان بر اثر احساس بی‌نیازیست. استغناء، غناء، جمع ثروت، انباشتن گنج‌ها و ثروت‌ها، گردن‌ها را برمی‌افرازد، و وقتی گردن‌ها برافراشته شد، وقتی قدرت‌های غیرخدایی به وجود آمد و شکل گرفت، آن وقت است که بشریت دیگر به آن سرمنزَل نمی‌رسد.	أَنْ رَّاهُ اسْتَعْنَى (علق/۷) همین که خود را بی‌نیاز ببیند.
آیا این طغیانگران عاقبت موفق خواهند شد؟ نه! باز بازگشت به پروردگار توست؛ عاقبت برای خداست، پایان کار به سود خدا و جبهه‌ی خداییست.	إِنَّ إِلَىٰ رَبِّكَ الرُّجْعَى (علق/۸) بی‌گمان به سوی پروردگار توست بازگشت.
[آیه] مربوط به مسئله معراج است، اگرچه که اشاره می‌کند به تحول درونی پیغمبر و حالت گیرندگی وحی، اما مناسبت سوره «والنجم» این است که پیغمبر آنچه که از ماجراهای سفر شبانه، سفر معراجی بیان می‌کرد، این‌ها گوش نمی‌کردند؛ آیه در این مقام دارد حرف می‌زند.	وَالنَّجْمِ إِذَا هَوَىٰ (نجم/۷) قسم به اختر، چون فروافتد. مَا ضَلَّ صَاحِبُكُمْ وَمَا غَوَىٰ (نجم/۲) که دوست شما گمراه نگشته و به خطا نیفتاده است

دُوْمِرَّةٌ فَاسْتَوَى

(نجم/۶)

آن فرزانه خردمند، پس برپای ایستاده است.

«مرة» به معنای فرزاندگی و خردمندی و حکمت، که مفسرین گفته‌اند اشاره است به جبرائیل؛ که آنچه او نقل می‌کند از قول جبرئیل نقل می‌کند و خدا به وسیله جبرئیل به او این چیزها را آموخته

وَهُوَ بِالْأَفْقِ الْأَعْلَى

(نجم/۷)

و او در افق برتر و بالاتر است.

«اعلی» یعنی برترین، افق هم که معلوم است. در یک افق برتری قرار دارد پیغمبر... یعنی در سطح بالاتری قرار داشت پیغمبر که توانست پیغمبر بشود

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّى

(نجم/۸)

پس نزدیک گشت و نزدیکتر.

یعنی پیغمبر نزدیک شد به خدا و نزدیک‌تر، بر اثر عبادت‌ها، بر اثر ریاضت‌ها، بر اثر تفکرها و تدبیرها و بر اثر لطف‌هایی که خدا به طور اختصاصی به او کرده بود، روحش به خدا نزدیک و نزدیک‌تر و آماده‌ی گرفتن وحی می‌شد. بعضی گفته‌اند منظور از دنا یعنی جبرئیل به پیغمبر نزدیک شد و تدلی بر او آویخت؛ یعنی خودش را رساند به پیغمبر تا اینکه وحی را به او برساند. به هر حال فرقی نمی‌کند؛ اما معنای اول به نظر ما نزدیک‌تر و ظاهرتر است.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى

(نجم/۹)

پس به فاصله‌ی دو کمان رسید و یا از آن کمتر.

به آن اندازه‌ای به خدا نزدیک شد روح مقدس پیغمبر، آنقدر نزدیک شد که دیگر از او نزدیک‌تر برای هیچ انسانی متصور نیست؛ نزدیک نزدیک.

مَا كَذَبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى

(نجم/۱۷)

دل آنچه را دیده دروغ نگفته است.

آنچه که مشاهدات دل پیغمبر است، به پیغمبر دروغ نگفته، درست دیده، اشتباهی ندیده [است].

بخشی از بیانات آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۱۱ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در پیغمبری، یک تحول و دگرگونی هست، باید بگویم دو تحول و دگرگونی. اول در وجود خود پیغمبر؛ بعثت، رستاخیز، انقلاب، تحول، اول در درون و ذات خود پیغمبر، در باطن خود نبی به وجود می‌آید. اول او عوض می‌شود، اول او از حال رکود و رخوت خارج می‌شود، بعد از آنی که در روح او، در باطن او قیامتی برپا شد، بعد از آنی که رستاخیزی در درون ذات نبی و روان او به وجود آمد، مثل سرچشمه‌ای که در هر لحظه‌ای می‌لاریدها جریان آب از او استخراج می‌شود و می‌ریزد... بعد همین سرچشمه، همین تحول، همین شور، همین انقلاب، همین رستاخیز، از این چشمه‌ی فیاض جوشان، که روح نبی و باطن نبی است، می‌ریزد به اجتماع، منتقل می‌شود به متن جامعه بشری. بعد از آنی که در او تحول به وجود آمد، در جامعه تحول به وجود می‌آید.

۱۶

باطل نابود شدنی است

خلاصه جلسه شانزدهم: رستاخیز اجتماعی نبوت

حضرت آیت الله خامنه‌ای در سومین جلسه از مباحث نبوت، پس از بیان فلسفه نبوت، آثار نبوت بر نبی (بعثت در نبوت)؛ به آثار نبوت بر اجتماع پرداختند: «بعد از آنی که این انقلاب در او به وجود آمد، آن وقت نوبت آن است که همین انقلاب در محیط خارجی انجام بگیرد. همان تحولی که در روح نبی ایجاد شد، باید به یک شکلی بایک وضع خاصی، در متن واقعیت اجتماع انجام بگیرد و این همان مطلبی است که ما اسم آن را گذاشتیم رستاخیز اجتماعی نبوت.» حضرت آیت الله خامنه‌ای در ادامه با ذکر دو نوع جامعه اجتماعی در بشریت، تفاوت حکومت جاهلی و حکومت نبوی را شرح داده و انبیاء را تبدیل‌کننده جامعه طبقاتی به توحیدی دانستند؛ در نهایت با بررسی اختیار انسان، مجموعه قوانینی تحت عنوان حق راجهت راهنمایی بشر تعریف کردند و حق را قانون منطبق بر سرشت و باطل را قانونی خلاف فطرت دانستند.

 جلسه ۱۶: رستاخیز اجتماعی نبوت باطل نابود شدنی است						آیات این جلسه
مستضعف	نظام توحیدی	رستاخیز اجتماعی	نظام جاهلی	نظام طبقاتی	حق و باطل	واژگان کلیدی
نکات کلیدی						آیه
روش قرآن بر این است که در هر قسمتی که ماجرای پیغمبری را نقل می‌کند، از هر بُعدی که به داستان نگاه می‌کند، یک منظور خاصی دارد و به تناسب همان منظور است که یک قسمت مخصوصی از این داستان را انتخاب می‌کند برای نقل کردن. اینجا یک قسمت خیلی کوتاهی را ذکر می‌کند، برای این است که یک منظور خاصی دارد و آن، مسئله غلبه‌ی حق بر باطل است. اینی که بر تو بیان می‌کنیم و می‌خوانیم، بی‌فایده و کم‌اثر نیست، بلکه برای مؤمنینی که به تو گرویده‌اند، به شدت مؤثر و مفید و سودمند است. آنها وقتی که این داستان را با این بینش، شنیدند و سنت الهی را در این زمینه فهمیدند، راهشان را مشخص و معین می‌کنند.						تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ (قصص ۲/) این است آیه‌های کتاب روشن. تَتْلُوا عَلَيْكَ مِنْ نَّبَأِ مُوسَى وَفِرْعَوْنَ بِالْحَقِّ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (قصص ۳/) بخشی از ماجرای عظیم موسی و فرعون را بر طبق حقیقت بر تو فرو می‌خوانم برای مردمی که می‌گروند.

فرعون در زمین برتری جُست، بزرگی طلب کرد برای خود، عُلُو گرفت، یعنی چه علو گرفت؟ در این سطح برابر انسان‌ها، یکپهو بلند شد، نشست روی آن طاقچه، خودش را بالاتر از دیگران گرفت. همه برابر بودند، همه هم سطح بودند، او برتری گرفت بر دیگر بندگان. [فرعون] خودش را در درجه بالا گذاشت، مردم زمین را هم تقسیم بندی کرد، طبقه بندی کرد، گروه گروه کرد. یک عده را نزدیک تر به خودش؛ طبقه هامان و طبقاتی مشابه او، یک طبقه پایین تر... عده‌ای از مردم جامعه را و یک طبقه‌ای از اینها را به شدت در پنجه‌ی ضعف و ناتوانی نگه داشت، انداختشان به کام ضعف، به کام ناتوانی، «يَسْتَضِعُّ» ضعیف شمرد اینها را، خوار گرفت اینها را، به تعبیرات گوناگون، حاصلش این است که اینها را در جامعه از همه‌ی امکانات رشد و ترقی محروم کرد، از همه‌ی امکانات.

جوان‌های آنها را می‌کشت. نمی‌گذاشت نسل جوان اینها رو ببایند، احساس می‌کرد که در میان اینها حرکتی و هیجانی هست و می‌دانست که آن‌کسی که بتواند این حرکت و هیجان را به آخر برساند، نسل جوان است.... می‌دانست که در میان همین جوان‌ها، موسایی بناست پدید بیاید و آن موسی است که عاقبت، جهان را بر او دگرگون و منقلب خواهد کرد. می‌فهمید که بالاخره در میان این نسل جوانی که در جامعه‌ی فرعون، میان بنی اسرائیل هستند، با شور و ایده و خروش فراوان؛ عاقبت اینها یک موسایی، یک انسان بزرگی، یک مرد فداکاری میانشان پیدا خواهد شد و از این می‌ترسید؛ لذا جوان‌ها را می‌کشت.

زنانشان را زنده نگه می‌داشت؛ یا برای اینکه فاسد کند اینها را، یا برای اینکه نسلشان را به فحشا بکشاند، یا برای اینکه آن سلامت نسبشان را از بین ببرد.

إِنَّ فِرْعَوْنَ عَلَا فِي الْأَرْضِ
وَجَعَلَ أَهْلَهَا شِيْعًا يَسْتَضِعُّ
طَائِفَةً مِّنْهُمْ يُدَبِّحُ أَبْنَاءَهُمْ
وَيَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ إِنَّهُ كَانَ
مِنَ الْمُفْسِدِينَ

(قصص/۴)

همانا فرعون برتری میگرفت بر روی زمین و مردمان را به طبقه و گروه‌ها تقسیم کرد. یک طبقه را مورد ستم و در پنجه‌ی ضعف و ناتوانی می‌گرفت. پسران آنان را می‌کشت و زنانشان را زنده نگه می‌داشت. همانا او از مفسدان [تباه کنندگان فطرت و زندگی و جهان] بود.

فرعون یک چنین وضعی دارد که در آخر آیه می‌گوید: «إِنَّهُ كَانَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ» همانا و به یقین او از مفسدان و فسادانگیزان بود. فساد در فطرت ایجاد می‌کرد، فساد در جامعه ایجاد می‌کرد، فساد در جهان ایجاد می‌کرد... حالا در مقابل، حق چه؟ اراده‌ی خدا بر چه و سنت الهی بر کدام جهت قرار گرفته است؟ («وَتُرِيدُ») و می‌خواهیم ما، یعنی سنت و اراده‌ی تکوینی ماست، «وَتُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ»؛ نمی‌گوید و آردنا، آن وقت درباره‌ی بنی اسرائیل این اراده را کردیم، نه، برای همیشه است، همیشه‌ی تاریخ. خواسته‌ایم ما و می‌خواهیم که منت گذاریم بر همان مستضعفان، بر همان طبقه‌ای که در پنجه‌ی قهر و اسیر چنگال ضعف و ناتوانی بوده‌اند، بر سر آنها می‌خواهیم منت بگذاریم و آنها را از آن پستی نجات بدهیم، از استضعاف خارجشان کنیم. آنها را از دنباله روی اجتماع، از تابع بودن، به پیشروی و زمامداری و متبوع بودن برسانیم، مستضعفین زمین را، مسلط کنیم بر عالم، بر قدرتمندان زورگو.

اینها نمایشگریک طبقه‌اند، فرعون اگر چه مربوط به طبقه‌ی عالی‌ه است، اما چون شخص برجسته‌ی طبقه‌ی عالی‌ه است، مثل طبقه‌ی ممتازهای است که هامن هم تحت اختیار اوست، تحت استثمار اوست. و هامن سمبل و نمایشگریک طبقه‌ی دیگری است، طبقه‌ای که همه‌ی امکانات و نیروهایشان را در خدمت فرعون به کار می‌برند. «مِنْهُمْ» از این مستضعفین، «ما کَانُوا يَخْذَرُونَ» آنچه از آن پرهیز داشتند. همانی که فرعون از آن

وَتُرِيدُ أَنْ تَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ
اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ
أَيْمَةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ

(قصص/۵)

و اراده بر آن است که بر مستضعفان و آنان که در پنجه ضعف و ناتوانی نگاه داشته‌اند، منت نهیم و آنان را رهبران و پیشوایان (زمامداران) قرار دهیم و آنان را میراث‌بران (حکومت و قدرت) بسازیم.

وَتَمَكَّنَ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَنَبِي
فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَجُنُودَهُمَا
مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَخْذَرُونَ

(قصص/۶)

و آنان را در زمین، متمکن و مستقر نمائیم و به فرعون و هامن و سپاهیان‌شان چیزی را که از آن پرهیز می‌کردند، بنمایانیم

می‌ترسید، آن را بر سرش بیاوریم؛ همانی که هاما
از آن گریز و پرهیز داشت، آن را بر سرش بیاوریم؛
یعنی این قدرت‌ها را از آنها بگیریم، بدهیم دست
مستضعفین، بدهیم دست خاک‌نشینان، بدهیم
دست مستمندان. که البته همیشه مستمندان
در هر جامعه‌ای اکثریت آن جامعه را تشکیل
می‌دهند. این هم اراده‌ی پروردگار.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۱۲ در مسجد امام حسن علیه‌السلام مشهد:

پیغمبرها نظام جاهلی را - برای اینکه طبقاتی بودن را، ظالمانه بودن را، استثمارگرانه بودن را، غیر انسانی بودن را، و از این قبیل نقاط منفی را مشخص کنیم، بهترین کلمه، کلمه‌ی جاهلی‌ست؛ جاهلیت، یعنی نظام غیر عادلانه‌ی غیر فطری غیر انسانی را - می‌خواهند تبدیل کنند به نظام الهی، به قواره‌ی اجتماعی توحیدی؛ می‌خواهند تبدیل کنند به اینکه جامعه قلمرو حکومت خدا باشد، نه قلمرو حکومت هوس‌ها و هوی‌ها، این حاصل کار پیغمبرهاست. پیغمبرها می‌آیند تا نظام اجتماعی غلط را تبدیل کنند به نظام اجتماعی صحیح، شعار توحیدشان هم به همین خاطر است، مبارزاتشان با طواغیت هم به همین جهت است. مبارزات طواغیت با آنها هم به همین جهت است.

تشکیل کارخانه انسان‌سازی

خلاصه جلسه هفدهم: هدف‌های نبوت

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در چهارمین جلسه از نبوت به اهداف نبوت پرداختند. پیامبران دو هدف دارند که هدف اساسی و اصلی، ساخت انسان‌ها است: «جلوه‌های انسانی، انسان را از فرشته و ملک بالاتر می‌برد، انسان را سرچشمه‌ی فیاضی از خوبی‌ها، زیبایی‌ها، استعدادهای به‌ظهور رسیده و نیروهای جالب و جاذب می‌کند؛ یعنی می‌کند انسان کامل، انسان درست، انسان تکامل یافته و متعالی.» ساختن انسان‌های خوب بزرگترین معجزه نبوت است که قرآن کریم با تعبیرات «تزکیه» و «تعلیم» بدان اشاره نموده است. انسان با تربیت صحیح انبیاء به پیراستگی و آراستگی می‌رسد و مقصود غایی از آفرینش تأمین می‌گردد. سپس با بیان دیدگاه مکاتب مادی و الهی و تفاوت آن‌ها در نگاه به جامعه‌سازی؛ حصول فضائل در انسان نامحدود را نتیجه مکتب الهی و جامعه‌سازی آن تعبیر کردند. حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با طرح موضوع تشکیل نظام توحیدی و مذمت رهبانیت؛ هدف دوم و مقصد نهایی انبیاء را تشکیل آن جامعه الهی دانستند؛ جامعه‌ای بر اساس عدالت، توحید، تکریم انسان‌ها و پیراسته از ظلم، شرک، خرافه و هر چیزی که انسان را خوار و پست سازد.

 جلسه ۱۷: هدف‌های نبوت تشکیل کارخانه انسان‌سازی				
آیات ۱ و ۲ سوره مبارکه‌ی نصر آیه ۲۵ سوره‌ی مبارکه‌ی حدید آیه ۱۵۷ سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف		آیات این جلسه		
تزکیه	جامعه‌ی عادلانه الهی توحیدی	قسط	هدف نبوت	واژگان کلیدی
نکات کلیدی		آیه		
در محیط جاهلی مکه، پیغمبر وقتی می‌خواهد آدم درست بکند، مجبور است یکی یکی درست کند، برای خاطر اینکه از برای ایجاد آن چنان نظامی، یک عده خواص لازمند، یک عده سنگ زاویه و زیر بنا لازمند، اینها قبلاً دانه دانه درست می‌شوند؛ این منافات ندارد با نقشه‌ی کلی انبیاء. پیغمبر برای اینکه سنگ‌های زاویه‌ی جامعه‌ی مدنی را درست بکند و بترشد، مجبور است در مکه آدم‌سازی فردی بکند؛ یک دانه ابودر؛ یک عبدالله مسعود، یکی دیگر، یکی دیگر و از این قبیل... اما وقتی نوبت به مدینه می‌رسد؛ آن جامعه‌ی الهی و اسلامی در مدینه تشکیل می‌شود، پیغمبر در رأس آن جامعه است و حاکم به احکام الهی و فرمان‌های خداست. آنجا، آن وقت خدای متعال این جوری حرف می‌زند: «إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ» چون به یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید، «وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا» و ببینی مردم را که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند.		إِذَا جَاءَ نَصْرُ اللَّهِ وَالْفَتْحُ (نصر/۱) چون به یاری و پیروزی خدا برسد و فتح بیاید. وَرَأَيْتَ النَّاسَ يَدْخُلُونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا (نصر/۲) و ببینی مردم را که فوج فوج به دین خدا داخل می‌شوند.		

لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا
مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ
النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ
فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ
وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ
بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ

(حدید/۲۵)

همانا فرستادیم پیام آوران خود را با دلایل روشن و آموزش‌های روشن‌گر و با آنان مجموعه‌ای از مقررات و قوانین و روش‌های زندگی‌ساز فرستادیم و آئینی برای ایجاد تعادل و توازن اجتماعی تا انسان‌ها زندگی عادلانه (و محیط عدالت و برابری) برپا کنند و آهن (نیروی قهر و وسیله ی دفاع از ارزشهای اصیل و معتبر) را نیز که در آن قدرتی شگرف و بهره‌هایی برای مردم هست، فرستادیم و تا آن‌انکه خدا و پیامبرانش را با ایمان به غیب یاری می‌کنند، مشخص گردند. به یقین خدا نیرومند و شکست‌ناپذیر است.

کتاب یعنی مجموعه‌ی معارف و مقرراتی که اصل دین از آنها تشکیل می‌شود، آموزش‌های دینی و معارف دینی، این کتاب است؛ خلاصه، جامع ایدئولوژی دین.

کتاب را می‌توانیم با یک تعبیری، با مختصر مسامحه‌ای، تطبیق کنیم با آنچه که امروز در عرف مکاتب جدید به آن می‌گویند ایدئولوژی، یعنی اصول و معارف سازنده، اصول فکری که در زمینه‌های عملی، اثر محسوس دارد و سازنده است.

میزان یعنی وسیله‌ای که با او می‌توان تعادل و توازن اجتماعی به وجود آورد. اینجا ضمناً معلوم می‌شود که نظر به اجتماع است؛ اگر پیغمبر قرار بود که در رأس یک جامعه‌ای قرار نگیرد و جامعه‌ای را تشکیل ندهد، میزان می‌خواست چه کار؟ یک وسیله‌ای با پیغمبر فرستاده‌اند که آن می‌تواند تعادل و توازن اجتماعی ایجاد کند، چیست آن وسیله؟ دستگاه‌های قضایی الهی این یکی است، مقررات قضایی ... اجراکننده‌ی قانون، ضامن اجرا، میزان می‌تواند با اینها هم تطبیق کند.

بنده مراجعه کردم در ذیل این آیه به حدیثی که وارد شده... میزان امام است، امام آن کسی‌ست که در جامعه، باید حق را از باطل جدا کند، اوست که باید صف‌ها را مشخص کند، اوست که باید تعادل و توازن اجتماعی را برقرار کند، چرا؟ چون حاکم جامعه است.... بدی و خوبی‌ها با او سنجیده می‌شود، راه‌ها با او تطبیق می‌شود ... ناظر است در اجتماع به اینکه از توازن و تعادل، مردم خارج نشوند؛ و بر مقررات نظارت می‌کند.

[کتاب و میزان پیامبر می‌خواهد برای چه؟ علتش اقامه قسط است.] قسط معنایش این است که انسان‌ها در یک محیط عادلانه زندگی بکنند، در یک

جامعه و نظام عادلانه زندگی کنند، پیغمبر برای این آمده اصلاً... برای تشکیل نظام و محیط عادلانه. آمده تا دنیا را عادلانه درست کند، آمده تا جامعه و نظام عادلانه به وجود بیاورد، اصلاً برای این آمده پیغمبر، و البته در نظام عادلانه است که انسانها فرصت پیدا می‌کنند به تکامل و تعالی برسند.

به صرف حرف زدن، به صرف موعظه کردن؛ مردم بیاید نظام عادلانه درست بکنید، به همین کافی ست؟ به فرض نظام عادلانه درست کردند، شیطان‌ها و گرگ‌ها و دزدها و درنده‌ها مگر می‌گذارند این نظام عادلانه باقی بماند؟ آهن را هم لذا فرستادیم، برای چه فرستادیم؟ برای اینکه از ارزش‌های اصیل به وسیله‌ی آهن دفاع بشود... [امیرالمومنین علیه السلام در ذیل معنای این آیه می‌گویند:] «سلاح»؛ شمشیر، نیزه، اسلحه، که از آهن است. خدای متعال در کنار دعوت نبوت از سلاح یاد میکند. در کنار موعظه‌گری که برای پیغمبرها فرض میشود، در کار ایده‌ی تشکیل نظام توحیدی و الهی، از اسلحه و قوه‌ی قهریه یاد می‌کند.

خیال نکنید که پیغمبرها آمدند و نمی‌توانند این جامعه‌ای را که ترسیم کردیم، به وجود بیاورند و اقامه‌ی مردم به قسط بکنند، نه، خدا که فرستنده‌ی آنهاست، قوی ست. نترسی از اینکه با پیغمبران خدا مبارزه و معارضه می‌کنند، بکنند، «عزیز» خدا شکست ناپذیر است.

الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ الرَّسُولَ النَّبِيَّ
الْأُمِّيَّ الَّذِي يَدْعُوهُمْ مَكْتُوبًا
عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ
يَأْمُرُهُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَاهُمْ
عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ
وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ وَيَضَعُ
عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ
عَلَيْهِمْ فَالَّذِينَ آمَنُوا بِهِ وَعَزَّرُوهُ
وَنَصَرُوهُ وَاتَّبَعُوا النُّورَ الَّذِي أُنْزِلَ
مَعَهُ أُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ

(اعراف/۱۵۷)

آنان که پیام‌آور صاحب خبرِ امی را پیروی می‌کنند، همان که او را نزد خود در کتاب‌های تورات و انجیل نوشته می‌بندد. که به نیکی‌ها فرمانشان می‌دهد و از بدی‌ها بر حذرشان می‌دارد و چیزهای مطبوع (و مطابق سرشت انسانی) را برایشان روا می‌دارد و ناپاکی‌ها و بدی‌ها را از ایشان باز می‌گیرد و بار گران آنها را از دوششان بر-می‌دارد و زنجیرهایی را که بر (دست و پا و گردن) ایشان بسته شده باز می‌کنند پس آنانکه بدو گرویدند و او را بزرگ و ارجمند شمردند و او را یاری دادند و فروغ روشنگری را که با او فرود آمده پیروی کردند، آنها‌یند پیروزمندان و به هدف رسندگان.

خصوصیت این پیغمبر چیست؟
«يَأْمُرُهُم بِالْمَعْرُوفِ» آنان را امر می‌کند به نیکی‌ها، به فضیلت‌های شناخته شده‌ی در مقابل عقل و برای فطرت انسان
«وَيَنْهَاهُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ» نهی می‌کند آنها را از منکرات، چیزهای ناشناخته‌ی از نظر عقل و فطرت انسانی.
«وَيُحِلُّ لَهُمُ الطَّيِّبَاتِ» حلال می‌کند، ممکن می‌سازد، روا می‌سازد برای آنان طیبات و چیزهای خوب را، هر چیز خوبی در دین هست.
«وَيُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ» و چیزهای پلید را بر آنان حرام می‌کند، یعنی آنها را محروم می‌کند، دستشان را کوتاه می‌کند از چیزهای بد.
«وَيَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ» ... از جمله‌ی خصوصیات پیغمبر ایناست که بار گران را برمی‌دارد، بار گران جهالت‌ها، بار گران سنت‌های غلط، بار گران نظام‌های پلید غیر انسانی، بار گران دیکتاتوری‌ها و استبدادها و زورگویی‌ها و استثمارها، هر بارگرانی را از دوششان برمی‌دارد.
«وَالْأَغْلَالَ الَّتِي كَانَتْ عَلَيْهِمْ» ... غل‌ها و زنجیرهای اسارت‌ها، غل و زنجیر زورشنوی‌ها، غل و زنجیر سنت‌ها و مقررات و تحکیمات بشری؛ پیغمبر می‌آید اینها را باز می‌کند. اینها چیست جز تشکیل یک نظام انسانی و توحیدی.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳/۰۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

انبیاء فقط یک پاسخ دارند به این سوال، که چگونه می‌توان انسان‌ها را ساخت؟ چگونه می‌توان انسان‌ها را بر طبق الگوی صحیح الهی تربیت کرد؟ یک جواب دارند، آن جواب این است، انبیاء می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود پروراند، تربیت کرد و بس. انبیاء می‌گویند دانه دانه نمی‌شود قالب گرفت، کارخانه باید درست کرد. انبیا می‌گویند اگر بخواهیم مایکی یکی آدم‌ها را درست کنیم، شب می‌شود و عمر می‌گذرد؛ جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه‌ی یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشود و بس، فقط همین است و بس.

توحید؛ سرانجامی در آغاز

خلاصه جلسه هجدهم: نخستین نغمه‌های نبوت

حضرت آیت الله خامنه‌ای در پنجمین جلسه نبوت، به نخستین شعار دعوت انبیا که همان نغمه توحید است؛ پرداختند: «توحید همه چیز مکتب انبیا علیه السلام است. توحید و معرفت خدا هم مایه‌ی تکامل و تعالی روح انسان است، که این هدف عالی و نهایی انبیا است، و هم طرح توحید به معنای ایجاد یک محیط الهی، یک جامعه و نظام الهی، یک نظام عادلانه، یک نظام بی‌طبقه، یک نظام بدون استثمار، یک نظام بدون ظلم، به معنای تشکیل یک چنین نظامی است.» آنانکه در جریان دعوت پیامبران قرار گرفته‌اند و آن را می‌پذیرند و هم آنان که از آن سربلندی کرده و با آن می‌ستیزند؛ با مطرح شدن توحید به خوبی می‌فهمند که در این مکتب، مبارزه با تحکیمات بشری و اختلاف طبقاتی و استثمار و ستمگری به هر شکل مطرح است. همچنانکه در دوران سازندگی اجتماعی و تشکیل نظام مطلوب، مراعات آزادی و تکریم انسان و عدالت اجتماعی و رفاه عمومی و برافزادگی ستم و بیداد مورد نظر است و مشخص بودن هدف و جهت و راه انبیا و تعهد و تکلیف پیروان انبیا از انحراف‌های مسلکی و مکتبی در ادامه راه جلوگیری می‌کند.



جلسه ۱۸: نخستین نغمه‌های نبوت توحید؛ سرانجامی در آغاز

آیه ۳۶ سوره مبارکه‌ی نحل آیات ۵۹، ۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱ سوره‌ی مبارکه‌ی اعراف				آیات این جلسه
نغمه توحید	عبودیت خدا	اجتناب از طاغوت	دعوت انبیاء	واژگان کلیدی
نکات کلیدی				آیه
عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاغوت؛ این حرف اول پیغمبرهاست. طاغوت رقیب خداست. طاغوت آنی ست که شاخ به شاخ، مقابل خدا و فرمان خدا می‌ایستد، هر که هست. گاهی این طاغوت خودِ تویی؛ «أَعَدَى عَدُوَّكَ نَفْسَكَ الَّتِي بَيْنَ جَنَّتَيْكَ»، گاهی طاغوت همان دل هرزه‌داری توست. گاهی طاغوت همان هوس روز و شب توست. گاهی آقایی طلبی یک آدم طاغوت اوست، تکبریک انسان، طاغوت اوست. گاهی هم قدرت‌های خارج از وجود انسانند. قدرت‌هایی که همین طور دایره وار وسیع می‌شود، وسیع می‌شود و بالا می‌رود. به هر حال پیغمبرها وقتی که آمدند، گفتند خدا، نه طاغوت. ببینید عاقبت آن کسانی که ضلالت بر آنان قرار گرفته بود و پیغمبر را تکذیب کردند و هدایت او را نپذیرفتند چگونه شد. ببینید تمدن‌های برافزاده را، ببینید کشورها و شهرهای ویران شده را، ببینید بابل و آشور و گلدهی نابود شده را، که از آن جز نامی در ستون تاریخ باقی نماند. ببینید قدرت فرعونیان مصر را که جامعه‌ی مصری مثل طوماری در هم نوردیده شد. اینها را قرآن می‌گوید؛ ببیند امت‌ها				وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَّنْ هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَّنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ (نحل/۳۶) و همانا برانگیختیم در هر امتی، پیامبری که عبودیت کنید خدا را و دوری بگزینید از طاغوت. بعضی از آنان را خدا هدایت کرد و بر بعضی از آنان گمراهی قرار گرفت. پس در زمین گردش کنید پس بنگرید فرجام کار تکذیب‌کنندگان چگونه بوده است؟

و کشورهایی را که به سخن پیامبر گوش فرا ندادند، عاقبتشان چه شد، محکوم به زوالند. به طور کلی تا آخر دنیا این است؛ هر جامعه‌ای، هر امتی که بر روال دین حرکت نکند و بر طبق دین حرکت نکند، نابود خواهد شد. نه اینکه آدم‌هایش همه خواهند مرد، نه؛ نابود شدن امت، به معنای نابود شدن تشکیلات ملی آنهاست. جذب می‌شوند، هضم می‌شوند، جزو ملت‌های دیگر می‌شوند، ملتشان اصلاً از بین می‌رود، امروز شما ملیت کلدی را معین کنید کجاست؛ ملیت آشور را معین کنید کجاست؛ ملیت بابل را معین کنید کجاست. این تمدن‌های بزرگ تاریخ، اولین تمدن‌های بشری اینها، کجایند اینها؟	
درباره‌ی این قوم عاد است ظاهراً، که اینها در میان کوه‌ها خانه می‌ساختند، بعید نمی‌داند آدم که برای آن اواخر عهد حجری باشد که بعضی از دانشمندان مادی ذکر کردند و ترسیم کردند. غرض، برای خیلی قدیمند... با این بیان چقدر غلط و باطل می‌شود فرضیه‌ی آن کسانی که می‌گویند توحید و به طور کلی دین، بر اثر وضع طبیعی انسان‌ها و از روی جهالت و نادانی انسان‌ها به وجود آمد و دین تدریجاً به توحید رسید. می‌گویند اول اقوام مشرک بودند... بعد توحید پدید آمد، در حالیکه نه، می‌بینیم از روزگار قدیم، از دوران باستان توحید بوده.	وَإِلَىٰ عَادٍ أَخَاهُمْ هُودًا قَالَ يَا قَوْمِ اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُم مِّنْ إِلَهِ غَيْرُهُ أَفَلَا تَتَّقُونَ (اعراف/۶۵) پس به سوی قوم عاد، برادرشان هود را فرستادیم. گفت ای قوم من، خدا را عبادت کنید، به جز او شما را معبودی نیست. آیا پروا نمی‌گیرید؟

قَالَ الْمَلَأُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ
قَوْمِهِ إِنَّا لَنَرَاكَ فِي سَفَاهَةٍ
وَإِنَّا لَنَنظُّكَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(اعراف/۶۶)

برگزیدگان قوم که کافر بودند
گفتند: حقا تو را در نابخردی
می‌بینیم و گمان داریم که تو از
جمله‌ی دروغ‌گویانی.

این جزو اتهاماتی است و پندارهای دروغی است که
نسبت به داعیان حق، همیشه زمان بوده.

قَالَ يَا قَوْمِ لَيْسَ بِي سَفَاهَةٌ
وَلَكِنِّي رَسُولٌ مِّن رَّبِّ
الْعَالَمِينَ

(اعراف/۶۷)

گفت ای قوم من، در من نابخردی
نیست. بلکه من پیام‌آور پروردگار
وزمامدار جهانیانم.

در مقابل اتهام آنها، سخن ناشایست آنها، سخن
حق خود را تکرار کرد.

أُبَلِّغُكُمْ رِسَالَاتِ رَبِّي وَأَنَا لَكُمْ
نَاصِحٌ أَمِينٌ

(اعراف/۶۸)

پیام‌های پروردگارم را به شما
می‌رسانم و شما را خیرخواهی
امین می‌باشم.

من برای شما خیرخواهی امانت دارم. خیر شما را
می‌خواهم، رشد شما را می‌خواهم، پیشرفت شما
را می‌خواهم که شما را به خدا و توحید دعوت
می‌کنم.

أَوْعَجِبْتُمْ أَنْ جَاءَكُمْ ذِكْرٌ مِّن رَّبِّكُمْ عَلَى رَجُلٍ مِّنكُمْ لِيُنذِرَكُمْ
وَأَذْكُرُوا إِذْ جَعَلَكُمْ خُلَفَاءَ مِن
بَعْدِ قَوْمِ نُوحٍ وَزَادَكُمْ فِي
الْخَلْقِ بَشَلَةً فَاذْكُرُوا آلَاءَ اللَّهِ
لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ

(اعراف/۶۹)

آیا در شگفتید که یادآوری برای شما از سوی پروردگارتان بر مردمی از میان شما فرارسد که شما را بدان بیم دهد؟ و به یاد آورید که شما را جانشینان پس از قوم نوح ساخت و شما را در خلقت و اندام فزونی بخشید. نعمت‌های خدا را به یاد آورید، مگر به پیروزی و موفقیت نایل گردید.

یعنی از اینکه یک انسانی از انسان‌های معمولی، در همین کسوت شما، در همین لباس شما، به مقام نبوت و پیامبری برسد، تعجب می‌کنید؟

قَالُوا أَجِئْتَنَا لِنَعْبُدَ اللَّهَ وَحْدَهُ
وَنَذَرَ مَا كَانُوا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا فَآتِنَا مَا
تَعِدُنَا إِن كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

(اعراف/۷۰)

گفتند آیا نزد ما آمده‌ای تا خدا را به تنهایی عبادت کنم و ذاتی را که پدران ما عبادت می‌کرده اند واگذاریم؟ اگر راست می‌گویی هر چه را که بدان تهدیدمان میکنی بیاور!

دشمن هم فوراً می‌فهمد که عبادت انحصاری خدا یعنی چه.
[چرا که می‌پرسد] آیا تو آمده‌ای نزد ما تا ما فقط خدا را بپرستیم و عبودیت کنیم؟

قَالَ قَدْ وَقَعَ عَلَيْكُمْ مِّن رَّبِّكُمْ
رِجْسٌ وَغَضَبٌ أَتُجَادِلُونَنِي
فِي أَسْمَاءِ سَمَّيْتُمُوهَا أَنتُمْ
وَأَبَاؤُكُمْ مَّا نَزَّلَ اللَّهُ بِهَا مِنْ
سُلْطَانٍ فَانْتَضِرُوا إِنِّي مَعَكُمْ
مِّنَ الْمُنتَظِرِينَ

(اعراف/۷۷)

گفت: حقا که از جانب پروردگارتان
بر شما پلیدی و خشم مقرر گشته
است. آیا با من درباره نام‌های
پوچ و بی معنایی که شما و
پدران‌تان از پیش خود نهاده‌اید
مجادله می‌کنید؟ که خدا هیچ
قدرتی (حجتی) آن را نفرستاده
است؟ پس منتظر شوید من نیز
با شما جزو منتظران خواهم بود.

پلیدی‌ای در وجود خودتان و خشمی از ناحیه‌ی
پروردگارتان شما را فرا گرفت؛ بدبخت هستید.
درباره‌ی نام‌های پوچ و بی‌معنی که خود شما و
پدران‌تان نام بر آنها گذاشتید، آن نام‌ها را جعل و
وضع کردید، برای خاطر این موجودی که خودتان
این موجود را درست کردید و به این قدرت
بخشیدید، برای خاطر او با من مجادله می‌کنید؟
خدا درباره‌ی آن هیچ سلطانی، یعنی هیچ قدرتی،
نازل نکرده است، یا هیچ حجتی؛ حجت یعنی دلیل
و برهان. و سلطان، هم به معنای قدرت می‌آید،
هم به معنای حجت، یعنی دلیل و برهان؛ اینجا هر
دو معنا می‌تواند باشد. یکی از این معنا که بگوییم
خدای متعال هیچ حجتی و دلیلی بر درستی و
راستی و استواری این خدایان تو و خداوندگاران تو،
برای تو نفرستاده. حرف دیگر اینکه بگوییم نه، خدا
هیچ قدرتی به آنها نداده، و این موجودات زیون
عاجز ناتوان را که هیچ قدرتی خدا به آنها نداده
است در کنار خدا می‌گذارید.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳/۰۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه‌السلام مشهد:

در دعوت انبیاء، نخستین شعار، همان نغمه‌ی توحید است که حساس‌ترین و
اساسی‌ترین نقطه، بل روح و عنصر اصلی مکتب آنان محسوب می‌گردد. اگر در
برنامه‌ی انقلابی مکتب‌های دیگر، روال کار بر (تدریج) است و شعارهای نخستین،
چیزی جز زمینه‌سازی برای پیشبرد هدف‌ها نیست، در برنامه‌ی انبیاء سخن آخر در آغاز
گفته می‌شود و هر کس در ابتدای ایمان و پیوستگی، جهت و هدف و فرجام کار را می
فهمد و از روی بصیرت کامل بدان می‌گردد.



پیروان انبیا از چه راهی می‌خواهند وارد بشوند؟ از کجا می‌خواهند شروع کنند، بهتر، و قاطع‌تر و نتیجه‌بخش‌تر از آن نقطه‌ای که انبیا از آنجا شروع کردند؟ ما چرا امروز وقتی که صحبت دین می‌شود، اول توحید را مطرح نمی‌کنیم؟ چرا؟ این یک سؤال است که باید واقعاً بشود، مگر غیر از این است؟ ما چرا برای متدین کردن مردم خود، جامعه‌ی خود، دنیای خود، از آنجایی که انبیا شروع کردند، شروع نمی‌کنیم؟ ما می‌خواهیم مردم دنیا را به دین اسلام معتقد کنیم؛ از راهی غیر از راهی که انبیا وارد شدند، وارد می‌شویم؛ باید توحید را مطرح کنیم، همان توحیدی که انبیا مطرح کردند. اگر نتوانیم در افق جهانی، در سطح بین‌المللی، آن رستاخیز را به وجود بیاوریم، که البته به این آسانی‌ها هم نمی‌توانیم؛ لااقل می‌توانیم در سطح بین‌المللی و در افق جهانی، به مردم بگوییم که هدف و مقصد انبیا، ایجاد آن چنان رستاخیزی است.

شیطان یعنی قدرت‌های شرآفرین!

خلاصه جلسه نوزدهم: گروه‌های معارض

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در سلسله جلسات طرح کلی اندیشه اسلامی در بحث نبوت، با طرح موضوع شاخص‌های جامعه اسلامی و معارضین نبوت و جامعه‌ی توحیدی، چهار طبقه‌ی معارض با دعوت انبیاء بر اساس قرآن را معرفی کردند. این چهار گروه شامل ثروت‌اندوزان (مترفین)، قدرت‌های استبدادی (طاغوت)، طبقه سران و رؤسا (ملأ) و احبار و رهبان است. این گروه‌ها با مخالفت با دعوت انبیاء که برابری انسان‌ها در جامعه موحد است، به مقابله با انبیاء می‌پرداختند. ایشان با عنوان نقش اساسی احبار و رهبانان در معارضه با انبیاء، بینات قرآنی از معارضه این مخالفین توحید، نمونه‌هایی بیان کردند.

 جلسه ۱۹: گروه‌های معارض شیطان یعنی قدرت‌های شرآفرین!				
آیه ۱۱۳ و ۱۱۲ سوره‌ی مبارکه‌ی انعام آیات ۳۴ و ۳۵ سوره‌ی مبارکه‌ی سبأ آیه ۳۴ سوره‌ی مبارکه‌ی توبه			آیات این جلسه	
ملأ	طاغوت	احبار و رهبان	طبقه اشراف	واژگان کلیدی
نکات کلیدی			آیه	
شیطان یعنی قدرت‌های شرآفرینی که خارج از وجود انسانند. یک نوعش همین ابلیسی‌ست که به آدم علیه السلام، آدم ابوالبشر، سجده نکرده. آن شیطان، بدنام‌ترین شیطان‌های عالم است، بدنامی شیطان‌های دیگر هم پای اوست بیچاره. این شیطان‌هایی که دشمنان پیغمبر هستند، بعضی‌شان به بعضی دیگر الهام می‌دهند، یاد می‌دهند. گاهی طبقه‌ی احبار و رهبان به طبقه‌ی ملأ درس می‌دهد، گاهی طبقه‌ی ملأ به احبار و رهبان درس می‌دهد، گاهی مترفین به هر دو طبقه آموزش می‌دهند و غالباً هر سه طبقه از طاغوت الهام می‌گیرند. این قدر خوش ظاهر، فرعون می‌گوید که «ذرونی أَقْتُلْ مُوسَى»، بگذارید بکشم من این موسی را، خب چرا؟ چرا بکشی؟ «إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدِّلَ دِينَكُمْ» می‌گوید می‌ترسم موسی دین شما را خراب کند. این حرف فرعون است. فرعون می‌ترسد که موسی بیاید دین مردم را خراب کند. یک چنین سخنان خوش ظاهر. «غُرُورًا» از روی ایجاد غرور و جهالت، مردمان را و یکدیگر را مغرور می‌کنند. اگر خدا می‌خواست و اراده می‌کرد، اینها این کار را نمی‌کردند، امکانات پیدا نمی‌کردند. اگر خدا			كَذَلِكَ جَعَلْنَا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا شَيَاطِينَ الْإِنْسِ وَالْجِنِّ يُوحِي بَعْضُهُمْ إِلَى بَعْضٍ زُخْرُفَ الْقَوْلِ غُرُورًا وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ مَا فَعَلُوهُ فَذَرْهُمْ وَمَا يَفْتَرُونَ (انعام/۱۱۲) و همانند تو برای همه‌ی پیامبران دشمنان و مخاصمانی از شیطان‌های انس و جن قرار دادیم که بعضی از آنان با سخنانی فریبنده و خوش ظاهر و جهالت‌انگیز، به بعضی دیگر الهام می‌دهند و اگر پروردگارت اراده می‌کرد آنان چنین نمی‌کردند پس آنان را با همه‌ی افتراهایشان به کناری نه (با آنها بی‌اعتنایی کن و از توطئه‌های آنان نومید مشو).	

می‌خواست، تمام این طبقات معارض را در یک لحظه خاکستر کند و بر باد بدهد، می‌توانست؛ اما خب، سنت الهی بر این نیست، قانون خدا بر این نیست. قانون الهی این است که آنها دشمنی‌هایشان را بکنند تا مؤمن از غیر مؤمن باز شناخته بشود. رهایشان کن با هر آنچه که افترا می‌بندند و دروغ می‌گویند. یعنی چه رهایشان کن؟ یعنی به گفته‌های آنها غمگین و دلگیر مشو، سست مشو، راحت را از دست مده

نتیجه‌ی این سخن‌های خوش‌ظاهر و فریب و غرور آمیز این است که دل‌هایی که به آخرت ایمان ندارند، تحت تأثیر این تبلیغات دروغین خوش‌ظاهر قرار بگیرند. این تبلیغات دروغین، این تبلیغات فریبنده و خوش‌ظاهر، دل‌هایی را فریب می‌دهد، به خود جذب می‌کند، اما دل‌های چه کسی را؟ «وَلِتَضَعِ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ» دل‌های آن کسانی که به آخرت ایمان و باوری ندارند؛ لذا آنی که به آخرت ایمان دارد، به این زودی اسیر و فریب‌خورده‌ی تبلیغات دروغین نمی‌شود.

وَلِتَضَعِ إِلَيْهِ أَفْئِدَةُ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ وَلِيَرَوْهُ
وَلِيَقْتَرِفُوا مَا هُمْ مُقْتَرِفُونَ

(انعام/۱۱۳)

و در نتیجه و عاقبت دل کسانی که به آخرت ایمان نیاورده‌اند بدان سخنان گوش فرادهد و بدان خشنود گردد و به همان فرجام آنان دچار گردند.

وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا
وَسُلْطَانٍ مُّبِينٍ

(مومن/۲۳)

همانا موسی را همراه با آیت‌هایمان و با حجتی آشکارا فرستادیم.

آن قدرت آشکار یا حجت آشکار، دلیل آشکارا [بودنش] چه بود؟ منطق قوی او، سخن حق او، عصای دست او، ید بیضای او.

إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُونَ فَقَالُوا سَاجِرٌ كَذَّابٌ

(مومن/۲۴)

به سوی فرعون و هامان و قارون پس گفتند که جادوگری دروغ‌پرداز است.

به جنگ چه کسانی فرستادیم؟ طرف موسی چه کسی بود در این جامعه؟... به سوی فرعون، به سوی هامان، وزیر فرعون، از روسای مملکت فرعون، از اشراف چشم پرکن... [و] قارون ... قارون یک ثروتمند است، عجیب این است که با اینکه فرعون در رأس حکومت است، یک طبقه است؛ هامان در کار اوست، طبقه‌ی دیگری است؛ قارون به آنها اصلاً ارتباط ندارد، ثروتمند است، گنجور است، طبقه‌ی دیگری است؛ با اینکه سه طبقه هستند، جوابشان یک جواب است، هر سه در مقابل موسی ﷺ یک موضع می‌گیرند، یک حرف می‌زنند... گفتند: جادوگری دروغ‌گو و دروغ‌پرداز است.

فَلَمَّا جَاءَهُمْ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِنَا قَالُوا اقْتُلُوا أَبْنَاءَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ وَاسْتَحْيُوا نِسَاءَهُمْ وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ

(مومن/۲۵)

چون حق را از جانب ما به آنان ارائه داد، گفتند: پسران آن کسانی را که بدو ایمان آورده‌اند بکشید و زنانشان را زنده نگاه دارید. دشمنی و نقشه‌چینی کافران، گمراه و بی‌اثر است.

وقتی حقیقت را از سوی ما به این معارضان، موسی بیان کرد و آورد، چه گفتند؟ آیا ساکت نشستند؟ هرگز؛ همچنانی که موسی نظام پیشنهادی‌اش پنجه به زندگی آنها می‌زد، آنها هم پنجلو به سرو صورت موسی کشیدند. آن کسانی که به فکر این نبی تازه‌وارد، این فکر نو و روشن و زندگی‌ساز ایمان آوردند. پسرانشان را بکشید. بکشید که اینها نباشند تا فردا ما را تهدید کنند. حالا چرا زنده بدارید زن‌ها را؟ شرحی دارد. برای اینکه نسلشان مخلوط بشود، برای اینکه به فحشا کشیده بشوند، برای اینکه آنها را اشباع از غرایز بکنند، برای اینکه تو سری خور بشوند؛ وجوهی دارد در این. «وَمَا كَيْدُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ» یعنی ... به نتیجه نمی‌رسد. مثل تیری ست که شما ببندازید طرف یک دشمنی، یک نفری، یک هدفی، باد بیاید تیر را گم کند از این مسیر. اینجا هم ملاحظه کردید، در این آیه، از سه طبقه یاد شده: طبقه‌ی فرعون، طبقه‌ی هامان، طبقه‌ی قارون؛ از این سه طبقه اینجا با همدیگر یاد شده بود.

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ كَثِيرًا مِّنَ
الْأَخْبَارِ وَالرُّهْبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ
النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَن
سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ
الدَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَلَا يُنْفِقُونَهَا فِي
سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ

(توبه/۳۴)

[این آیه مربوط] به طبقه اخبار و رهبان است....
بسیاری از عالمان و زاهدان... بدون استحقاق،
پول... [مردم] را هم می‌خورند و از راه خدا هم آنها
را باز می‌دارند.

ای مردمان که ایمان آورده‌اید!
همانا بسیاری از عالمان و زاهدان
اموال مردمان را بدون استحقاق
می‌خورند. و مردم را از پیمودن
راه خدا باز می‌دارند. و آنانکه طلا
و نقره را اندوخته می‌کنند و در راه
خدا آن را انفاق نمی‌نمایند پس
بشارتشان بده به عذابی الم‌انگیز

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۴/۰۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

نظام خداخواسته‌ی، پیغمبرساخته، این جور نظامی‌ست [که] در آن زور نیست،
قلدری نیست، استثمار نیست، استبداد نیست، حکومت مطلقه‌ی یک انسان یا
جمعی انسان، بر انسان‌های دیگر نیست. در یک چنین جامعه‌ای که خدا می‌خواهد و
می‌گوید که باید انسان‌های بدین شکل مجتمع بشوند، جهل نیست، ناآگاهی نیست،
خرافه‌پرستی نیست. در این اجتماع مردم مجبورند، ملزمند همه فکر کنند. لازم است
همه راه خودشان را پیدا کنند؛ وقتی پیدا کردند، لازم است آن راه را ببیمایند.
در آن جامعه همه موظفند از حقوق ضعفا و محرومان و ستم‌دیدگان دفاع کنند. در

آن جامعه کسی حق ندارد بگوید مرا مصالح خودم بس، مرا دردسرهای خودم بس، مرا کارهای خودم بس، نمی‌رسم به کارهای دیگران بپردازم، برای خاطر اینکه همه با هم، همه اجزا و اعضای یک پیکر و اندام‌های یک بدنند، مگر می‌توانند این جور بگویند؟ در آن جامعه تنبلی نیست، در آن جامعه تفرق و اختلاف نیست، در آن جامعه تعبد و کورکورانه حرکت کردن دنبال زید و عمرو و بکر نیست؛ یک چنین جامعه‌ای را پیغمبر می‌خواهد بسازد. درست توجه کنید، یادتان باشد خصوصیات آن جامعه‌ای که پیغمبر می‌خواهد آن جامعه را با دست قدرتمند خود وجود و با آموزش و الهام وحی خدا بسازد. این جامعه، خصوصیات بزرگش، خطوط اصلی‌اش، وجود علم و آگاهی، وجود عدل و دادگری، طبقه‌ی واحد، نفی طبقات اجتماعی، نفی استثمار، نفی جمع ثروت، نفی استبداد و حکومت مطلقه، نفی طرف‌داری از باطل و الزام و اجبار طرف‌داری از حق و حقیقت است، اینها مشخصات این جامعه است.

۲۰

پیروزی در گرو ایمان و صبر!

خلاصه جلسه بیستم: فرجام نبوت (۱)

استاد سید علی حسینی خامنه‌ای در هفتمین جلسه از موضوع نبوت، به فرجام نبوت پرداختند. ایشان با بیان اینکه یکسره جهاد کردن و نیا سودن، سرگذشت پیامبران الهی است. به سراغ این پرسش رفتند که آیا فرجام پیامبران شکست بوده و یا خیر؟ ایشان در پاسخ فرمودند: «انبیا در مجموع موفق شدند و کامیاب شدند، ناکام نشدند. و اما هر دانه دانه از پیغمبران، یعنی هر تک تک از نهضت‌های انقلابی الهی و توحیدی، آیا آنها موفق شدند یا نه.» ایشان با عنوان عاقبت نیک بشر در جهان بینی اسلامی بیان کردند: «انبیای عظام الهی، اگر چه که هر تک تک شان با محرومیت‌ها و ناکامی‌ها مواجه شده‌اند، اما در مجموع، سیر بشریت به سوی ترقی و تعالی بوده و عاملش انبیا بودند.»

حضرت آیت الله خامنه‌ای در ادامه با تشریح دو شرط پیروزی انبیاء، صبر و ایمان پیروان، نقش مؤمنان در پیروزی انبیاء را نمایان کردند. پیروزی انبیاء با دو شرط آن، یک سیری است که منتهی به ظهور آخرین حجت الهی خواهد شد. ایشان آن را فرجام واقعی نبوت دانستند.



جلسه ۲۰: فرجام نبوت (۱)
پیروزی در گرو ایمان و صبر!

سوره مبارکه ای اعراف آیات ۱۶ تا ۱۸ سوره مبارکه رعد آیات ۱۷۱ و ۱۷۲ و ۱۷۳ و ۱۸۰ سوره مبارکه صافات	آیات این جلسه
ایمان صبر حق و باطل پیروزی نهضت انبیاء	واژگان کلیدی
نکات کلیدی	آیه
ملاء و سران و سرداران و بزرگان قوم فرعون به فرعون گفتند:... آیا تو رها می کنی، ول می کنی موسی و قومش را؟ مومنین به او را، حزبش را، جمعیتش را، که در زمین فساد بکنند؟ اخلاص گری بکنند؟ ولشان می کنی؟ فرعون در مقابل این سخن و این تشکیک گفت نه؛ موسی را از بین خواهم برد... گفت من موسی را و نخواهم گذاشت، اجازه نمی دهم آنچه می خواهد بکند، بلکه جوانانشان را خواهم کشت و زناشان را زنده نگاه خواهم داشت؛ این نقشه ی جدیدی است. خب کار سخت شد دیگر، حزب موسی قرار گرفتند در مقابل نقشه ی طرح شدت عمل دستگاه فرعونی. اینجا جایی ست که استخوان پیلان می لرزد، اینجا جایی ست که دل های قرص و محکم متزلزل می شود، مگر شوخی است؟ کسی مثل فرعون بگوید من پدری از آنها خواهم سوزاند، نقشه ای برایشان دارم که یک جوان برایشان نگذارم. ... اینجا جایی است که بایستی موسویان شارژ بشوند، باید در همین لحظه ی حساس و خطرناک احساس شکست نکنند.	وَقَالَ الْمَلَأُ مِنْ قَوْمِ فِرْعَوْنَ أَتَنْذَرُ مُوسَى وَقَوْمَهُ لِيُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ وَيَذَرَكَ وَآلِهَتَكَ قَالَ سَنُقَتِّلُ أَبْنَاءَهُمْ وَنَسْتَحْيِي نِسَاءَهُمْ وَإِنَّا فَوْقَهُمْ قَاهِرُونَ (اعراف/ ۱۲۷) [اشراف و سران قوم فرعون گفتند: آیا موسی و قومش را رها می کنی تا در این سرزمین فساد و تباهی کنند و تو و معبودهایت را واگذارند؟ گفت: به زودی پسرانشان را به صورتی وسیع و گسترده به قتل می رسانیم و زناشان را زنده می گذاریم و ما بر آنان چیره و مُسلطیم.]

قَالَ مُوسَىٰ لِقَوْمِهِ اسْتَعِينُوا
بِاللَّهِ وَاصْبِرُوا إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ
يُورِثُهَا مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ
وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ

(اعراف/۱۲۸)

[موسی به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید، و شکیبایی ورزید، یقیناً زمین در سیطره مالکیت و فرمانروایی خداست، آن را به هر کس از بندگان که خواهد می‌بخشد، و سرانجام نیک، برای پرهیزکاران است.]

موسی متقابلاً در مقابل این اعلان فرعونى به قومش گفت: از خدا یاری بخواهید و صبر کنید. ادامه بدهید، مقاومت کنید، تلاشتان را نیمه کاره نگذارید- امید در اینها می‌دمد- چرا؟ [چون] بنده‌ی خدا ماییم، موسی به بنی اسرائیل می‌گوید شما بنده‌ی خدایید، بندگان فرعون کارشان به نتیجه نخواهد رسید. زمین برای بندگان خداست.

پیغمبر ما که در مکه آن قدر مورد فشار بود، سیزده سال شدیدترین شکنجه‌ها و وضع‌ها را برایش فراهم کردند، بعد می‌آید مدینه، آنجا حکومتی تشکیل می‌دهد، جامعه‌ای به وجود می‌آورد، نظامی مستقر می‌کند و انسان‌ها را به سوی کمال سوق می‌دهد و دشمنان بنیادی خودش را خرد می‌کند، بر زمین می‌زند، اما در سایه‌ی چه؟ در سایه ایمان و صبر... این یکی از سنت‌های عالم است.

قُلْ مَنْ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
قُلِ اللَّهُ قُلْ أَفَاتَّخَذْتُمْ مِنْ دُونِهِ
أَوْلِيَاءَ لَا يَمْلِكُونَ لِأَنفُسِهِمْ نَفْعًا
وَلَا ضَرًّا قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى
وَالْبَصِيرُ أَمْ هَلْ تَسْتَوِي الظُّلُمَاتُ
وَالنُّورُ أَمْ جَعَلُوا لِلَّهِ شُرَكَاءَ خَلَقُوا
كَخَلْقِهِ فَتَشَابَهَ الْخَلْقُ عَلَيْهِمْ قُلِ
اللَّهُ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَهُوَ الْوَاحِدُ
الْقَهَّارُ

(رعد/۱۶)

چون او آفریده، او می‌تواند بگوید عاقبتش چه خواهد شد. چون بعد می‌خواهد درباره عاقبت حق و باطل حرف بزند، قبلاً می‌گوید ما آفریدیم این جهان را، ما بلدیم سنت‌ها و قانون‌های تاریخ را، از ما بشنوید.

[بگو: پروردگار آسمانها و زمین کیست؟! بگو: خدا، بگو: پس آیا جز او سرپرستانی گرفته‌اید که اختیار سود و زیان خود را ندارند، بگو: آیا نابینا و بینا یکسانند یا تاریکی‌ها و روشنایی برابرند یا برای خدا شریکانی پنداشته‌اند که مانند آفرینش او آفریده‌اند و در نتیجه [این دو] آفرینش بر آنان مشتبّه شده است، بگو: خدا آفریننده هر چیزی است و اوست یگانه‌قهار.]

أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ
أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا فَاخْتَمَلَ السَّيْلُ
زَبَدًا رَابِيًا وَمِمَّا يُوقِدُونَ عَلَيْهِ
فِي النَّارِ ابْتِغَاءَ حِلْيَةٍ أَوْ مَتَاعٍ
زَبَدٌ مِثْلُهُ كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ
الْحَقَّ وَالْبَاطِلَ فَأَمَّا الزَّبَدُ
فَيَذْهَبُ جُفَاءً وَأَمَّا مَا يَنْفَعُ
النَّاسَ فَيَمْكُثُ فِي الْأَرْضِ
كَذَلِكَ يَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ

(عد/۱۷)

از آسمان آبی فرستاد پس روان گشت جویبارهایی به اندازه‌ی خود. پس این سیل کفی انبوه و نمایان را با خود حمل کرد و آنچه را در آتش می‌افروزند همچون

شما وقتی که کنار رودخانه‌ای که آب سیل را دارد می‌آورد می‌ایستید، آنچه که می‌بینید آب نیست، کف است، آب در زیر کف است، این کف‌ها همین‌طور برجسته و خروشان بر روی این آبی که در رودخانه جاری‌ست، دارند خودنمایی می‌کنند. شما کف می‌بینید، زیر کف آب است... آنی که شما دیدی که نمایان است، همان کف، آن باطل است. آنی که در زیر کف پنهان است، یعنی آب... آن حق است. کف روی رودخانه همیشگی که نیست. یک لحظه هست، لحظه‌ی دیگر نیست. آب را وقتی که در مزرعات باز کردی، از رودخانه آنچه که برای تومی ماند، آب است نه کف، گَفَش از بین می‌رود. ... می‌خواهد بگوید حق می‌ماند. دعوت انبیا حق است، نهضت انبیا حق است و آن می‌ماند.

آهن یا دیگر مواد آهنی تا پیرایه یا کالایی بدست آورند، نیز، کفی همانند آن هست. خدا حق و باطل را بدین‌گونه می‌نمایاند. اما آن کف، هرز می‌رود و نابود و متلاشی می‌گردد. و اما آنچه مردم را سود می‌دهد (مانند آب جویبار یا فلز و ماده‌ی معدنی) در زمین باقی می‌ماند. اینگونه خداوند مثل‌ها را نمودار می‌سازد.

لِّلَّذِينَ اسْتَجَابُوا لِرَبِّهِمْ
الْحُسْنَىٰ وَالَّذِينَ لَمْ يَسْتَجِيبُوا
لَهُ لَوُْأَنَّ لَهُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ
جَمِيعًا وَمِثْلَهُ مَعَهُ لَافْتَدَوْا
بِهِ أُولَٰئِكَ لَهُمْ سُوءُ الْحِسَابِ
وَمَا أَوَاهُمْ جَهَنَّمَ وَيُنْسِ الْمِهَادُ

(رعد/۱۸)

برای آنانکه پروردگار خویش پاسخ مثبت گویند، نیکوترین فرجام است. و آنانکه بدو پاسخ مثبت نداده‌اند. اگر همه‌ی ثروت و قدرت روی زمین را با همانند آن، مالک باشند حاضرند آن را فدیة دهند (تا از فرجام بد خویش در امان بماند) و برای ایشان حسابی ناخوشایند است. پناهگاه آنان دوزخ است و چه بد جایگاهی است.

فرجام کار برای کسانی‌ست که نهضت انبیا را اجابت می‌کنند... اما آن کسانی که اجابت نمی‌کنند و به راه باطل گام می‌گذارند. لافتدوا؛ حاضرند آن را فدیة بدهند و خودشان را از مخمصه نجات بدهند. شما این را در تاریخ ندیدید؟ ندیدید درگیری‌های حق و باطل را که چگونه رهبران و سران باطل، مثل طوماری پیچیده شدند؛ آن وقت اگر می‌توانستند، حاضر بودند همه‌ی دنیا را بدهند و خودشان را، جانشان را، مقامشان را، نگاه بدارند.

وَإِنَّ جُنْدَنَا لَهُمُ الْعَالِيُونَ

(صافات/۱۷۳)

و بی‌گمان سپاه ما، پیروزمندان
می‌باشند.

سپاهیان ما هستند که پیروز می‌گردند... شرطش همان ایمان است و صبر. در میدان‌های پیغمبر، رسول خدا مردم را به صبر فرا می‌خواند. در میدان‌های امیرالمؤمنین، امیرالمؤمنین مردم را به صبر فرا می‌خواند. همیشه می‌گفتند صبر کنید. صبر در میدان جنگ یعنی چه؟ صبر در حال مبارزه یعنی چه؟ یعنی از مبارزه سست نشدن، یعنی تلاش را تمام نکردن، نصفه نگذاشتن، این معنی صبر است. اگر چنانچه مسلمانان عالم در راه پیشرفت‌های فرهنگی و پیشرفت‌های اقتصادی و پیشرفت‌های سیاسی، این دو عامل را، عامل ایمان را و عامل صبر را، امروز هم در پیش بگیرند، جامعه‌ی اسلامی از لحاظ فرهنگی و از لحاظ سیاسی و از لحاظ اقتصادی بر کفار و دشمنان دین غلبه خواهد کرد.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۶/۰۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه‌السلام مشهد:

آیا انبیای الهی مجموعاً موفق شدند یا ناکام شدند؟ می‌گوییم مجموعاً موفق شدند، همه‌ی انبیا. به دلیل اینکه می‌خواستند بشر را بالا بیاورند و بالا آوردند. انبیا در مجموع موفق شدند و کامیاب شدند، ناکام نشدند. و اما هر دانه دانه از پیغمبران، یعنی هر تک‌تک از نهضت‌های انقلابی الهی و توحیدی، آیا آنها موفق شدند یا نه؟ می‌گوییم اینجا یک قاعده‌ی کلی وجود دارد. قاعده‌ی کلی این است که هر کدामी دارای ایمان و صبر کافی بودند، موفق شدند، هر کدामी دارای ایمان و صبر کافی نبودند، موفق نگشتند.

پیروزی همیشگی حق!

خلاصه جلسه بیست و یکم: فرجام نبوت (۲)

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جلسه بیست و یکم از جلسات ماه مبارک رمضان سال ۵۳، در تکمیل بحث فرجام نبوت، سخنرانی خود را صورت دادند. ایشان با تشریح کامیابی انبیاء و موفقیت آنان، نقش انبیاء در پیشبرد هدف الهی در ظهور آخرین سفیر الهی و تشکیل جامعه توحیدی را اثبات کردند.

ایشان با بیان اینکه «حق هم با وجودی که حق است، احتیاج دارد به کار و تلاش و کوشش. گمان نکنیم چون حرف ما حق است، پس لازم نیست تلاش کنیم در راهش. فکر نکنیم چون داعیه‌ی ما قرآن است، پس خود خدا قرآن را پیش خواهد برد، نه! حرف حق درست است که حق است، درست است که محکوم است و مُسَلَّم است جهان به پذیرش آن در آینده، اما تلاش می‌خواهد، فعالیت می‌خواهد، عده‌ای باید پای آن صبر کنند، عده‌ای باید برای به کرسی نشاندن آن خون دل بخورند.» سپس دلایل پیروزی حق در زمان نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و شکست آن در زمان امیرالمومنین علیه السلام را شرح دادند.

ایشان این نکته را یادآور شدند که «انبیا عموماً، حتی آنها که به ظاهر با شکست مرحله‌ای مواجه شده‌اند، در خط سیر عمومی نبوت، به هدف و مقصود خود که بالا بردن سطح اندیشه و روحیه‌ی انسانها و آماده ساختن آنان برای رسیدن به مرحله‌ی بعدی است، دست یافته‌اند»

استاد سید علی حسینی خامنه‌ای در پایان با بررسی وعده الهی یاری و نصرت انبیاء؛ این نصرت را در زمان رجعت ایشان دانستند و آیات مرتبط با آن را بررسی کردند.

 جلسه ۲۱: فرجام نبوت (۲) پیروزی همیشگی حق!				آیات این جلسه	
آیات ۵۱ تا ۵۵ سوره مبارکه مؤمن آیات ۷ تا ۱۸ انبیاء				واژگان کلیدی	
حق رجعت پیروزی پیامبران شکست				آیه	
نکات کلیدی				ما به طور حتم و بدون تردید یاری می‌کنیم، «رُسَلَنَا» پیامبران خودمان را. آیا فقط پیغمبران را؟ نه، مؤمنی که در راه پیغمبر حرکت می‌کند، این وعده برای او هم هست. یک حدیثی در ذیل این آیه‌ی شریفه هست که امام علیه السلام می‌فرماید که منظور از نصرت خدا به پیغمبران، نصرتشان در عالم رجعت است؛ یعنی بعد از اینکه حضرت ولی عصر صلوات الله علیه می‌آید و آن حکومت الهی همه جانبه در این عالم به وجود می‌آید و برچم قرآن و اسلام بر سراسر عالم کوفته می‌شود و همه‌ی مردم به سوی دین و خدا و توحید حرکت می‌کنند، حکومت واحده‌ی الهی به وجود می‌آید، بعد از آن پیغمبران و انبیاء و اوصیا و شهدا و صلحای از مؤمنین را خدای متعال زنده می‌کند... امام در این روایت می‌گوید... این آیه مربوط به رجعت است و نصرت برای رجعت است. بنده این جور تصور می‌کنم که امام علیه السلام نمی‌خواهند این جمله‌ای را که می‌گوید «فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا»، این را تعبیر کند به رجعت. امام نمی‌خواهد بگوید آنی که خدا گفته است که ما در زندگی دنیا آنها را یاری می‌کنیم؛ یعنی در رجعت در زندگی دنیا. گمان می‌کنم «يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ» تعبیر می‌شود به رجعت و نه به قیامت	

إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَالَّذِينَ آمَنُوا فِي
الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ

(مومن ۵۱)

ما به طور حتم و یقین، پیامبران خود و آن کسانی را که ایمان آورده‌اند، یاری خواهیم کرد. در این جهان و هم در روزی که گواهان به پا می‌خیزند.

در روزگار رجعت خدای متعال پیغمبران را یاری می‌کند، این را به صورت احتمال عرض می‌کنم و از این روایت احتمالاً استنباط می‌کنم. علی‌ای حال، خود کلمه‌ی «فِی الْحَیَاةِ الدُّنْیَا»، به طور ظاهر، به قرینه‌ی آیاتی هم که بعد می‌آید، نشان می‌دهد که خدای متعال وعده‌ی صریح می‌دهد به پیغمبران و به مؤمنان که در همین زندگی دنیا، ما شما را یاری خواهیم کرد.

یَوْمَ لَا يَنْفَعُ الظَّالِمِينَ
مَعْذِرَتُهُمْ وَلَهُمُ اللَّعْنَةُ وَلَهُمْ
شُؤْ الدَّارِ

(مومن/۵۲)

روزی که پوزش خواهی ستمگران به آنان سودی نمی‌بخشد و آنان را دوری و محرومی از رحمت خدا و نیز سرمنزلی شوم، نصیب می‌گردد.

گواهان کی بر می‌خیزند؟ آن وقتی که ستمگران را معذرت خواهی شان سودی نخواهد داد. یک آیه‌ی دیگری هست در قرآن، «يَوْمَ يَأْتِي بَعْضُ آيَاتِ رَبِّكَ لَا يَنْفَعُ نَفْسٌ إِيْمَانُهَا لَمْ تَكُنْ آمَنَتْ مِنْ قَبْلُ» که آن هم تعبیر شده به روزگار آمدن ولی عصر عجل‌الله‌تعالی فرجه، ممکن است این هم همان باشد.

وَلَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْهُدَى
وَأَوْرَثْنَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ الْكِتَابَ

(مومن/۵۳)

همانا به موسی هدایت و ره‌یافتگی بخشیدیم و برای بنی‌اسرائیل کتاب را بر جانه‌ادیم.

بنی‌اسرائیل صاحب کتاب، صاحب مجموعه‌ی معارف و مقررات الهی باقی ماندند و این نشان می‌دهد که اینها موفق شدند، و الا اگر کفار و طایفه‌های زمان بر بنی‌اسرائیل پیروز می‌شدند، اجازه نمی‌دادند که آنها بر طبق کتاب آسمانی خود عمل کنند؛ کتاب را از میان آنها ضایع می‌کردند.

به پیغمبر خاتم خطاب می‌کند، می‌فرماید که ... پس حالا تو هم صبر کن، استقامت کن، با انگیزه‌های انحطاط‌آفرین مقاومت کن... بی‌گمان وعده‌ی خدا حق است.

گناه پیغمبر، گناه باب پیغمبر است، از این قبیل گناه‌های ما نیست. پیغمبر معصوم است مسلم. به نص آیات قرآنی و به حکم عقل، پیغمبر گناه نمی‌کند. این ذنب از نوع ذنب‌ها و خطاهایی ست که برای انسان در آن حد خطاست، گرچه اگر بنده و شما همان کار را بکنیم، هیچ خطا نیست. آن گناهان را می‌گویید، آن ذنب‌ها را می‌گوید. «وَاسْتَغْفِرِ لِدُنْيِكَ» پوزش بخواه و طلب غفران کن و طلب جبران کن برای خطاهای کوچک گذشته‌ات. این آیه خیلی روشن به ما می‌آموزد که پیغمبران فرجام کارشان نصرت خداست.

فَاضْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ
وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيِكَ وَسَبِّحْ بِحَمْدِ
رَبِّكَ بِالْعَشِيِّ وَالْإِبْكَارِ

(مومن/۵۵)

پس استقامت کن و صبر کن که بی‌گمان وعده‌ی خدا (بر پیروزی و نصرت) حق است. و از خطای خود پوزش طلب (در صدد جبران خطاهای گذشته باش) و صبح و شام پروردگارت را ستایش و تسبیح‌گوی.

از اول سوره [انبیا] خدای متعال مرتب دارد می‌گوید که انبیا پیروز خواهند شد، دشمنان انبیا سرکوب خواهند شد، ... همه‌ی ماجراهایی که در این سوره نقل شده، به این صورت است که پیغمبر پیشرفت می‌کند، موفق می‌شود، پیروز می‌شود و ضد پیغمبر، ضد انقلاب نبی، ضد حرف نو پیغمبر، یعنی ارتجاع ضد نبوت، مغلوب می‌شود، منکوب می‌شود و شکست خورده می‌شود، و این سنت تاریخ است.

واقعاً سرود فتح پیامبران، سرود مهیجی ست که نشان می‌دهد پیغمبران چگونه با کمک‌های غیبی الهی که در بطن این عالم هست، و نه کمک‌های غیبی به صورتی که مردم عامی دلشان می‌خواهد و دوست می‌دارند که یک دستی از غیب بیاید

وَكَمْ قَصَمْنَا مِنْ قَرْيَةٍ كَانَتْ
ظَالِمَةً وَأَنْشَأْنَا بَعْدَهَا قَوْمًا
آخَرِينَ

(انبیا/۱۱)

و چه بسیار آبادی‌ها و جامعه‌های ستمگر را درهم شکستیم. و پس از آنان، مردمی و گروه‌هایی دیگر پدید آوردیم.

بکوبد توی سینه دشمن، نه؛ کمک‌های غیبی که در بطن خود این جهان نهفته است، برابری دارد با سرشت عالم و سرشت بشر و جهان، با این کمک‌های غیبی، چقدر پیغمبران را پروردگار عالم موفق ساخته. جامعه‌ی ستمگر، نظام ستمگر، تمدن ستمگر، آن جامعه‌ای که در ساختمان‌ش ستم به کار رفته، طبقه‌بندی به وجود آمده، استثمار درست شده، بهره‌کشی انسان از انسان درست شده؛ این قریه‌ی ظالمه است، این جامعه‌ی ظالمه است، که در بنیاد ستمگری به کار رفته، چقدر اینها را درهم شکستیم.

ستمگران همین که احساس کردند خشم و غضب ما را، آن ستمگران، یا از باب اینکه مثلاً فرض کنید عذاب آسمانی نازل شد، یا از باب اینکه دیدند مؤمنین به همراهی پیغمبرشان بر سر آنها تاختند و الآن است که شمشیر خشم خدا را بر سر آنها فرود بیاورند («إِذَا هُمْ مِنْهَا يَرْكُضُونَ» ناگهان از آن آبادی‌ها، از آن تمدن، از آن جامعه پای به گریز نهند، بنا کردند گریختن و فرار کردن.

برگردید به میان جامعه و شهری که در آن شهر آقایی و فخر می‌فروختید، کجا می‌گریزید؟ ... شاید بخواهند شماها را استیضاح کنند، شاید بخواهند از شما سوال کنند، کجا می‌روید؟ ... گفتند وای بر ما، وای بر ما که ظالم و ستمگر بودیم ... همین‌گونه سخن می‌گفتند تا آنکه ما همه‌ی آنها را طعمه‌ی مرگ و نابودی ساختیم.

فَلَمَّا أَحْشَوْا بَأْسَنَا إِذَا هُمْ
مِنْهَا يَرْكُضُونَ

(انبیاء/۱۲)

ستمگران چون خشم و عذاب
ما را احساس می‌کردند بی‌درنگ
پای به گریز می‌نهادند.

لَا تَرْكُضُوا وَارْجِعُوا إِلَى مَا أُتْرِفْتُمْ
فِيهِ وَمَسَاكِينَكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسْأَلُونَ

(انبیاء/۱۳)

مگریزید! و به سوی تنعم‌گاه‌های
خود بازگردید! و به سوی منازلتان!
ممکن است مورد پرسش قرار
بگیرید!

[از این آیه به بعد] حقیقت زیربنای فکری این واقعیت تاریخی را بیان می‌کند. چرا این جوری شده؟ چرا باید ستمگران نابود بشوند و ستم‌کشان جای آنها را بگیرند؟ علت این است: «وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ» ما آسمان را و زمین را و آنچه در میانه‌ی آنهاست، به بیهوده نیافریدیم.

اگر می‌خواستیم کار بیهوده‌ای انجام دهیم، البته انجام می‌دادیم؛ از پیش خود این کار را می‌کردیم، اما هرگز نمی‌کنیم. پروردگار عالم کار بیهوده نمی‌کند، بر طبق باطل عمل نمی‌کند، به پوچی عمل نمی‌کند. یعنی چه؟ یعنی این آسمان و زمین را و آنچه در میان آنهاست، اگر آفریدیم، بر طبق یک منظوری آفریدیم آن راهی که آسمان و زمین و موجوداتش را به آن سر منزل و مقصود و هدفی که برای آن آفریده شده‌اند می‌رساند، آن خط سیر، حق است، هر وسیله‌ای که انسان‌ها را به آن سرمنزل برساند، آن وسیله حق است.

لَوْ أَرَدْنَا أَنْ نَتَّخِذَ لَهُمْ آلَاتٍ خَلَقْنَاهُ مِنْ لَدُنَّا إِنْ كُنَّا فَاعِلِينَ

(انبیاء/۱۷)

[اگر می‌خواستیم بازیچه‌ای بگیریم قطعاً آن را از پیش خود اختیار می‌کردیم.]

این راه حق، این طریقه‌ی صحیح، این طریقه‌ی فطری و سرشتی انسان و جهان، این بالاخره بر باطل پیروز خواهد شد. بلکه پیروز می‌گردانیم حق را بر باطل.

پروردگار عالم مالک آسمان است، مالک زمین است، حاکم بر تمام اقطار عالم وجود اوست، پس در زندگی انسان‌ها هم او باید حکم فرمایی کند. در نظام زندگی بشر هم او باید قانون بدهد، او باید اداره کند، او باید تدبیر کند؛ پس کسانی که در مقابل انبیا ادعای حکومت و قدرت و سلطه می‌کردند، بر باطل بودند و محکوم به نابودی‌اند.

بَلْ نَقْذِفُ بِالْحَقِّ عَلَى الْبَاطِلِ فَيَدْمَغُهُ فَإِذَا هُوَ زَاهِقٌ وَلَكُمُ الْوَيْلُ مِمَّا تَصِفُونَ

(انبیاء/۱۸)

[بلکه حق را بر باطل فرو می‌افکنیم پس آن را در هم می‌شکند و بناگاه آن نابود می‌گردد وای بر شما از آنچه وصف می‌کنید.]

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۱۷ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

کوتاه سخن درباره فرجام نبوت‌ها آن است که در مرحله‌ها و فصول تاریخ، هرگاه دعوت انبیاء، با ایمان و صبر کامل از سوی خود و پیروان آن‌ها همراه بوده، پیروزی و موفقیت نصیب آنان شده و به ایجاد محیط مناسب و نظام مطلوب و برانداختن نظام جاهلی، توفیق یافته‌اند. انبیاء عموماً، حتی آن‌ها که به ظاهر با شکست مرحله‌ای مواجه شده‌اند، در خط سیر عمومی نبوت، به هدف و مقصود خود که بالا بردن سطح اندیشه و روحیه‌ی انسان‌ها و آماده ساختن آنان برای رسیدن به مرحله بعدی است، دست یافته‌اند.

این حقیقت را قرآن با بیان‌های گوناگون، چه در ضمن گزارش ماجرای پیامبران و چه در ردیف حقایق مربوط به عموم انبیاء برای آگاهی و دلگرمی پیامبر خاتم (ص) و مسلمانان و همه کسانی که در راه انبیاء گام خواهند زد، آشکارا بیان فرموده است.

مؤمن بودن یعنی پایبندی به تعهدات ایمانی نبوت

خلاصه جلسه بیست و دوم: تعهد ایمان به نبوت

حضرت آیت الله خامنه ای در آخرین جلسه از سلسله جلسات نبوت به بررسی ایمان به نبوت و تعهد برآمده از آن پرداختند.

ایشان با طرح دیدگاه غلطی که اعلام زبانی به نبوت و پذیرش آن در دل را کلید ورود به بهشت می داند فرمودند: «مسئولیتی که انسان معتقد به نبوت نبی، بردوش می گیرد، عبارت است از دنباله گیری از راه نبی و قبول مسئولیت به منزل رساندن بار نبی».

ایشان افرادی که دیدگاه نادرست نسبت به نبوت دارند را مؤمن ندانسته و افزودند: «مؤمن آن وقتی ست که به تعهدات و مسئولیت هایی که ایمان به نبوت برای انسان می آورد، پایبند باشد.»

حضرت آیت الله خامنه ای تعهد ایمان به نبوت را کمک به بنیان عظیمی دانستند که پیامبر سعی بر بنای آن داشتند؛ یعنی ساختن دنیایی اسلامی.

ایشان با اشاره به صف بندی جدید ساخته شده توسط نبی و هدایت مردم به سمت خداوند و تعارض ایجاد شده بین جبهه ی پیامبر و صف دشمنان ایشان؛ افرادی را که بین دو صف در نقطه ای امن مانده و به کمک جبهه حق نمی روند را، علیه حق خواندند و فرمودند: «در جنگ حق و باطل، اگر با حق نبودی، با باطلی. با باطل بودن به این معنا نیست که حتما با حق بجنگی، بلکه حتی آن صورتی که برای حق نجنگی هم داخل است در مفهوم باطل بودن.» و در ادامه با شواهد تاریخی افرادی از این دست، به سراغ تفسیر آیاتی رفتند که تعهد ایمان به نبوت را بیان می کند.



جلسه ۲۲: تعهد ایمان به نبوت
مؤمن بودن یعنی پایبندی به تعهدات ایمانی نبوت

آیات این جلسه				آیات ۷۲ تا ۷۴ سوره‌ی مبارکه‌ی انفال آیه ۸۱ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران	
واژگان کلیدی		تعهد به نبوت		صف بندی حق و باطل مؤمن	
آیه		نکات کلیدی			
إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا وَنَصَرُوا أُولَئِكَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَالَّذِينَ آمَنُوا وَلَمْ يُهَاجِرُوا مَالَكُمْ مِنْ وَلَائِهِمْ مِنْ شَيْءٍ حَتَّى يُهَاجِرُوا وَإِنْ اسْتَنْصَرُوكُمْ فِي الدِّينِ فَعَلَيْكُمْ النَّصْرُ إِلَّا عَلَى قَوْمٍ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ مِيثَاقٌ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ (انفال/ ۷۲) همانا کسانی که ایمان آورده‌اند و هجرت کردند. و به وسیله‌ی جان و مال در راه خدا مجاهدت نمودند و کسانی که پناه دادند و یاری کردند. اینان بعضی‌شان، پیوستگان و هم‌جبهگان بعضی دیگرند.		[این حکم] برای زمان پیغمبر است، نه اینکه بخواهم بگویم برای زمان‌های دیگری نیست، نه، این حکم کلی‌ست. در مورد زمان پیغمبر دارد گفته می‌شود، که مسئله‌ی هجرت هم آنجا مطرح بوده؛ هجرت به جامعه‌ی اسلامی. آن روزیک عده‌ای مسلمان می‌شدند، طرز فکر پیغمبر را قبول می‌کردند، اما حاضر نبودند از مکه بیایند بیرون، می‌گفتند خب، چرا بروم بیرون؟ مکه مغازه‌ای دارم، تلفن شماره‌ی ژند عالی دارم، مشتری‌های شناخته و دانسته دارم، قوم و خویش و رفیق و هم‌پایه دارم، اینها همه را بگذارم و بروم پهلوی پیغمبر؟ خب چرا؟ ایمان لازم است؟ ایمان دارم، صد بار هم می‌گویم، دردلم، به زیانم، یواش که کسی البته نشنود، خدا یکی‌ست، پیغمبر هم بر حق است. نماز از من می‌خواهد پیغمبر، می‌خوانم، روزه می‌خواهد، عوض سی روز، شصت روز می‌گیرم، چرا بروم مدینه؟ بعضی این جوری فکر می‌کردند. [درحالی‌که] هجرت در آنجا لازم بود. جامعه‌ی اسلامی نوپیدا بود، باید می‌رفتند، باید تقویت می‌کردند و باید آن جامعه را در مقابل دشمنانش آسیب ناپذیر می‌ساختند؛ لذا هجرت شرط قطعی قبول ایمان بود. اینها بعضی پیوستگان و هم‌جبهگان بعض دیگر هستند. اینها همان مؤمنینی هستند که			

مثل آجرهای توی هم فرورفته‌اند. یک بنیان را نگاه کنید، این عمارت را نگاه کنید، آجرها تو هم رفته، چوب‌ها تو هم رفته، اجزای یک عمارت با سایر اجزا در هم پیوسته و گره خورده، مؤمنین در جامعه‌ی اسلامی همین جورند، همه به هم پیوسته و جوشیده و گره خورده هستند. اولیا یعنی این، ولایت یعنی این، پیوستگی کامل، الصاق و التصاق کامل، این ولایت است.

تا هجرت نکردند و آنجا هستند، بیگانه‌ی از شما هستند. هیچ رابطه و پیوند اسلامی و برادری میان شما نیست.

منتها یک حکم دیگری در کنارش هست؛ همان‌هایی که در آنجا هستند، اگر چنانچه با گروه دیگری جنگشان افتاد و از شما یاری خواستند، شما البته باید بروید آنها را یاری‌شان بدهید؛ چون با شما همفکرند و چون در حال جنگند. اگر مسلمانی با گروه کافر مشغول جنگ بود، بر شما واجب است که ولو آن مسلمان پهلوی شما نیست، در وطن شما نیست، هجرت نکرده با شما، واجب است بر شما که بروید او را کمکش کنید. مگر در یک صورت و آن این است، آن کسی که آن مسلمان دارد با او می‌جنگد، با شما پیمان صلح بسته باشد؛ در این صورت کمک به آن مسلمان هم دیگر واجب نیست. اینجا چه می‌فهماند این آیه به ما؟ اولاً می‌فهماند کمک به مسلمان، در هر نقطه‌ای از جهان که باشند واجب است، ولو هجرت نکرده باشند. ثانیاً می‌گوید آن مسلمانی که هجرت نکرده است، و در دارالکفر باقی مانده، این آدم اگر با یک نفر یا یک دسته کافر جنگش افتاد و شما با آن کافر پیمان صلح دارید و عدم تعرض، حق ندارید بروید به کمک برادر مسلمانتان. چرا؟ چون هجرت نکرده، چون برادر شما نیست، مهاجرت نکرده به سوی شما.

و آنان که ایمان آوردند ولی مهاجرت نکردند شما را با آنان پیوستگی و ارتباطی نیست مگر وقتی مهاجرت کنند.

و اگر این دسته از شما یاری خواستند باید یاری‌شان کنید، مگر آنکه برضد مردمی باشد که با شما پیمان صلح دارند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

وَالَّذِينَ كَفَرُوا بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ
بَعْضٍ إِلَّا تَفْعَلُوهُ تَكُنْ فِتْنَةٌ فِي
الْأَرْضِ وَفَسَادٌ كَبِيرٌ

(انفال/ ۷۳)

و کسانی که کفر آوردند، بعضی
هم جبهگان و پیوستگان بعضی
دیگرند. اگر چنین نکنید در زمین
فتنه و فساد بزرگ پدید خواهد
آمد.

شاید مراد این باشد که اگر این جبهه‌بندی و این
صف‌بندی را مراعات نکنید، اگر ندانید و ندانسته
باشید که صف شما در مقابل صف دشمنان خدا،
یک صف مشخص و ملحوظی ست و اگر ندانید
که هر که بین دو صف باشد، از صف دشمنان و
معارضان است اگر اینها را ندانید و به مقتضای
اینها عمل نکنید، در زمین فتنه خواهد شد، فساد
خواهد شد.

وَالَّذِينَ آمَنُوا وَهَاجَرُوا وَجَاهَدُوا
فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ آوَوْا
وَنَصَرُوا أُولَئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ
حَقًّا لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَرِزْقٌ كَرِيمٌ

(انفال/ ۷۴)

کسانی که ایمان آوردند و
هجرت کردند و در راه خدا جهاد
نمودند. و کسانی که پناه دادند
و یاری رساندند، آنها پند مومنان
راستین. برای آنهاست مغفرت و
روزی بزرگوارانه.

[پس] آنی که ایمان آورده است و مهاجرت و
مجاهدت و پناه دادن و نصرت نمودن از او سر نزده
است، او چیست؟ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ غَيْرِ حَقٍّ؛ مومنین
الکی، مومنین دروغی.

وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْنَاكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِ وَلَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَضُكُمْ وَآخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَضْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ

(آل عمران / ۸۱)

و به یاد آور که خدا پیمان از پیامبران گرفت (بدین صورت که: از آنچه از کتاب و حکمت بر شما فروفرستادیم. پس از شما هرگاه پیامبری آمد که آنچه را شما دارید تصدیق میکرد لازم است که بدو ایمان آورید و او را یاری کنید. آیا بدین پیمان اقرار کردید و گردن نهادید و از امت خود بر این همه از سوی من تعهد گرفتید؟ پیغمبران گفتند: اقرار کردیم و گردن نهادیم. گفت: پس گواه باشید و من نیز با شما از گواهانم.

ما از پیغمبران گذشته، حتی تعهد گرفتیم، گفتیم به آنها، به پیغمبر گذشته، مثلاً به موسی، اگر بعد از تو پیغمبری آمد که آنچه را حالا به تو دادیم تأیید کرد و امضا کرد، تو لازم است که به آن پیغمبر ایمان داشته باشی و او را یاری کنی؛ یعنی موسی از پیغمبرهای بعد خودش، عیسی از پیغمبرهای بعد از خودش، هر پیغمبری که بعد از پیغمبر دیگری بیاید و سخن پیغمبر قبلی را امضا کند، لازم است بر پیغمبر قبلی که او را تصدیق کند، به آن پیغمبر بعد از خودش ایمان بیاورد، علاوه بر این، او را یاری هم بکند.

حالا نصرت پیغمبر چیست؟ نصرت پیغمبر این است؛ موسی مثلاً چگونه پیغمبر ما را یاری می‌کند؟ اینکه به امتش، دوستانش، یارانش، سفارش می‌کند: مبادا، مبادا، مبادا اگر این پیغمبر با این نشانه‌ها آمد، مخالفت با او نکنید. خب نصرت است.

یهودی‌های عالم، الآن از طرف موسی بن عمران مورد مؤاخذه‌ی این میثاقند، الآن موسی بن عمران به زبان حال و قال، کانه دارد به آنها می‌گوید: ای نامردها! مگر من از شما پیمان نگرفتم که تا ابد، هر کسی که به موسی ایمان دارد - موسی خودش به پیغمبر خاتم ایمان دارد - باید به پیغمبر خاتم ایمان بیاورد و او را یاری کند، کمک کند.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۱۸ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

تعهد رسالت، ساختن یک دنیایی به شکلی است که اسلام گفته است؛ این تعهد رسالت است. رسول که می‌آید، می‌آید تا جهانی را با قواره‌ای که اسلام پیشنهاد می‌کند، بسازد. پیغمبر برای این مبعوث می‌شود تا شکل زندگی و نظام زندگی انسان‌ها را به صورتی که خدا می‌گوید، درست کند. اگر شما در زمان خودتان دیدید که بشریت با شکلی خدا فرموده زندگی نمی‌کند، دیدید که انسانیت از داشتن یک جامعه‌ی الهی محروم است، دیدید که مکتب‌های گوناگون دارند بشریت را به این سو و آن سو می‌کشند و اسلام برای گوشه‌ی مغز و گوشه‌ی دل انسان‌ها باقی مانده و بس، وظیفه‌ی شما و تعهد شما بر اساس شهادتی که به رسالت پیغمبر می‌دهید این است که بکوشید تا دنیا را به شکل اسلام فرموده در بیاورید؛ این مسئولیت و تعهد نبوت است.

ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی یک عده انسان

خلاصه جلسه بیست و سوم: ولایت

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در جلسه اول مباحث ولایت با مرور نکات اصلی بحث نبوت، مانند هدف بعثت که ساختن انسانها در چارچوب نظام اسلامی است، ارتباط مبحث ولایت و نبوت را با این تعبیر که «مسئله‌ی ولایت در دنباله‌ی بحث نبوت است، یک چیز جدای از بحث نبوت نیست. مسئله‌ی ولایت، در حقیقت تتمه و ذیل و خاتمه‌ی بحث نبوت است. حالا خواهیم دید که اگر ولایت نباشد، نبوت هم ناقص می‌ماند» بیان کردند.

ایشان با طرح ویژگی‌های جامعه اسلامی مانند حکومت خدا در جامعه، جاری شدن حدود الهی در آن و اجرای مقررات الهی در قالب دین، بیان کردند: «هر که بخواهد خوب باشد، در جامعه‌ی پیغمبر می‌تواند خوب باشد؛ در جامعه‌های غیر الهی این جوری نیست. در جامعه‌های غیر اسلامی و غیر الهی، آدم‌ها می‌خواهند خوب باشند، نمی‌توانند؛ شما دلت می‌خواهد متدین باشی، نمی‌توانی.»

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ادامه به بحث پایه‌ای ولایت، یعنی نیاز جامعه اسلامی در ابتدا به جمع پیوسته متحد دارای ایمان پرداخته و آن را «جبهه مسلمانان استوار مؤمن نافذ القلب در مقابل کفر» دانستند.

ایشان در ادامه دو نوع ولایت را معرفی کردند؛ ولایت مؤمنان بر هم و ولایت ولی الله. ایشان با انتقاد از تعریف ولایت ائمه به معنای دوست داشتن، معنای صحیح آن را اتصال و پیوستگی بیان کردند. در پایان نیز با آیات قرآنی مرتبط با ولایت، این مبانی را تبیین نمودند.



جلسه ۲۳: ولایت
ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی یک عده انسان

آیات ۱ تا ۶ سوره مبارکه ی ممتحنه				آیات این جلسه
جامعه اسلامی	بهم پیوستگی و هم جبهه‌گی	ولایت	فکر واحد	واژگان کلیدی
نکات کلیدی				آیه
بعضی‌ها معنا می‌کنند: دشمن من و دشمن خودتان را دوست خود مگیرید، این معنای کاملی نیست. فقط مسئله‌ی دوستی و محبت نیست، بالاتر از اینهاست. ولی خودتان نگیرید، یعنی هم جبهه‌ی خودتان ندانید، یعنی خودتان را در صف آنها قرار ندهید، یعنی در دل، خودتان و آنها را در یک صف فرض نکنید. اگر در راه جهاد و مجاهدت و کوشش برای من خارج شدید و برای به دست آوردن خشنودی من، اگر واقعاً راست می‌گویید، حق ندارید آن که دشمن من و دشمن شماست، هم جبهه و یار و پیوسته‌ی خودتان قرار بدهید. هرکس از شما که این کار را انجام بدهد، با دشمنان خدا طرح دوستی و یابوری [در نهان و خفا] بریزد، خودش را هم جبهه‌ی آنها بداند و نشان بدهد، راه میانه را گم کرده است. آیات، شأن نزولش، درباره‌ی حاطب ابن ابی بلتعنه است. حاطب ابن ابی بلتعنه یک مسلمان یک خُرده کم ایمانی بود. این، وقتی که پیغمبر اکرم می‌خواست برود به جنگ با کفار قریش، فکر کرد، که ممکن است که پیغمبر در این جنگ مغلوب بشود و خویشاوندان او که در میان کفار هستند، مورد آسیب قرار بگیرند و این جزو سربازان پیغمبر است. اینجا زرنگی خواست به خرج بدهد، یک مردرندی به خرج داد.				يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْقُونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَقَدْ كَفَرُوا بِمَا جَاءَكُمْ مِنَ الْحَقِّ يُخْرِجُونَ الرَّسُولَ وَإِيَّاكُمْ أَنْ تُؤْمِنُوا بِاللَّهِ رَبِّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ حَرَجْتُمْ جِهَادًا فِي سَبِيلِي وَابْتِغَاءَ مَرْضَاتِي تُسِرُّونَ إِلَيْهِم بِالْمَوَدَّةِ وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ (۱) ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمن من و دشمن خودتان را «ولی» و هم جبهه‌ی خود مگیرید. که پیام دوستی به آنان بفرستید. در حالی که به اندیشه‌ی حق که بدان گرویده‌اید، کفر و انکار نموده‌اند. پیامبر و شما را از شهرتان برون می‌رانند چرا که به خدا، پروردگارتان، ایمان آورده‌اید.

حالا که ما کنار پیغمبر هستیم، در رکاب پیغمبر، جهاد هم که می‌کنیم، ثواب مجاهدین در راه خدا را هم که می‌بریم، احتیاطاً یک نامه‌ای هم بنویسیم به کفار، اینجا دوستی و وفاداری خودمان را نسبت به آنها هم اعلام کنیم.... یک نامه‌ای برداشت نوشت به سران قریش، امضا هم کرد پای آن را. خودش را هم خوب معرفی کرد تا بدانند که این، با آنها خوب و دوست و مهربان است. ...پیغمبر عزیز و گرامی، با وحی خدا از ماجرا مطلع شد. امیرالمومنین را و یکی، دو نفر دیگر را فرستاد، بین راه رفتند آن [پیک] زن را پیدا کردند، تهدیدش کردند و کاغذ را از او گرفتند. بعد که [حاطب ابن ابی بلتعہ] آمد، پیغمبر گفت: خب، چرا این کار را کردی مرد؟ چرا اسرار نظامی و جنگی را فاش میکنی برای دشمن؟ گفت: یا رسول الله، من آنجا دوستانی دارم، خویشاوندانی دارم، می‌ترسم آنها مورد زحمت قرار بگیرند، خواستم این نامه را بنویسم که شاید دل آنها یک قدری نسبت به من نرم بشود.

اگر برای جهاد در راه من و به جستجوی خشنودی من بیرون آمده‌اید (باید که آنان را هم جبهه بگیرید) با آنان در نهان خود دوستی می‌بازید که من به هرچه پنهان نموده یا آشکار ساخته‌اید دانانم. هر که از شما چنین کند از راه میانه گمراه گشته است.

آیه در جواب می‌گوید: اشتباه نکنید، دل آنها با شما نرم نخواهد شد. آن کسانی که از لحاظ فکری ضد شما هستند، آن کسانی که دین شما، ایمان شما، به زیان آنهاست و آنها همت بر نابودی دین و ایمان شما داشته‌اند، اینها هرگز با شما مهربان و دوست نخواهند بود.... «يَكُونُوا لَكُمْ أَعْدَاءٌ» «دشمن شما خواهند بود... فردا اگر بر شما مسلط بشوند، همین یک ذره عقیده‌ی قلبی را هم نمی‌گذارند شما نگه دارید، دوست می‌دارند که شما کافر بگردید. خیال نکنید که آزاد و راحت می‌گذارند شما مسلمان بمانید و به وظایف اسلامی‌تان عمل کنید.

إِنْ يَتَّقُواكُمْ يَكُونُوا لَكُمْ
أَعْدَاءً وَيَسْطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ
وَأَلْسِنَتُهُم بِالْشُّوْءِ وَوَدُّوا لَوْ
تَكْفُرُونَ (۲)

اگر بر شما دست یابند برای شما دشمنانی خواهند بود و دست و زبان خود را به بدی روی شما خواهند گشود و بسی دوست می‌دارند که شما کافر گردید.

شما برای خاطر فرزندان، برای خاطر قوم و خویش‌هایتان، برای خاطر آفازده‌تان، برای خاطر آسایش نزدیکانتان، حاضرید با دشمن خدا بسازید؟ برای جلب دوستی بندگان ضعیف خدا و جلب منافع خودتان و نزدیکانتان، حاضرید از فرمان خدا بگذرید، با دشمن خدا دوستی کنید؟ مگر چقدر این ارحام و اولاد به درد آدم میخورند؟ مگر این جوانی که شما برای خاطر شغلش، برای خاطر بورسش، برای خاطر کاسبی‌اش در میان کفار قریش، حاضری با کفار قریش بسازی، چقدر به درد تو خواهد خورد بیچاره؟ چقدر تو را از عذاب خدا نجات خواهد داد؟

در روز قیامت انسان این قدر خودش گرفتار است که به گرفتاری دیگران نمی‌رسد، حتی فرزندش. یک خاری به دست فرزندت می‌رود، حاضری دنیا و آخرت را قربانش کنی؟ بیچاره! روز قیامت از او خواهی گریخت. اگر ما بفهمیم منطق قرآن را در این زمینه، بدانید آن کسانی که برای خاطر آسایش و راحتی فرزندان‌شان حاضرند به سعادت دنیا و آخرت پشت کنند، و حاضرند به بدبختی‌ها و شقاوت‌ها و تیره‌روزی‌ها رو کنند، اگر بدانند این منطق قرآن را، شاید تکان بخورند.

لَنْ تَنْفَعَكُمُ أَرْحَامُكُمْ وَلَا
أَوْلَادُكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَفْصَلُ
بَيْنَكُمْ وَاللَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ
بَصِيرٌ (۳)

خویشان و فرزندان‌تان به شما سودی نمی‌بخشند، روز قیامت میان شما جدایی می‌افکند و خدا به آنچه می‌کنید بیناست.

به مؤمنین می‌گوید: مؤمنین، شما را در عمل ابراهیم و پیروان ابراهیم سرمشقی نیکوست. ببینید ابراهیم و پیروانش، همراهانش چه کردند، شما هم همان کار را بکنید. آنها چه کردند؟ آنها صاف و صریح رو کردند به قوم گمراه زمان خودشان، به بندگان طاغوت و آله‌ی دروغین زمان، گفتند ما از شما و خداوندگاران‌تان بیزاریم، ما به شما کفر ورزیدیم، ما از شما رو گردانیدیم، میان ما و شما

قَدْ كَانَتْ لَكُمْ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ
فِي إِبْرَاهِيمَ وَالَّذِينَ مَعَهُ إِذْ
قَالُوا الْقَوْمُ هُمُ الْبَاطِلُونَ
وَمِمَّا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ
كَفَرْنَا بِكُمْ وَبَدَا بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ
الْعَدَاوَةُ وَالْبَغْضَاءُ أَبَدًا حَتَّى

تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَحَدُّهُ
إِلَّا قَوْلَ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ
لَا تُشْرِكْ لَكَ وَمَا أَمْلَكُ لَكَ
مِنَ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ رَبَّنَا عَلَيْكَ
تَوَكَّلْنَا وَإِلَيْكَ أَنَبْنَا وَإِلَيْكَ
الْمَصِيرُ (۴)

در کار و روش ابراهیم و همراهانش برای شما سرمشقی نیکوست، آنگاه که به قوم خود گفتند: ما از شما و از هرآنچه به جای خدا عبودیت می‌کنید، بیزار و بری هستیم. به شما کفر و انکار آوردیم و میان ما و شما دشمنی و کینه پدید آمد (و چنین خواهد بود) تا وقتی که به خدای یگانه ایمان بیاورید. (آری، ابراهیم و مؤمنان جز اعلام بیزاری سخنی با بت پرستان نداشتند) مگر سخن ابراهیم به پدرش (عمویش) که گفت: من برای تو (در صورتی که دست از دشمنی و کینه با حق برداری) آمرزش خواهم خواست و در برابر خدا به سود تو اختیار چیزی را ندارم. پروردگارا! بر تو توکل کردیم، و به سوی تو بازگشتیم، و بازگشت به سوی توست]

همیشه‌ی زمان، بغض و دشمنی، عداوت و خشم و کینه برقرار است. فقط یک راه آشتی وجود دارد و آن «حَتَّى تُؤْمِنُوا بِاللّٰهِ وَحَدُّهُ» بیایید داخل منطق فکری ما بشوید. صریحاً می‌گوید: مؤمنین، شما هم مثل ابراهیم عمل کنید.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۱۹ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در اصطلاح اولی قرآنی، ولایت یعنی به هم پیوستگی و هم جبهه‌گی و اتصال شدید یک عده انسانی که دارای یک فکر واحد و جویای یک هدف واحدند، در یک راه دارند قدم برمی دارند، برای یک مقصود دارند تلاش و حرکت می‌کنند، یک فکر را و یک عقیده را پذیرفته‌اند. هر چه بیشتر این جبهه باید افرادش به همدیگر متصل باشند و از جبهه‌های دیگر و قطب‌های دیگر و قسمت‌های دیگر خودشان را جدا و کنار بگیرند، چرا؟ برای اینکه از بین نروند، هضم نشوند. این را در قرآن می‌گویند ولایت.

پیغمبر جمع مسلمانان آغاز کار را، با این پیوستگی و جوشندگی به وجود می‌آورد، اینها را به همدیگر متصل می‌کند، اینها را با هم برادر می‌کند، اینها را به صورت یک پیکر واحد در می‌آورد، به وسیله‌ی اینها امت اسلامی را تشکیل می‌دهد، جامعه‌ی اسلامی را به وجود می‌آورد. از پیوند اینها با دشمن‌ها، با مخالفین، با معاندین، با جبهه‌های دیگر... جلوگیری می‌کند. مابین اینها و جبهه‌های دیگر جدایی می‌اندازد، از پیوستن به جبهه‌ی یهود، از پیوستن به جبهه‌ی نصارا، از پیوستن به جبهه‌ی مشرکین، اینها را باز می‌دارد و هر چه بیشتر سعی می‌کند صفوف اینها را فشرده و به هم جوشیده بکند. برای چه؟ برای اینکه اگر اینها به این حالت نباشند، اگر ولایت نداشته باشند، اگر بهم پیوسته‌ی صد درصد نباشند، میان آنها اختلاف به وجود بیاید، از برداشتن بار امانتی که بر دوش آنهاست، عاجز خواهند ماند. نمی‌توانند این بار را به سر منزل برسانند.

امام؛ قلب امت اسلامی

خلاصه جلسه بیست و چهارم: پیوندهای امت اسلامی

حضرت آیت الله خامنه‌ای در آغاز بحث ولایت قرآنی، دو بعد برای آن شرح داده‌اند که شامل ارتباط داخلی امت اسلامی و تنظیم روابط خارجی بر پایه‌ی استقلال می‌باشد. ایشان فرمودند: «[ارتباط داخلی امت باید به گونه‌ای باشد که] هیچ گونه تفرق و اختلافی در سرتاسر امت عظیم اسلامی نباشد. صف‌های گوناگون در داخل این امت تشکیل نشود.» و «از لحاظ روابط خارجی، یک ذره تأثیرپذیری از جناح‌های ضداسلامی یا غیراسلامی، مخصوصاً ضداسلامی، ممنوع است.»

ایشان راه تحقق ولایت قرآنی را وجود یک رهبر در جامعه اسلامی دانستند و آن را امام جامعه معرفی کردند که به دو صورت معین می‌شود. با تعیین مستقیم خداوند مانند پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و امیرالمؤمنین علیه السلام و یا با تعیین نشان امام توسط خداوند مانند فقیهی که جانشین امام منصوب که بایستی دارای ویژگی‌های امام همچون عدالت، دینداری، انصاف و... باشد.

حضرت آیت الله خامنه‌ای ارتباط با امام را شرط حیات، تحرک و پایداری امت اسلامی دانستند و بعد سومی برای ولایت تعریف کردند که آن «ارتباط مستحکم و نیرومند هر یک از احاد امت اسلام، با آن قلب امت [است]. ارتباط فکری و ارتباط عملی.» بر این اساس ولایت امیرالمؤمنین یعنی: «رابطه‌ای نیرومند، مستحکم، خلل ناپذیر، [اینکه] از علی جدا نشوی؛ این معنای ولایت است.»

ایشان در پایان با آیاتی از قرآن کریم ولایت را تشریح کرده و این موضوع را که ولایت

در تشییع همان ولایت اسلام واقعی است را تشریح کرده و نتیجه ولایت را پیروزی بیان نمودند: «وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ، أَنْ كَسَى كَقَبُولِ وَلَايَتِ كُنْدَ بَا خُدا وَ بَا رَسولش وَ بَا كَسَانِي كِه اِيْمَان آورده‌اند، بَا مؤمنان اِيْن پيوند را مراعات كردند وَ حفظ كردند وَ نكستند، اينها غالبند، پيروزمندانند.»

 جلسه ۲۴: پیوندهای امت اسلامی امام؛ قلب امت اسلامی				
آیات این جلسه		آیات ۵۱ تا ۵۶ سوره مبارکه‌ی مائده آیات ۱۰۲، ۱۰۳ سوره‌ی مبارکه‌ی آل عمران		
واژگان کلیدی	ارتباطات داخلی	ارتباطات خارجی	ولایت قرآنی	ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام
	نکات کلیدی			
آیه		يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَى أَوْلِيَاءَ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ وَمَنْ يَتَوَلَّهُمْ فَإِنَّهُ مِنْهُمْ إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ (مائده/۵۱) ای گرویدگان به دین! یهودیان و مسیحیان را هم‌جبهگان و دوستان خود مگیرید. آنان بعضی هم‌جبهه و دوست بعضی دیگرند. هرکه از شما با آنان پیوند برقرار کند، در حقیقت از آنان و در شمار آنان است. حتماً خدا گروه ستمگران را هدایت نمی‌کند.		
		[آیات ۵۱ تا ۵۳ در خصوص ارتباطات خارجی] یهودیان و مسیحیان را اولیای خود [پیوندخوردگان و پیوستگان با خود] مگیرید. ... انتخاب مکنید. آنها بعضی اولیا و هم‌جبهگان و پیوستگان بعضی دیگرند. نگاه نکنید که بلوک‌هایشان از همدیگر جداست؛ در معنا، برای ضدیت با اصالت‌های شما، همه یک جبهه‌اند. هرکس تولی کند با آنان -تولی یعنی ولایت را پذیرفتن...- هرکسی که قدم در وادی ولایت آنها بگذارد و پیوند بزند خودش را با آنها، مرتبط کند خودش را با آنها، رابطه برقرار کند، «فَإِنَّهُ مِنْهُمْ» بی‌گمان او خود از آنان است.		

فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ
مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ
نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ
فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ
أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُضْيِعُوا عَلَى
مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ

(مائده/۵۲)

بیماردلان را می بینی که به
میان جبهه‌ی کافران می شتابند؛
می گویند (و بهانه می آورند) که
می ترسیم آسیبی به ما برسد.
باشد که خدا فتح و پیروزی
مومنان را برساند یا حادثه‌ای
به سود آنان تدارک کند، و آنگاه
این بیماردلان برآنچه دردل نهان
می داشته اند پشیمان گردند.

بیماردلان می شتابند در میان جبهه‌ی دشمنان
دین، قناعت نمی کنند به اینکه بروند طرف آنها،
بلکه می شتابند؛ قناعت نمی کنند به اینکه تا
پهلویشان بروند، میروند تا آن اعماق جبهه‌شان.
اگر پیرسی آقا چرا این قدر با دشمن دین می سازی؟
با کسی که می دانی ضد دین است، چرا ضدیت
که نمی کنی هیچ، دوستی هم به خرج می دهی؟
اگر این را از او پیرسی، در جوابت چنین می گوید:
«يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» می گویند
می ترسیم یک آسیبی به ما برسد؛ اگر دوستی
نکنم، می ترسم به من آسیبی برسانند یا برساند.
چقدر به گوش آدم آشناست این حرف ها. «نَخْشَى
أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ» می ترسم برایمان دردسری درست
بشود، می ترسم برایمان اسباب زحمتی درست
بشود؛ بنید چه کلمات آشنایست.
خدا در جواب اینها چه می گوید؟ می فرماید: امید
است که خدا پیروزی را نصیب جبهه‌ی مومن
کند، یا یک حادثه‌ای از پیش خود، به سود آنان
پدید آورد. بعد که این کار بشود، آن وقت، تا این
بدبخت‌هایی که با آنها ساخته بودند، پشیمان
بشوند، روسیاه بشوند، بگویند دیدی چه غلطی
کردیم، اگر می دانستیم که جبهه‌ی مؤمن این جور
پیروزمند و نیرومند خواهد شد، با دشمن دین،
با دشمن خدا نمی ساختیم؛ خودمان را بی آبرو
نمی کردیم.

وَيَقُولُ الَّذِينَ آمَنُوا أَهَؤُلَاءِ
الَّذِينَ أَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ
إِيمَانِهِمْ إِنَّهُمْ لَمَعَكُمْ حَبِطَتْ
أَعْمَالُهُمْ فَأَصْبَحُوا خَاسِرِينَ

(مائده/۵۳)

و به مومنان بگویند: آیا همین
اینان بودند که با سخت‌ترین
سوگندها بخدا سوگند یاد
می‌کردند؟ که ایشان با شمایند،
کارهایشان پوچ شد و بر باد رفت
وزیانکار گشتند.

بعد از آنی که آنها خودشان را مفتضح کردند و با
دشمنان ساختند.... مؤمنین، در بهت و حیرت
فرومی‌روند! ! ! همین‌ها بودند، این چهره‌های
خوش ظاهر و موجه، قسم می‌خوردند، با
سوگندهای غلاظ و شداد که ما با شما مییم. هر
وقت با آنها حرف می‌زدیم، هر وقت به آنها
چیزی می‌گفتیم، می‌گفتند بله، ما هم با شما هم
عقیده‌ایم، ما هم با شما اختلافی نداریم، ما هم
همین حرفی که شما می‌زنید، می‌زنیم، در مقام
بیان، این جور با آدم حرف می‌زدند؛ بعد معلوم
شد که دل‌های اینها مریض بوده و علی‌رغم
ظاهر نیکشان، دل‌های چرکین و سیاه و نفاق‌آمیز
داشتند. مؤمنین آن روز می‌گویند عجب! بین چه
قَسَمی می‌خوردند اینها!؟

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ
مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي
اللَّهُ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ
أَذِلَّةٍ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٍ عَلَى
الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ
اللَّهِ وَلَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ
فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ
وَاسِعٌ عَلِيمٌ

(مائده/۵۴)

ای گروه مومنان! از شما هرکس
از دینش بازگردد، خداوند
مردمی را خواهد آورد که آنان را
دوست بدارد و آنان او را دوست

[آیه ۵۴ در خصوص پیوندهای داخلی]
اگر این بار رسالت و مسئولیتی را که با ایمان به
خدا پذیرفته بودید، از دوستان روی زمین بگذارید
و آن را به سر منزل نرسانید؛ خیال نکنید که این
بار به سر منزل خواهد رسید؛ نه، این بار خدا
به سر منزل خواهد رسید، منتها سعادتش را کس
دیگری خواهد برد... این مردم همان مردم ایده‌آل
اسلامی‌اند. آن جامعه‌ی ایده‌آل اسلامی، از لحاظ
پیوندها و رابطه‌های داخلی و خارجی این جورند
که در این آیه آمده است.

خود خدا آنها را دوست دارد،... آنها هم خدا را
دوست می‌دارند... «قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ
فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ... اگر خدا را دوست دارید،
از من که پیغمبرم متابعت کنید تا خدا هم شما را
دوست بدارد. پس ((يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ))؛ یعنی اینها
صد درصد تسلیم فرمان خدا بودند، که مورد

محبت خدا بودند.

[خاصیت بعدی اینکه] فروتن هستند در مقابل مؤمنان؛ این نشانه‌ی کمال رابطه و پیوند صمیمانه است.... یعنی وقتی که در مقابل مردم قرار می‌گیرند، جزو مردمند، با مردمند، در راه مردمند، برای مردمند، خودشان را از میان مردم بیرون نمی‌کشند.

[ویژگی سوم] - نقطه‌ی مقابل [فروتنی در برابر مردم است] - در مقابل کافران و دشمنان دین و مخالفان قرآن، «أَعِزَّةٌ» هستند؛ یعنی تأثیرناپذیر، یعنی سربلند، یعنی حصاری از فکر اسلامی دور خود پیچیده و کشیده که هیچ نفوذی از آنها نپذیرند. خاصیت دیگرشان این است که در راه خدا [بی‌امان، بدون قید و شرط] جهاد و مجاهدت می‌کنند.

و در آخر از ملامت هیچ ملامت‌گری هم نمی‌هراسند و نمی‌ترسند.

بدارند. در برابر مومنان فروتن و مهربان باشند. در برابر کافران، شکست‌ناپذیر و تسخیرناپذیر باشند. در راه خدا کارزار کنند و از ملامت ملامت‌گری نهراسند. این فضل و بزرگواری خداست که به هرکس خواهد می‌دهد. و خدا گشوده‌دست و دانا است.

[آیه ۵۵ به بُعد سوم اشاره می‌کند، در خصوص ارتباط و پیوند اجزای جامعه با امام] ولی و قائم امر، آن کسی که تمام نشاط و فعالیت‌های جامعه و امت اسلامی به او باید برگردد و از او باید الهام بگیرد، خداست. خب خدا که مجسم نمی‌شود بیاید بین مردم بنشیند امر و نهی کند، دیگر چه کسی؟ «وَرَسُولُهُ» پیداست که بین رسول و بین خدا هرگز رقابت و تنازع و تنافر هم که نیست؛ رسول اوست باز خداست و رسولش، خب، رسول که همیشه باقی نمی‌ماند. بعد از رسول چه؟ بعد از رسول هم داریم... آن مؤمنان. کدام مؤمنان؟ هرکسی که ایمان آورد

إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ
الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ
رَاكِعُونَ

(مائده/۵۵)

ولی (و مرکز پیوندهای اجتماعی) شما فقط خداست و پیامبرش و آن مومنانی که نماز را به پامی دارند و زکات را ادا می‌کنند در حالی که در رکوعند.

کافی است؟ نه، نشانه دارد. «الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ» اقامه‌ی نماز می‌کنند، «وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ» می‌دهند زکات را، «وَهُمْ رَاكِعُونَ»، ... در حالی که در رکوعند، ... سمبل و رمز برای یک چنین کلّیتی چه کسی می‌تواند باشد در جامعه‌ی اسلامی؟ غیر از علی بن ابی طالب کسی را سراغ نداریم. در آن جامعه‌ی اسلامی، آن کسی که می‌توانست سمبل این گونه جناح ایمانی متقن و محکمی باشد، علی بن ابی طالب است.

اگر ولایت را مراعات کردیم.... اگر ولایت را که دارای سه بُعد شد تا حالا؛ یکی حفظ پیوندهای داخلی، یکی قطع پیوند و وابستگی به قطب‌های متضاد خارجی... یکی هم حفظ ارتباط دائمی و عمیق با قلب پیکر اسلامی و قلب امت اسلامی یعنی امام و رهبر... چگونه خواهد شد؟ آیه‌ی قرآن جواب می‌دهد به ما... آن کسی که قبول ولایت کند... اینها غالبند، پیروزمندانند. از همه پیروزتر همین‌ها هستند و این‌ها ایند که بر همه جناح‌های دیگر غلبه خواهند داشت.

وَمَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ
وَالَّذِينَ آمَنُوا فَإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ
هُمُ الْغَالِبُونَ

(مائده/۵۶)

و هر که خدا و رسولش و مومنان را پیوسته و هم‌جبهه‌ی خود بسازد پس به یقین حزب خدا همان پیروزمندان‌اند.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۰ در مسجد امام حسن علیه‌السلام مشهد:

در جامعه اگر بخواهد همه‌ی نیروها به کار بیفتد و همه در یک جهت به کار بیفتد و هیچ یک از نیروها هرز نرود و همه‌ی نیروهای جامعه به صورت یک قدرت متراکمی، به مصالح جمعی بشریت به کار بیاید و جامعه بتواند مثل مشت واحدی باشد، در

مقابل جناح‌ها و صف‌ها و قدرت‌های مخاصم؛ اگر اینها را بخواهد داشته باشد، احتیاج دارد به قدرت متمرکز. به یک دلی احتیاج دارد، به یک قلبی احتیاج دارد این جامعه.. البته شرایطی هم دارد. باید خیلی آگاه باشد، باید خیلی بداند، باید خیلی با تصمیم باشد، باید چشمش دارای یک دید دیگری باشد، بایستی از هیچ چیزی در راه خدا نهراسد، بایستی وقتی لازم شد خودش را هم فکر کند؛ ما اسم یک چنین موجودی را چه می‌گذاریم؟ امام.

جامعه دارای ولایت؛ مظهر همه نیکی‌های انسانی

خلاصه جلسه بیست و پنجم: بهشت ولایت

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای با مرور جلسه دوم ولایت در خصوص سه بعد ولایت و بیان آنکه امام، ضامن بقای ولایت است، افزودند: «[مرکز جامعه اسلامی]، باید از سوی خدا باشد، باید عالم باشد، باید آگاه باشد، باید مأمون و مصون باشد، باید یک موجود تبلور یافته‌ای از تمام عناصر سازنده اسلام باشد، باید مظهر قرآن باشد.»

ایشان این مرکزیت را ولیّ جامعه دانسته و در ادامه ولایت را در بعد فردی و اجتماعی مورد بررسی قرار دادند و این دورا بدون یکدیگر، بدون مانع ولی همراه اشکال معرفی کرده و فرمودند: «خیلی اشکال دارد اما هیچ مانعی ندارد که بتوانیم فرض کنیم یک انسان دارای ولایت را در جامعه بی ولایت.»

ایشان با رد معنای ولایت که آن را مبحث اهل بیت می‌نامند افزودند: «محبت اهل بیت را داشتن، واجب و فرض است.»

ایشان ولایت در یک انسان را وابستگی فکری و عملی با ولیّ دانستند و دریافت اشتباه برخی از ولایت امیرالمؤمنین را مورد انتقاد قرار دادند.

حضرت آیت‌الله خامنه‌ای در ادامه ولایت در جامعه را بدین صورت تشریح کردند: «هر وقتی که امام در جامعه حکومت می‌کند، آن وقتی که امام دارد عملاً جامعه را اداره می‌کند... آن وقت جامعه دارای ولایت است؛ و در غیر این صورت، جامعه دارای ولایت نیست.»

همچنین در ادامه، تلاش برای ولایت جامعه را، تلاش برای قدرت بخشیدن به ولیّ اسلام بیان نمودند. جامعه اگر به ولایت برسد مانند مرده‌ای است که جان گرفته اما در صورتی که بی ولایت بماند استعدادها خنثی و یا نابود می‌شود.



جلسه ۲۵: بهشت ولایت
جامعه دارای ولایت؛ مظهر همه نیکی های انسانی

آیه ۴۱ سوره مبارکه ی حج آیات ۵۷ تا ۶۰ و ۷۸ تا ۸۱ سوره مبارکه ی مائده	آیات این جلسه
جامعه ی بی ولایت جامعه ی دارای ولایت نعمت ولایت ولت	واژگان کلیدی
نکات کلیدی	آیه
[در اینجا] نماز سمبلی برای ذکر خدا و توجه و جهت گیری خدایی یک جامعه [است]... نماز را به پا می دارند، به سوی خدا می روند، جهت گیری شان را بر طبق جهت گیری [که] خدا فرموده و خدا دستور داده قرار می دهند. «وَأَتُوا الزَّكَاةَ»، به معنای این است که تعدیلی در ثروت ایجاد می کنند، با توجه به روایاتی که در باب زکات هست که می گوید زکات موجب تعدیل ثروت است. ما خیال می کنیم امر به معروف و نهی از منکر به معنای این است که بنده، به جناب عالی امر کنم که شما فلان کار بد را انجام ندهید، فلان کار خوب را انجام بدهید. فقط همین امر کردن و گفتن. در حالی که امر کردن و گفتن، یکی از جلوه های امر به معروف و نهی از منکر است. به امیر المؤمنین گفتند که با معاویه چرا می جنگی؟ ... گفت برای خاطر اینکه امر به معروف و نهی از منکر واجب است.... امام حسین از مدینه بلند می شود، آقا کجا می روی؟ «أَرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ أَنْهِيَ عَنِ الْمُنْكَرِ» می خواهم امر به معروف و نهی از منکر کنم. ببینید چقدر دایره و دامنه وسیع و چقدر از نظر ما کوچک و ضیق و تنگ است. به هر حال وقتی که ولایت در جامعه ای بود، اینها هم انجام می گیرد؛	الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَّاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ (حج/۴۱) آن کسانی که اگر در زمین متمکنشان سازیم، نماز را به پا می دارند و زکات می دهند، امر به معروف و نهی از منکر می کنند و [پایان همه کارها از آن خداست.]

اقامه‌ی صلاة، ایتای زکات، امر به معروف، نهی از منکر و خلاصه پیکری جانی، جان و روح و حیات می‌یابد.

بخشی از بیانات آیت الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۱ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

اگر جامعه دارای ولایت شد، چه می‌شود؟.. در یک کلمه بگویم: مرده‌ای ست که دارای جان خواهد شد. همین یک کلمه کافی ست... جامعه‌ی دارای ولایت، جامعه‌ای می‌شود که تمام استعدادهای انسانی را رشد می‌دهد. همه‌ی چیزهایی که برای کمال و تعالی انسان، خدا به او داده، اینها را بارور می‌کند. نهال انسانی را بالنده می‌سازد. انسان‌ها را به تکامل می‌رساند. انسانیت‌ها را تقویت می‌کند. در این جامعه، ولی یعنی حاکم، همان کسی که همه‌ی سر رشته‌ها به او برمی‌گردد، جامعه را از لحاظ مشی عمومی، در راه خدا و دارای ذکر خدا می‌کند. از لحاظ ثروت، تقسیم عادلانه‌ی ثروت به وجود می‌آورد. سعی می‌کند نیکی‌ها را اشاعه بدهد، سعی می‌کند بدی‌ها را محو و ریشه‌سوز کند.

ولی امر یعنی اجراکننده فرمان خدا در جامعه

خلاصه جلسه بیست و ششم: پیرامون ولایت (۱)

حضرت آیت الله خامنه‌ای در چهارمین جلسه از بحث ولایت، با طرح معنای ولی به فرمانروا و مدیر جامعه، ولی واقعی جامعه اسلامی را خدا دانسته و این مسئله را نه سلطه‌ی تکوینی پروردگار، بلکه الهام قوانین و حکومت در جامعه اسلامی معنا کرده و این حکومت را حکومت علوی نام نهادند.

ایشان در ادامه ضرورت حضور یک فرمانروا برای اجرای قوانین الهی را عنوان کرده و نظرات مختلف برای انتخاب یک امیر در جامعه را بیان کردند: «یک عده‌ای گفته‌اند: أَلْمُلْكُ لِمَنْ غَلَبَ؛ هرکسی غالب شد، یعنی حکومت جنگل. یک عده‌ای گفته‌اند هر کسی که دارای تدبیر بیشتری [است]. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که از طرف مردم مورد قبول باشد. یک عده‌ای گفته‌اند هرکسی که از آن دودمان چنین و چنان باشد.» و در ادامه نظر اسلام را برطبق آیه‌ی «إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَرَسُولُهُ وَالَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ رَاكِعُونَ» بیان فرمودند که ولی خداوند و زمام‌دار از جانب خداوند را پیامبر و پس از ایشان اولی الامر دانسته است.

ایشان تکیه‌ی اسلام در زمام داری امور را عدم واگذاری حکومت به فردی دانستند که انسان‌ها را به دوزخ می‌کشد. حضرت آیت الله خامنه‌ای در ادامه با رد تفکر غلط امیر ولی بودن حکام عباسی و سایر حکام جهان اسلام در آن دوران، منطق اسلام در ارائه معیار ولایت را وصف کردند.

ایشان در ادامه ولایت خداوند را ناشی از یک فلسفه طبیعی در جهان بینی اسلام

معرفی کرده و افزودند: «هر آنچه در روز و شب آرمیده و ساکن است، از آن خداست. خب، چیزی که همه‌ی پدیده‌های خلقت برای اوست و حکومت تکوینی بر همه چیز در اختیار او است، حکومت قانونی و تشریعی هم باید در اختیار او باشد، چاره‌ای نیست.»

 جلسه ۲۶: پیرامون ولایت (۱) ولی امر یعنی اجراکننده فرمان خدا در جامعه				
آیات ۵۸، ۵۹، ۶۰ و ۸۰ سوره مبارکه‌ی نساء آیات ۱۳ و ۱۴ سوره مبارکه‌ی انعام		آیات این جلسه		
ولی امر	جامعه الهی اسلامی، قرآنی	حکومت علوی	اولی الامر	واژگان کلیدی
نکات کلیدی				آیه
امانت فقط این نیست که یک تومان من دست شما دارم، این یک تومان را به من برگردانید. مهمترین نشانه و نمونه‌های امانت، این است که آنچه امانت خداست در میان مردم، آن را انسان به جایش برساند و به اهلش برساند. اطاعت از خدا بکند و از آن که خدا فرموده که اطاعت بشود. این مهمترین مصداق امانت است.				إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُكُمْ أَنْ تُؤَدُّوا الْأَمَانَاتِ إِلَىٰ أَهْلِهَا وَإِذَا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا بِالْعَدْلِ إِنَّ اللَّهَ نِعِمَّا يَعِظُكُمْ بِهِ إِنَّ اللَّهَ كَانَ سَمِيعًا بَصِيرًا (نساء/۵۸) همانا خدا به شما فرمان می‌دهد که امانت‌ها را به اهلش ادا کنید. و چون میان مردم حکم و قضاوت می‌کنید، برطبق عدالت قضاوت کنید. همانا که خدا شما را به نیکو چیزی پند می‌دهد.

صاحبان فرمان یعنی چه؟ آن جاهلی نادان مسلمان نام، خیال می‌کند صاحب فرمان، یعنی هرکسی که می‌تواند فرمان بدهد، هرکسی که زورش می‌چرید برای فرمان دادن؛ می‌گوید این اولی الامر است. ما می‌گوییم نه، اولی الامر او نیست. اگر بنا باشد که هر که می‌تواند فرمان بدهد، اولی الامر باشد و از طرف قرآن به رسمیت شناخته شده باشد، خبر در فلان کوهستان، فلان دزد قداره بند سبیل از بناگوش دررفته هم فرمان می‌دهد، او هم در آنجا همه‌کاره است؛ پس آنجا اولی الامر است؟ و اطاعت فرمان او واجب است؟... اولی الامری که شیعه معتقد است، آن اولی الامر است که منشور فرمان را، خدا به نام او کرده باشد، این را می‌خواهیم ما. آن «انسانی است که اگر چه .. جزو انسان‌های دیگر است، اما ولایت را از خدا گرفته باشد، که صاحب ولایت کبری خداست، از خدا گرفته باشد.

تیز اسلامی نمی‌گوید که حکومت، روزی خواهد بود که لازم نباشد، نه؛ ایده‌ی اسلامی پیش‌بینی نمی‌کند آن روزی را که در جامعه، دولت و حکومت نباشد، نه خیر؛ در حالی که بعضی از مکتب‌ها پیش‌بینی می‌کنند آن روزی را که جامعه، جامعه‌ی ایده‌آل است و یکی از خصوصیاتش این است که دیگر دولت و حکومت در آن جامعه نیست؛ نه؛ اسلام این را پیش‌بینی نمی‌کند.

خوارج، با بهانه‌ی حکومت الهی بود که می‌گفتند علی بن ابی طالب باید نباشد. می‌گفتند «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» حکومت برای خداست. امیرالمؤمنین در جواب این می‌گوید «كَلِمَةُ حَقٍّ يُرَادُّ بِهَا بَاطِلٌ» سخن، سخن درستی است، حاکم واقعاً خداست، آن کسی که مقررات را می‌دهد و سر رشته زندگی را به

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ فَإِنْ تَنَازَعْتُمْ فِي شَيْءٍ فَرُدُّوهُ إِلَى اللَّهِ وَالرَّسُولِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ ذَلِكَ خَيْرٌ وَأَحْسَنُ تَأْوِيلًا

(نساء/۵۹)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، خدا را اطاعت کنید. و پیامبر را و آن کسانی را که در میان شما (از سوی خدا و به تعیین او) صاحب فرمانند. و هنگامی که در چیزی منازعه کردید اگر به خدا و روز قیامت ایمان دارید، آن چیز را به خدا و پیامبر ارجاع نمایید. این نیکوتر و نیکو عاقبت‌تر است (برای شما).

دست می‌گیرد، واقعاً خداست، اما شما می‌گویید «لَا حُكْمَ إِلَّا لِلَّهِ» یا می‌گویید «لَا إِمْرَةَ إِلَّا لِلَّهِ» قانون و حکومت برای خدا، مجری قانون کیست؟ آن هم شما می‌گویید که غیر خدا، کسی نباید مجری قانون باشد؟ بعد لذا در جواب این سخن می‌گوید: «لَا بُدَّ لِلنَّاسِ مِنْ أَمِيرٍ» بالاخره انسانیت و جامعه‌ی بشری امیر لازم دارد، حاکم و فرمانروا لازم دارد. این طبع انسانی ست که باید زندگی‌اش با یک مجری قانون همراه باشد؛ بودن قانون کفایت نمی‌کند، باید کسی باشد تا اینکه این قانون را اجرا کند و نظارت کند بر اجرای دقیق و صحیح این قانون، همین را می‌گوید «وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ»، منتها اولی الامر. اینجا ست که بین ما و طرز فکر تسنن، یک اختلاف اساسی پیدا می‌شود. ما می‌گوییم اولی الامر، صاحب فرمان، آن صاحب فرمانی ست که با معیارهای الهی تطبیق بکند. در حالی که آنها این چنین شرطی را عملاً که نمی‌کنند. آنی که شایع است در افواه و در زبان‌ها، این است که هر کسی که به مقام فرمانرانی و فرمانروایی رسید، برایشان محترم و معتبر است.

پیش خودشان، خودشان را مؤمن فرض می‌کنند؛ با اینکه خودشان را مؤمن فرض می‌کنند، کاری از آنها سر می‌زند که منافی با ایمان به خداست، آن چیست؟ «يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا إِلَى الطَّاغُوتِ» می‌خواهند تحاکم کنند به طاغوت، یعنی برای حل و فصل کار خود به طاغوت مراجعه کنند، از طاغوت نظر بخواهند، فرمان بگیرند، بر طبق نظر او، فرمان او، زندگی خود را به راه ببرند؛ این منافی با ایمان است.

أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ يَزْعُمُونَ أَنَّهُمْ
آمَنُوا بِمَا نُزِّلَ إِلَيْكَ وَمَا نُزِّلَ
مِنْ قَبْلِكَ يُرِيدُونَ أَنْ يُتَحَاكَمُوا
إِلَى الطَّاغُوتِ وَقَدْ أُمِرُوا أَنْ
يَكْفُرُوا بِهِ وَيُرِيدُ الشَّيْطَانُ أَنْ
يُضِلَّهُمْ صُلَالًا بَعِيدًا

(نساء/۶۰)

آیا نمی‌نگری به کسانی که

می‌پندارند به آیین الهی تو و آیین‌های آسمانی پیش از تو ایمان آورده اند. با این حال می‌خواهند برای حل و فصل امور خود به طاغوت مراجعه کنند. در حالی که (از طرف خدا) مامور شده‌اند که بطاغوت کفر و انکار بنمایند و شیطان می‌خواهد که آنان را بسی دور از راه راست، گمگشته و گمراه سازد.

من احتمال می‌دهم این شیطان، همان خود طاغوت است، چیز دیگری نیست. اینها می‌خواهند سراغ طاغوت بروند، غافل از اینکه این شیطانِ طاغوت، این شیطانی که با عنوان طاغوت در قرآن شناخته می‌شود، آنها را از راه درست دور می‌کند. طاغوت، آنها را، شیطان، آنها را، از جاده آن چنان دور می‌اندازد که برگشتشان کاریک ذره، دو ذره نیست، خیلی به دشواری، دیگر برگردند به راه راست هدایت. این آیه‌ی قرآن است.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۲۲/۰۷/۱۳۵۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

در اسلام، ولی امر آن کسی است که فرستاده‌ی خداست، آن کیست که خودِ خدا او را معین می‌کند؛ چون فرض این است که هیچ انسانی به حسبِ طبیعت خلقت و آفرینشش، حق تحکم بر انسانهای دیگر را ندارد. تنها کسی که حق تحکم دارد، خداست و چون خدا حق تحکم دارد، خدا می‌تواند طبق مصلحتِ انسان‌ها، این حق را به هر که بخواهد، بدهد و می‌دانیم که کار خدا، بیرون از مصلحت نیست، دیکتاتوری نیست، قلدری و زورگویی نیست. کار خدا، طبق مصلحت انسان‌هاست؛ چون طبق مصلحت انسان‌هاست، پس بنابراین او معین می‌کند، ما هم تسلیم می‌شویم. او معین می‌کند پیغمبر را، معین می‌کند امام را، بعد از امام معین می‌کند آن کسانی را که با معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند. اینها بعد از ائمه هداة معصومین، حاکم بر جامعه‌ی اسلامی هستند. پس ولی را خدا معین می‌کند؛ خودش ولی است، پیغمبرش ولی است، امام‌ها ولی هستند. امام‌های خاندان پیغمبر تعیین شده‌اند، دوازده امام، در رتبه‌ی بعد، آن کسانی که با یک معیارها و ملاک‌های خاصی تطبیق بکنند و جور بیابند، آنها معین شده‌اند برای حکومت و خلافت. مسئله در مورد تعیین ولی در اسلام این است.

ولایت طاغوت یا ولایت الله؟

خلاصه جلسه بیست و هفتم: در پیرامون ولایت (۲)

حضرت آیت الله خامنه‌ای پس از مرور بحث اطاعت از خداوند به عنوان ولیّ در ولایت الله، به سراغ ولایت طاغوت رفته و هر ولایتی غیر از الله را طاغوتی دانستند؛ این طاغوت را هر چیزی که موجب عصیان در مقابل خدا بشود، معین کرده آن را شامل بت‌ها، انسان‌ها، قوانین، نظام اجتماعی و... نیز دانستند و افزودند: «آن کسی که در تحت فرمان ولی حقیقی زندگی نمی‌کند، باید بداند که تحت فرمان طاغوت و شیطان زندگی می‌کند.»

ایشان مفسده‌ی ولایت طاغوت را به صورت ذیل شرح دادند:

«اگر چنانچه گردنت را بردی طرف شیطان و طاغوت، که ریسمان ولایتش را برگردن تو بیندازد، دیگر از دست او خلاصی پیدا نخواهی کرد. هر چه در وجود تو، از نیرو و از ابتکار و از فعالیت‌های سازنده و از جلوه‌های درخشنده وجود دارد، تحت قبضه‌ی طاغوت و شیطان در خواهد آمد. وقتی که تو تمام وجودت در قبضه‌ی او درآمد، آن وقت او به آسانی می‌تواند تو را در همان راهی که خودش می‌خواهد به همان جایی که خودش می‌خواهد، با همان وسیله‌ای که خودش می‌خواهد، بکشد و ببرد؛ و پیداست که شیطان و طاغوت انسان را به نور و معرفت و آسایش و رفاه و معنویت رهنمون نمی‌شود. او برایش این چیزها هدف نیست. برای شیطان و طاغوت، مصالح شخصی خودش هدف اولی‌ست، و می‌خواهد آنها را تأمین کند؛ پس تو را در راه مصالح شخصی خود به کار می‌اندازد.»

ایشان در ادامه سنت آفرینش درخصوص ولایت را بدین صورت عنوان کردند که اگر انسان، ولایت هر فرد فاسقی را قبول کند، همه زندگی، فکر و روح او در اختیار آن فاسق است تا زمانی که خود تصمیم به تغییر آن بگیرد. ایشان در پایان آیات مرتبط به ولایت الله و ولایت طاغوت را معنا و تفسیر کردند.

 جلسه ۲۷: در پیرامون ولایت (۲) ولایت طاغوت یا ولایت الله؟				
آیات این جلسه		آیات ۷۶ و ۱۱۵ تا ۱۲۰ سوره ی مبارکه ی نساء آیات ۹۸ تا ۱۰۰ سوره ی مبارکه ی نحل		
واژگان کلیدی	شیطان	ولی حقیقی	ولایت الله	ولایت طاغوت
آیه	نکات کلیدی			
الَّذِينَ آمَنُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ الطَّاغُوتِ فَقَاتِلُوا أَوْلِيَاءَ الشَّيْطَانِ إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا (نساء/۷۶)		در این آیه می بینید که طاغوت به جای شیطان و شیطان به جای طاغوت، نام برده شده اند. شیطان هر عنصری ست که از خارج وجود آدمی، او را به کارهای شرارت آمیز و به کارهای فساد آمیز، به انحطاط، به پستی، به زبونی، به ظلم، به بدی، به کجی و می دارد؛ به او می گویند شیطان.		
[کسانی که ایمان دارند، در راه خدا پیکار می کنند؛ و آنها که کافرنند، در راه طاغوت [بت و افراد طغیانگر]. پس شما با یاران شیطان، پیکار کنید! (و از آنها نهراسید!) زیرا که نقشه شیطان، همانند قدرتش (ضعیف است).]				

فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ
بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

(نحل/۹۸)

چون قرآن خواندی پس به خدا از
آسیب شیطان مطرود، پناهنده
شو.

حالا که قرآن را خواندی، حالا که معارف اسلامی
را آموختی، خود را از آسیب شیطانی که می‌خواهد
تو قرآن را ندانی و نفهمی، محفوظ بدار. یعنی چه
محفوظ بدار؟ سعی کن معرفت قرآنی ای که در دل
توانباشته است، از تو نستاند. راه عمل را و راه فهم
بیشتر را بر تو نبندد.
مگر می‌توانم به خدا پناهنده بشوم؟ مگر می‌توانم
از شر شیطان بگریزم؟ بله.

إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى
الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ
يَتَوَكَّلُونَ

(نحل/۹۹)

محققاً او را بر آن کسانی که ایمان
آورده اند و بر پروردگارشان توکل
و اتکا می‌کنند، تسلط و نفوذی
نیست.

آن کسانی که تحت ولایت خدا خودشان را قرار
می‌دهند و می‌کوشند و می‌شتابند به سوی
منطقه‌ی ولایت‌الله، شیطان بر اینها تسلطی ندارد.

وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ
بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ
غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا
تَوَلَّىٰ وَنُصْلِهِ جَهَنَّمَ ۖ وَسَاءَتْ
مَصِيرًا

(نساء/۱۱۵)

هرکس پس از آنکه راه هدایت بر
او آشکارگشته است با پیامبر به
ستیزه برخیزد. و راهی جز مسیر
عمومی جامعه‌ی ایمانی بینماید،

پس از اینکه مسیر هدایت برای او روشن گردید، از
پیغمبر جدا بشود، راهش را از راه نبوت،... منشعب
کند. .. همان ولایتی را که خود او به دست خود
پذیرفته است، رنگ ثابت زندگی بیچاره‌اش قرار
می‌دهیم. به دست خودش به آن منطقه رفته بود
و آنجا سکنی گرفته بود، او را همان جا، پاشکسته
می‌کنیم، «إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا
بِأَنْفُسِهِمْ». خود تو رفتی زمامت را دادی به شیطان،
پس بگذار این زمام در دست شیطان بماند، این
سنت ماست، این قانون آفرینش است. این برای
این دنیایت، برای آن دنیایت چیست؟ «وَنُصْلِهِ

جَهَنَّمَ»؛ از اینجا هم که چشم بست، یک سره خواهی رفت به سراغ دوزخ قهرپروردگار و عذاب جاودانه‌ی الهی. وقتی انسان به تاریخ نگاه می‌کند، می‌بیند عیناً همین جور است. آن کسی که جدایی کند، ستیزه‌گری کند با پیامبر، «مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَى» بعد از آنی که راه هدایت برای او روشن و نمایان شد، به تعهد ایمان اظهار نبوت و ایمان به نبوت و شهادت بر نبوت، تن و گردن نسپرد.

هر آن چیز (وهر آن کس) را که به ولایت پذیرفته است، بر او ولی و فرمانروا می‌سازیم. و به دوزخش می‌افکنیم و چه ناخوش سرانجامی است.

خدا مغفرت خود را شامل حال آن کسی که شرک را پذیرفته است، نمی‌فرماید. آن کسی که مشرک شده، در ولایت غیر خدا داخل شده، منطقه‌ی نفوذ خدا را به غیر خدا سپرده، آن جراحت‌هایی را که از گناه و از نافرمانی، و از بدی و بدبختی و نابسامانی بر روح او نشسته است، هرگز التیام نخواهد یافت؛ یعنی مغفرت پیدا نمی‌کند غفران گناه، یعنی هموار شدن و التیام یافتن آن جراحتی که بر اثر گناه و خطا و لغزش و انحراف در روح انسان به وجود می‌آید. وقتی که هموار شد، مغفرت و غفران شامل حالش شده؛ وقتی آن زخم و ناراحتی که از ناحیه‌ی بدعملی، بدمسیری، از راه خدا نرفتن بر روح تو وارد آمده بود، خوب شد، آن وقت تو مغفور شدی؛ غفران یعنی این. و اگر در ولایت غیر خدا باشی، هرگز التیام نخواهد یافت آن زخمی که از گناه پیش آمده بود، هرگز لطمه و لگد گناه جبران نخواهد شد.

البته خواست خدا هم گتره‌ای نیست. آن که توبه بکند، آن که جبران بکند، آن که به سوی خدا برود، او را خدا می‌خواهد که مورد مغفرت قرار بدهد.

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ
وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَلِكَ لِمَنْ
يَشَاءُ وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَقَدْ
ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا

(نساء/۱۱۶)

محققاً خداوند از کسی که برای او شریکی (در ولایت و فرمانروایی‌اش) گرفته در نمی‌گذرد و کمتر از آن را برای هر که بخواهد می‌بخشاید و هر آنکه برای خدا شریکی قائل بشود به گمراهی و گمگشتگی بس دور دچار شده است.

یک وقت هستش که از جاده شما گم می‌شوید در بیابان؛ اما فقط یک کیلومتر جدا شدید. یک وقت در کویر از جاده گم می‌شوید و ده‌ها کیلومتر از جاده جدا شدید، آسان نیست برگشتن از آن. تلاش بیشتری می‌خواهد، هوشیاری بیشتری می‌خواهد، راهنمای قوی‌تری می‌خواهد. آن کسانی که برای خدا شرک ورزیده‌اند، همین جور از راه راست و میانه و هدایت، خیلی، خیلی، خیلی دور شدند، «فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالًا بَعِيدًا» دچار سرگشتگی و گمراهی بسی دوری شده است.

إِنْ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ إِلَّا إِنَاثًا
وَإِنْ يَدْعُونَ إِلَّا شَيْطَانًا مَرِيدًا

(نساء/ ۱۱۷)

سواى او جز زنانى چند و جز
شیطانى سرکش را به کمک
نمی‌خوانند (و به ولایت
نمی‌گیرند).

مَرید را ما اینجا سرکش معنا کردیم؛ اما می‌توانید کنار سرکش، بنویسید عاری از نیکی و فضیلت، این هم یک معنای مرید است.

لَعَنَهُ اللَّهُ وَقَالَ لَأَتَّخِذَنَّ مِنْ
عِبَادِكَ نَصِيبًا مَفْرُوضًا

(نساء/ ۱۱۸)

شیطان مطرود خداوند که گفته
(و عهد کرده که) محققاً از بندگان
تو بهره و سهمی مقرر برای خود
خواهم گرفت.

از اول هم قرارش را شیطان با خدا گذاشته، جبهه‌ی شیطان با جبهه‌ی خدا به طور طبیعت و خصلت، آشتی‌پذیر نیستند. (وَقَالَ؛ طبع، شیطان صفت‌ها و شیطان‌ها را دارد می‌گوید، همه‌ی شیطان‌ها و طبقه‌ی شیطان، اساساً همین جورند.

عده‌ای از بندگان تو را از راه راست به گمراهی می‌کشانم، عقل آنها را می‌گیرم، بینش و خرد آنها را کور می‌کنم، به جای اینکه در ولایت تو باشند، تحت ولایت و فرمانروایی خود، آنها را درمی‌آورم.

وَلَا ضَلَلَنَّهُمْ وَلَآمَنَتْنَهُمْ وَلَا مَرَنَّهُمْ
فَلْيَبْتَكَنْ أَذَانَ الْأَنْعَامِ وَلَا مَرَنَّهُمْ
فَلْيَغَيِّرَنَّ خَلْقَ اللَّهِ وَمَنْ يَتَّخِذِ
الشَّيْطَانَ وَلِيًّا مِنْ دُونِ اللَّهِ فَقَدْ
خَسِرَ خُسْرَانًا مُبِينًا

(نساء/۱۱۹)

و محققاً آنان را گمراه خواهیم کرد
و به پندارها و آرزوهای دور و دراز
سرگرمشان خواهیم کرد.
و محققاً به آنان فرمان میدهیم
تا گوش چهارپایان را بشکافند
(نمونه‌ای از پندارها و مقررات
جاهلانهای غیر الهی) و محققاً
فرمانشان می‌دهم تا آفرینش
خدایی را دگرگون کنند (آدمیان
را از مجرای فطرت خارج سازند) و
هرکه شیطان را ولی و فرمانروای
خویش سازد، بی‌تردید زیان و
خسارتی نمایان کرده است.

روی کلمه‌ی «لَا مَنِيَّتَهُمْ» یک قدری تکیه کنید.
آرزوهای دور و دراز، آنچه که یک انسان را از هر
تلاشی در راه خدا باز می‌دارد. آرزوی ده سال دیگر
با خوشی و راحتی و رفاه زیستن، آرزوی داماد کردن
پسر بزرگ و عروس کردن دخترها، آرزوی بزرگ
کردن این خانه‌ی کوچک و دو دربندی و سه دربندی
کردن این مغازه‌ی یک دربندی، آرزوی رئیس و مدیر
فلان دستگاه و تشکیلات شدن و فلان قدر پول
گرفتن، آرزوی اینکه به پسرم بگویند آقای مهندس
یا به خودم بگویند، آرزوهای دور و دراز آرزوهایی که
مثل سنگ آسیابی که برگردن یک انسانی بیفتد،
سرا را خم می‌کند، پشت را دوتا می‌کند و انسان را
به زانو در می‌آورد؛ آرزوهایی که اگر دندان طمعش
را کندی انداختی دور، یکهو می‌بینی آزادی، می‌بینی
سبکی، می‌بینی هیچ قید و بندی دست و پای تو را
نبسته در راه خدا.

ظاهر قضیه این است، سنت جاهلی آن زمان، در
زمان پیغمبر، حکم می‌کرد که گوش این حیوان را
ببرند، قیچی کنند، بشکافند، تا اینکه به این وسیله،
مثلاً فرض کنید رزق و برکت و سلامت را برای او
تأمین کنند. این را یک سمبلی برای سنت‌ها و
فکرها و شیوه‌ها و برنامه‌های غیر خدایی ذکر
می‌کند اینجا. ببینید چقدر مسخره است، ببینید
چقدر پوچ است این سنت، سنت‌های شیطانی
همه‌اش همین جور است. در نظر خود پیروان این
سنت، که پوچ نیست، اما در نظر آدم عاقل پوچ
است.

آن انسان‌هایی که تحت فرمان من هستند، خدایا،
آن کسانی که من از منطقه‌ی حکومت و ولایت تو،
پروردگارا، صید می‌کنم و به شوره‌زار ولایت خود
می‌برم، دستور می‌دهم به آنها، وادارشان می‌کنم

تا خلقت و فطرت الهی را کنار بگذارند، دور بشوند از آن خط سیری که تو برای آنها معین کردی. قانون برای آنها می‌گذارم، قانون خلافت فطرت؛ دستور به آنها می‌دهم، دستور خلاف طبیعت، راه جلوی پایشان می‌گذارم، راهی که آنها را به سوی سرمنزلی غیر سرمنزل طبیعی انسانی می‌رساند.

این عهد شیطان با خداست. شیطان با خدا، پیماننش این جور پیمانی است، پیمان لج و پیمان عناد در مقابل خدا. همه‌ی شیطان‌های عالم کارشان همین کار است. مطمئن باشید که اگر مردمی با فطرت و سرشت خداداد بخواهند زندگی کنند، شیطان نمی‌گذارد؛ شیطانی که بر آنان ولایت دارد، نمی‌گذارد، ممکن نیست بگذارد. و هر جوری باشد، آنهایی را که در ولایت او هستند، تحت ولایت و سیطره‌ی او هستند، آنها را از آفرینش و فطرت خدایی دور می‌کند، چون بدون او، کارش نمی‌گذرد شیطان، شیطانتش لنگ می‌شود.

بخشی از بیانات آیت‌الله خامنه‌ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۳ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

اگر تن به ولایت طاغوت دادی، تمام نیروها و انرژی‌ها و ابتکارها و استعدادها تو در قبضه‌ی طاغوت واقع می‌شود و وقتی که در قبضه‌ی طاغوت واقع شد، به سود تو به کار نمی‌افتد، چون سود تو برای طاغوت و شیطان مطرح نیست. برای شیطان خود او مطرح است، مصالح او مطرح است، راه او مطرح است. اگر چنانچه در آن راه و با آن مصالح، تو قربانی شدی، شدی؛ تو گمراه شدی، شدی. اگر برای تأمین آن مصالح، لازم شد تو قربانی بشوی، باید بشوی؛ لازم شد و گمراه بشوی، باید بشوی، شیطان است دیگر، قدرت در اختیار اوست و تو هم که خودت را دادی به دست او، می‌کشد هر جا که خاطر خواه اوست.

هجرت؛ راه مسلمان زیستن

خلاصه جلسه بیست و هشتم: در پیرامون ولایت (۳) (هجرت)

حضرت آیت الله خامنه‌ای در آخرین جلسه از جلسات سی روزه ماه مبارک رمضان سال ۵۳ موضوع هجرت در مسئله ولایت را مطرح می‌کنند. ایشان با مرور بحث‌های جلسات قبل ناظر بر نیاز جامعه به ولایت الله و دوری از ولایت طاغوت، تلاش برای خروج از بند ولایت طاغوت را یک تعهد الهی دانستند و در ادامه به سراغ علل این تعهد الهی رفتند.

امام جماعت وقت مسجد امام حسن مجتبی علیه السلام عدم پیشرفت جامعه در ولایت طاغوت را طرح کرده و پیشرفت علمی دوران خلفا را بی‌ثمر برای انسانیت و جامعه اسلامی دانستند و با نام آوردن از افرادی همچون یحیی بن زیاد و معلی بن خنیس که ضد ولایت طاغوت در آن زمان بودند، بحث مسلمان زیستن در ولایت طاغوت را بیان کردند و راه این مسلمان زیستن را هجرت مانند صدر اسلام دانستند.

حضرت آیت الله خامنه‌ای طرح جامعه اسلامی زمان حکومت پیامبر و حرکت شیعیان در زمان خلفا را در جهت ضد نظام طاغوتی دانسته و افزودند: «شیعه به ظاهر در نظام طاغوتی زندگی می‌کرد، اما در باطن درست در جهت ضد نظام طاغوتی حرکت می‌کرد. مثل آن گروه بسیار اندکی که با حسین بن علی صلوات الله علیه بودند در کربلا. اینها درست این سیل را شکافته بودند و آمده بودند در خلاف مسیری که سیل آنها را هدایت می‌کرد». سپس مردم در ولایت طاغوت را اهل عذاب معرفی کردند و توده‌ی بی‌اختیار جامعه در آن شرایط را با عبارت قرآنی مستضعفین خطاب کردند و بر حسب آیات بهانه‌های آنان را غیر قابل قبول و هجرت را راه نجات آنان عنوان کردند. و در پایان نیز به خواست اسلام از افراد تحت عنوان حرکت در راه خدا به حد استطاعت اشاره کردند.



جلسه ۲۸: در پیرامون ولایت (۳) (هجرت)
هجرت؛ راه مسلمان زیستن

آیه ۲۹ سوره‌ی مبارکه‌ی ابراهیم آیات ۹۷ تا ۱۰۰ سوره‌ی مبارکه‌ی نساء					آیات این جلسه
هجرت	مستضعفین	مسلمان زیستن	نظام طاغوتی	شیعه	واژگان کلیدی
نکات کلیدی					آیه
این نعمتی که کفران کردند، چه بوده؟ همه چیزی می‌تواند باشد. نعمت قدرت، که مظهر قدرت پروردگار است، قدرت‌های دنیوی، نعمت سرشته داری و اداره‌ی امور هزاران انسان، نعمت در دست داشتن استعدادها و اندیشه‌ها و نیروها و انرژی‌های فراوان از انسان‌ها، اینها همه‌اش نعمت است، این سرمایه‌هایی‌ست که می‌توانست برای انسانیت منشأ خیر باشد. انسان‌هایی که در اختیار آن مردمی که در این آیه مورد اشاره هستند، قرار گرفته‌اند، می‌توانستند این انسان‌ها، انسان‌های بزرگی باشند، می‌توانستند بندگان زبده‌ی خدا باشند، می‌توانستند به عالی‌ترین مدارج کمال برسند؛ اینها این نعمت‌ها را کفران کردند، در راهی که باید، به کار نینداختند. این آیه را موسی بن جعفر صلوات الله علیه برای هارون خواندند، به هارون فهماندند که تو همان کسی هستی که قومت را و خودت را به بدترین منزلگاه و هلاکت‌بارترین جایگاه‌ها خواهی افکند. برای هارون صریحاً این معنا را خواندند. سؤال کرد مگر ما کافریم؟ منظورش این بود که یعنی ما معتقد به خدا و به پیغمبر و به دین نیستیم؟					جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَيُبْسِ الْقَرَارُ (ابراهیم/۲۹) [[سرای نیستی و نابودی، همان]] جهنم است که آنها در آتش آن وارد می‌شوند؛ و بد قرارگاهی است!]]

امام علیه السلام در جوابش این آیه را خواندند تا بفهمانند به او که کافر فقط آن کسی نیست که راست و صاف و صریح می‌گوید نه خیر خدا نیست، نه خیر قرآن دروغ است یا پیغمبر مثلاً افسانه است، این یک جور کافر است و این بهترین نوع کافر است که صریحاً حرف خودش را می‌زند و آدم او را می‌شناسد و موضع‌گیری خودش را با او درست تنظیم می‌کند.

آن مردمی که بر جان خود، بر آینده‌ی خود، بر همه چیز خود ستم کردند و حالا دارند می‌میرند، فرشته‌های خدا، مأمورین پروردگار دارند اینها را قبض روح می‌کنند.

آدم چنین خیال می‌کند که فرشته‌ی آسمان وقتی می‌بیند این آدم این قدر وضعش خراب است؛ مثل آن آدمی که آمده، آن طبیبی، یا آن جراحی که آمده، مثلاً یک بیماری را جراحی کند، می‌بیند خیلی اوضاعش خراب است، خیلی وضع این بیمار تأسف آور و یأس آور است، می‌گوید: مگر تو کجا زندگی می‌کردی؟ چرا این جوری ست وضعت؟ شما کجا بودید که این قدر به خودتان ظلم کردید، دارید از دنیا می‌روید، ظالم بر نفس دارید از دنیا می‌روید؟ ما جزو توده‌ی بی‌اختیار بودیم. مستضعفین آن گروهی هستند در جامعه که اختیار جامعه دست آنها نیست؛ اینها مستضعفند. در خط مشی جامعه و در رفتنش، در حرکتش، در سکوتش، در جهت‌گیری‌اش، در فعالیتش هیچ اختیاری ندارند. همان‌طور که دیروز گفتم، می‌رود آنجا که خاطر خواه‌کشدگان ریسمان است، همین‌طور می‌روند بیچاره‌ها، از خودشان اختیاری ندارند که به کجا بروند و چه بکنند.

إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّاهُم الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا فَأُولَٰئِكَ مَأْوَاهُمْ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا

(نساء/۹۷)

کسانی که فرشتگان جانشان را می‌گیرند (و مرگشان فرا می‌رسد) در حالی که به خویشتن ستم کرده‌اند. به آنها می‌گویند: در چه وضعی زندگی می‌کردید؟ جواب می‌دهند: ما در زمین تو سری خور و ضعیف نگاه داشته شده بودیم. می‌گویند: آیا زمین خدا وسعت نداشت تا در آن هجرت کنید؟! این چنین مردمی (که تن به ذلت می‌دهند و حاضر نیستند حرکت و هجرت کنند) در دوزخ جای دارند و آن‌ها بد جایگاهی است.

همه‌ی دنیا خلاصه شده بود در همان جامعه‌ای که شما در آن جامعه، مستضعفانه زندگی می‌کردید؟! سرزمین خدا گسترده نبود تا شما از این زندان خارج بشوید، بروید به یک نقطه آزادی؟ به یک نقطه‌ای که مستضعف در آن نقطه نباشید، در دنیا چنین جایی نبود؟ «أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً» آیا نبود زمین خدا گسترده و وسیع؟ «فَتُهَاجِرُوا فِيهَا» تا در زمین خدا هجرت کنید، و جای دیگر بروید؟ دیگر جواب ندارند بدهند، چه بگویند بیچاره‌ها، معروف است که حرف حساب، جواب ندارد.

البته یک استثنا دارد، همه نمی‌توانند هجرت کنند، همه نمی‌توانند خودشان را از آن بند نظام جاهلی نجات بدهند؛ یک عده‌ای ناتوانند، یک عده‌ای زنانی پیرند، یک عده‌ای کودکانند، یک عده‌ای زانی هستند که امکان این کار برایشان نیست. لذا این مستثنی می‌شوند.

می‌بینید عجب پروازی می‌شود کرد در دنیا؛ عجب به کام دل، پر و بالی می‌توان زد در جامعه‌ی اسلامی، تا حالا پروبال ما و پرواز ما، وقتی که خیلی اوج می‌گرفتیم، تا سقف قفس بود. عجب آفاقی‌ست، عجب پهناور! در مکه، بیچاره نمازش را به زور می‌خواند، اگر خیلی جدت می‌کرد، در مسجد الحرام دو رکعت نماز می‌خواند، بعد هم مفصل کتک نوش جان می‌کرد. دیگر نهایت مسلمانی این بود، نه بیشتر از این. بعد که هجرت کرد، آمد به سرزمین آزاد، به هوای آزاد، به جامعه‌ی

إِلَّا الْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الرِّجَالِ
وَالنِّسَاءِ وَالْوِلْدَانَ لَا يَسْتَطِيعُونَ
حِيلَةً وَلَا يَهْتَدُونَ سَبِيلًا

(نساء/۹۸)

جز مردان و زنان و کودکان
ناتوان، که هیچ‌توان چاره‌اندیشی
ندارند و راه به جایی نمی‌برند.

وَمَنْ يُهَاجِرْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ يَجِدْ
فِي الْأَرْضِ مُرَاعِمًا كَثِيرًا وَسَعَةً
وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى
اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ الْمَوْتُ
فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ وَكَانَ اللَّهُ
غَفُورًا رَحِيمًا

(نساء/۱۰۰)

و هرکس در راه خدا هجرت کند،
در زمین راه‌های باز فراوان و

اسلامی، به تحت ولایت رسول الله؛ دید عجب جایی ست اینجا، اینجا يَتَسَابِقُونَ إِلَى الْخَيْرَاتِ است، اینجا با آیهی قرآن و تقوا و عبادت، مرتبهی افراد، مشخص و معلوم می شود. هر که بیشتر برای خدا حرکت بکند، عبادت بکند، تلاش بکند، جهاد بکند، انفاق بکند، او عزیزتر است در این جامعه. دیروز اگر می فهمیدند یک درهم در راه خدا و مکه داده، سیخ داغش می کردند و زیر شکنجه آتشش می زدند؛ وقتی که بیایی در راه خدا مهاجرت کنی به سوی مدینة الرسول؛ ای مسلمان صدر اسلام، آن وقت می بینی که چه جولانگاهی ست، چه جای پروازی ست، چطور انسان می تواند به کام دل، پر و بال بزند.

محیطهای آزادی خواهد یافت. و هرکس از خانه اش بیرون رود تا بسوی خدا و پیغمبرش هجرت نماید، و در این راه مرگش فرا رسد، اجر و پاداش وی بر خداست و خدا آمرزنده و مهربان است.

بخشی از بیانات آیت الله خامنه ای در ۱۳۵۳/۰۷/۲۴ در مسجد امام حسن علیه السلام مشهد:

هجرت از دار الکفر، از ولایت غیر خدا، از ولایت شیطان و طاغوت به کجا؟ به دار الهجرة، دار الایمان، تحت ولایت الله، تحت ولایت امام؛ تحت ولایت پیغمبر و ولی الهی باید هجرت کرد، این هجرت است. حالا اگر به فکر ایجاد دار الهجرة افتاد؟ خود پیغمبر هم

جزو مهاجرین بود دیگر، مگر نبود؟ پیغمبر هم هجرت کرد؛ اما قبل از آنی که پیغمبر هجرت بکند، دارالهجرة ای تقریباً وجود نداشت، پیغمبر با هجرت خود، دارالهجرة را ایجاد کرد.

گاهی لازم می‌شود که گروهی از انسان‌ها با هجرت خود، نقطه‌ی شروع هجرت را آغاز کنند، جامعه‌ی الهی و اسلامی را بنیان‌گذاری کنند، به وجود بیاورند، دارالهجرة ایجاد کنند، آن وقت مؤمنین به آنجا هجرت کنند.